کوهستان تبرستان
از برافتادن ساسانیان تا مرگ مازیار

مصطفی معلمی[1]
احد مهربان نژاد کِلاگری[2]

چکیده:
این مقاله با روش تحلیل محتوا و با بهره گیری از منابع کتابخانه ای تهیه گردیده تا به شناختی مناسب از جغرافیای تاریخی کوهستان تبرستان در دو سده نخست اسلامی دست یابد. با پیدایش اسلام و فتح ایران توسط اعراب فصل نوینی در تاریخ این کشور آغاز شد که یکی از جلوه های چشمگیر آن ظهور نهضت علمی در میان مسلمین بوده است، از نیمه دوم سده سوم هجری، اقبال به شناخت سرزمین های جهان اسلام در میان مسلمانان جایگاه ویژه ای پیدا نمود و در شکل مسالک و ممالک نویسی خود را نشان داد. نخستین و شاید بتوان گفت معتبرترین کتب جغرافیایی، در سده سوم و چهارم تالیف و سرمشقی جهت آثاری از این دست گردید که در قرنهای بعدی نوشته شد. حتی به نظر می رسد تاریخ نویسی معاصر نیز به نوعی متاثر از آن است. لیکن نگاهی ژرف به تواریخ محلی، ما را با گونه ای متفاوت از اطلاعات، در زمینه جغرافیای تاریخی منطقه تبرستان آشنا می سازدکه بهره گیری از آن می تواند در روشن نمودن نقاط مبهم تاریخ دو سده نخست هجری یاری بخشمان می باشد.

واژگان کلیدی: کوهستان وندادهرمزد، کوههای شروین، جبال قارن، روبنج و فادوسبان.

---

[1] عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری
[2] کارشناس ارشد تاریخ عمومی جهان

مقدمه:

تقریبا همه نویسندگان سده چهارم ـ جز ابن فقیه همدانی ـ و کسانی که در قرون بعدی تالیفاتی در زمینه جغرافیا و تاریخ داشته اند از دیدگاهی مشترک در باره جغرافیای تاریخی تبرستان و نام گذاری تقسیمات کوهستانی آن، برخوردارند. و با کمی اختلاف این منطقه را از خاور به باختر شامل کوههای قارن، رویان و پادوسپان می دانند. منابع اولیه یکسره به عربی است و ابن خردادبه نخستین جغرافی نویسی بود که در المسالک و الممالک تنها یادی از تبرستان و پذشخوارگر کرده است. لیکن در تقسیم بندی رشته کوههای جنوبی تبرستان نخستین تقسیم ـ بندی را در تاریخ طبری مشاهده می کنیم که با متون جغرافیایی متباین است. برخلاف تاریخ نویسی که غالبا مطالب مندرج در اثر طبری توسط دیگران تکرار شده است اما در حوزه جغرافیا چنین مساله ای به چشم نمی آید بلکه در این حوزه، اثر استخری و ابن حوقل چنین جایگاهی را می یابند. این مساله بویژه درخصوص تقسیم بندی کوهستان تبرستان چشمگیرتر می باشد.

پرداختن به منابع ما را به دو دستگی میان آنها رهنمون می سازد؛ از یک سو، طبری و منابع تاریخی محلی قرار دارند که ابن فقیه را نیز باید بر آنان افزود و در سوی دیگر استخری و ابن حوقل با دیگر جغرافی نویسان مسلمان که به نوعی متاثر از این دو نفر می باشند. درواقع به رغم وجود اطلاعات سودمند در کتب جغرافیا نویسان مسلمان، باید اظهارنمود که در تقسیمات جبال تبرستان در دو سده نخست هجری نباید بیش از حد بر این منابع متکی بود. چراکه آنها اغلب به نقل اطلاعات زمان خود اتکاء داشته اند. ابن فقیه نیز مولفی است که در سده چهارم می زید لیکن اطلاعاتی که وی ارائه می نماید تا حد زیادی تلفیقی از تقسیمات جغرافیایی دو قرن اول است با آنچه در روزگار خودش رایج است. اما هنگامی که نوبت به منابع محلی می رسد سودمندترین داده ها را ـ شاید بی آنکه خود مولفان بدانند ـ برای ما فراهم نموده اند.

تاریخ نویسان معاصر در حوزه جغرافیای تاریخی بیشتر متاثر از منابع سده های سوم و چهارم هستند که البته دلیل این مساله روشن است. لیکن هنگامی که غرض پرداختن

به تاریخ تبرستان در فاصله زمانی میان مرگ یزدگرد سوم و مرگ مازیار باشد، گزارش های جغرافی نویسان اسلامی نه تنها راهگشا نیست بلکه تا حدود زیادی بر ابهام خواننده خواهد افزود. پرسش هایی نظیر اینکه؛ مکان دقیق کوههای ونداد‌هرمزد و شروین که مکرر منابع تاریخ محلی به آنان اشاره می شود، کجاست؟ چه پیوندی میان این دو مکان با جبال ونداسفان و شهریارکوه میتوان برقرار کرد؟ از چه زمانی این تقسیمات شکل گرفته بود و تا چه مدت ادامه یافت؟ آیا در منابع جغرافیایی که در سده های بعد نوشته شد این اسامی موجود بوده و یا نامهای دیگری رایج گشت؟

همان گونه که اشاره کردیم منابع ما از نظر محتوا به دو گروه قابل تقسیمند. و نیز گفتیم که منابع جغرافیایی تالیفی پس از دوره مد نظر، اغلب منعکس کننده شرایط می باشند که در روزگار نویسندگان آنها وجود داشته است. بر پایه این، گمان ما بر آن است که تکیه بر اطلاعات موجود در منابع تاریخی ـ تاریخ طبری و تواریخ محلی ـ در شناخت بهتر جغرافیای تاریخی دو سده نخست هجری تبرستان، مفیدتر از منابع جغرافیایی می توانند باشند.

کوهستان تبرستان از برافتادن ساسانیان تا مرگ مازیار

گزارش های جغرافی نویسان اسلامی در پیوند با نام این کوهها موجب پیدایش تفاسیر گوناگونی میان اهل فن گشته است، مشهورترین گفته همان است که گوید به روزگار ساسانیان ،کوهستان جنوبی مازندران کنونی بخشی از پذشخوارگر بود.(مینویی:۷۲ و برزگر:۱۶۶/۱)[1] جغرافی نویسان سده های سوم وچهارم هجری افزون بر کاربرد نام

۱- Patshuvaris مینویی اصل کلمه را پذشخوارگر دانسته وآن را نام سلسله جبال جنوبی تبرستان می داند و بر این باور است که این کوهها بخشی از کوههای اُپارسن قدیم است که در اوستا به نام «اوپایری سّینا» آمده و معنایش کوهی است که در پیش خوار واقع است. استرابون نیز این نام را به رشته کوههای البرز داده است. برای اطلاع بیشتر در این خصوص بنگرید به: حجازی کناری: پژوهشی در زمینه نامهای باستانی مازندران، صص ۳۵-۴۶.

پذشخوارگر؛ از واژگان دیلم و طبرستان نیز بهره برده اند.[1] لیکن آنچه به وضوح می توان گفت آنست که تنها نام دماوند ـ جایگاه مسمغان ـ در این میان شناخته شده است. در پایان سده سوم، نویسندگان مسلمان کوشیدند تا توصیف روشن تری از این مناطق به دست دهند. از خلال مطالعه متون کهن روشن می شود که برخی از این مناطق نام خاندان های حکومتگر را بر خود پذیرفته اند. ضمن اینکه، نامگذاری های سده چهارم به شیوه ای پذیرفته شده در تالیفات قرن های بعد نیز بازتاب یافته است.

سر رشته این مساله را در کتب چند مورخ و جغرافی نویس می توان جست. نخست، محمد بن جریر طبری، وی در تاریخ خود بیگمان موثق ترین گزارش را در این خصوص ارائه نموده است. هنگام نقل داستان مازیار از قول محمد بن حفص طبری[2] آورده که کوهستان تبرستان به سه بخش است(طبری: ۵۹۱۴/۱۳) و سپس می افزاید که کوههای ونداهرمزد[3] در میان کوهستان تبرستان قرار گرفته و دوم، کوهستان برادرش وندا‌سنجان پسر انداد پسر قارن،[4] و کوهستان شروین بن سرخاب بن باب. [باو][5]

۱- مطالعه منابع اسلامی ما را به این نتیجه رساند که جهت این کوهستان در آن منابع نام مشخصی آن گونه که امروزه رایج است وجود نداشته و اغلب نویسندگان هر بخش از این رشته کوه را به نام سرزمین یا خاندان حاکم آن می خوانده اند. در منابع اسلامی با نامهایی چون: قزوین، رویان، روینج، باذوسبان و تاذوسبان، جرجان، قارن، شروین و سیسر مواجه ایم قدامه: الخراج،ص۱۱۶، سهراب: عجایب الاقالیم السبعه، ص۲۲۹، ابن حوقل: صورهٔ الارض، ج۲، ص۳۷۵و۳۷۶، قزوینی: آثار البلاد، ج۱،ص۳۴۱و ج۲،ص۷۹۴. لیکن ظاهرا رایج ترین نام در نزد نویسندگان مسلمان همان کوهستان تبرستان؛ قدامه،ص ۱۱۵و یاقوت حموی: معجم البلدان،ج۱،ص۱۸۷و قزوینی،ج۱،ص۷۹۴و حافظ ابرو: جغرافیا،ص۱۹۲. و جبال دیلم بوده است. ابن حوقل،ج۲ ص۳۷۶و قزوینی،ج۲،ص۷۹۴.

۲- محمد بن حفص ثقفی طبری ازجمله کسانی است که طبری در اخبار مازیار از او نقل می کند؛ طبری: تاریخ،ج۱۳،صص ۵۸۹۱، ۵۸۹۶، ۵۹۰۴، ۵۹۱۴، ۵۹۱۸. احتمالا همان باشد که ابن اثیر وی را در ۲۰۷ه.ق حاکم تبرستان خوانده است. الکامل،ج۱۷، ص۹۱.

۳- ونداهرمزد بن سوخرا بن الندا؛ مرعشی: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران،ص ۱۶۰. لیکن ابن اسفندیار ونداد هرمزد بن الندا آورده که درست تر می نماید. تاریخ طبرستان،ص۹۱.

۴- وندا‌سفان برادر کهتر ونداهرمزد؛ ابن اسفندیار،ج۱،ص۱۸۸

۵- شروین بن سرخاب [سهراب] بن مهرمردان از خاندان باوند. مرعشی،ص ۱۶۱

گزارش طبری کهن ترین گزارش موجود در مورد تقسیم بندی این رشته کوههاست.ولی آنچه در این میان مقبول افتاده و به تواتر در منابع بعدی نقل شده نه گزارش طبری، بلکه اطلاعاتی است که استخری در المسالک و الممالک نقل نموده است.(استخری:۲۰۴-۲۰۶)[1] تقریبا و با اندک اختلافی در ثبت اسامی و نام ها؛ همین مطالب را در اثر ابن حوقل نیز می توان مشاهده کرد.(ابن حوقل:۳۷۵/۲-۳۷۸) یاقت حموی در معجم البلدان(حموی:۳۴۰/۳و۱۴/۴-۱۶) تلفیقی از مطالب استخری، ابن فقیه و بلاذری را ارائه می نماید.[2] نویسندگان نزهۀ المشتاق ومراصد الاطلاع و حافظ ابرو نیز به تکرار اطلاعات گذشتگان اکتفا نموده اند.(بغدادی:۸۱۳/۲والشریف الادریسی :۶۸۷/۲و حافظ ابرو:۱۹۲/۱) هرچند در حدود العالم(حدود العالم: ۶۳ و ۱۵۵) به مطالب تازه ای برمی خوریم اما در پیوند با تقسیم بندی نواحی کوهستانی تبرستان دیدگاه غالب همان است که استخری و ابن حوقل ارائه داشتند.[3] از این منابع که بگذریم، تنها در البلدان ابن فقیه با مطالبی متفاوت و نزدیک با طبری مواجه ایم. لیکن اگر در خوانش عبارات این اثر دقت لازم صورت نپذیرد. نه تنها سخنان ابن فقیه راهگشا نیست بلکه باعث افزایش سردرگمی خواننده خواهد شد. او پس از ذکرشهرهای واقع در دشت و کوهستان تبرستان می آورد(ابن فقیه: ۱۴۸)« در کوهستان، از ناحیه خراسان شهرهایی است به نام لارز[4] و شرز [1]و دهستان.[2] چون از لارز گذری در کوههای ونداد

۱- نخستین اثر جغرافیایی که تا کنون باقیست کتاب ابن خردادبه با همین عنوان است که در آن تحت عنوان خبر الجربی (شمال) از بدشوارجر یاد نموده است. ابن خرداد به، المسالک و الممالک، ص۱۱۹.

۲- اطلاعات یاقوت را مقایسه کنید با : بلاذری، فتوح البلدان، ج۲ ،ص۴۷۶و ابن فقیه، ترجمه مختصر البلدان، صص،۱۴۷-۱۴۹ و استخری، ص۲۰۴-۲۰۶.

۳- این تاثیرگذاری تا حدی بوده است که بلعمی در ترجمه تاریخ طبری داستانی را که در اصل مربوط به قهستان در جنوب خراسان بوده را به شمال منتقل می نماید. بنگرید به: بلعمی، تاریخنامه طبری ، ج۳ ،ص ۵۹۰ و مقایسه کنید با طبری، ج۵ ، ص۲۱۷۰-۲۱۷۳.

۴- در متن عربی تمار آورده شده و در دنباله متن لارز آمده (بنگریدبه: البلدان، ع، ص۵۶۵. دانسته نیست چرا مترجم در برگردان فارسی تمار را لارز ذکر کرده؛ اما تا جایی که در خصوص تمار جستجو شد به شهری با این نام برنخوردیم. تنها یاقوت و بغدادی آن را یاد کرده و شهری در جهت خراسان ذکر کرده اند. معجم البلدان، ج۲،ص۴۵و مراصد الاطلاع،ج۱،ص۲۷۴. در مقایسه با البلدان واضح است که هردو متاثر از ابن فقیه می باشند.وجود لارز محرز است زیرا یاقوت آن را قریه ای در آمل دانسته که در فاصله دو روزه از آن شهر قرار داشته

هرمز افتی. چون از این کوهها گذری، در کوههای شروین افتی. واین مملکت [مازیار] ابن قارن(ابن فقیه: ع/ ۵۶۵)[3] است. سپس دیلم است، سپس گیلان».

در نگاه نخست چنین به نظر می آید که ابن فقیه سخن از کوهستان طبرستان از شرق به غرب می کند و بر این مبنا ، به چنین برآیندی دست خواهیم یافت. دهستان ، شرز، لارز، سپس کوههای ونداد هرمز، جبال شروین(که مملکت ابن قارن است)، دیلم و گیلان.

این داده ها را در کنار اطلاعات استخری و ابن حوقل گذاشته و با گزارش طبری می سنجیم تا نتیجه آن را مشاهده کنیم.[4] استخری و ابن حوقل از کوههای روبنج، قادوسیان، قارن و جرجان در این حدود نام برده اند.[5] ابن حوقل می گوید: اکثر دیلمیان تا زمان حسن بن زید کافر بوده اند و برخی از آنها به دست او اسلام آوردند و در روزگار ما در این کوهها هنوز کفار هستند؛ روینج، فاذوسبان و قارن.(ابن حوقل:۳۷۷/۲) همچنین هردو، شهمار را واقع در کوههای قارن می دانند.(استخری:

است، معجم البلدان/ع، ج۵،ص۷. طبری نیز آن را جزئی از دماوند می داند؛ تاریخ طبری،ج۱۳،ص۵۸۹۵. ابن فقیه در جای دیگر آن را جزء شهرهای رویان یادکرده؛ ترجمه مختصر البلدان،ص ۱۴۹. و اردشیر برزگر آن را با لارجان کنونی یکی دانسته است؛ برزگر، ص۲۳۷ .

۱- شکی نیست که شرز نیز در کوههای غربی تبرستان بر راه رویان به دیلم واقع بود، چراکه طبری آورده که وقتی حسن بن زید از یعقوب شکست خورد از آمل به سوی شرز گریخت و سپس از آنجا به دیلم پناه برد. طبری، ج۱۵، ص۶۴۴۳. و نیز ترجمه مختصر البلدان، ص۱۴۹.

۲- ناحیه ای به نام دهستان در کوههای رویان یافت نشد. اگر منظور ابن فقیه دهستان گرگان باشد که اولا، در کوهستان واقع نیست و ثانیا، با عبارات ناسازگار است.

۳- در نسخه عربی ابن قارن درج شده و مازیار را مترجم افزوده است.

۴- مقایسه مطالب استخری و ابن حوقل همانندی بینظیری را نشان می دهد و تنها در برخی از جای نامها اختلاف دارند؛ با توجه به اینکه ابن حوقل همزمان با استخری می زیسته و از دیدار با او یاد کرده بیگمان در تدوین اثرش کتاب او را اساس کار خود قرار داده است. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به: تاریخ نوشته های جغرافیایی در جهان اسلامی، ص۱۶۰.

۵- استخری/لیدن، ص۲۰۴. همو /چاپ مصر به صورت فادوسبان، ص ۱۲۱. ابن حوقل این کوهها را تادوسبان، روینج و قارن خوانده بود . ابن حوقل،ج۲، ص۳۷۵. ودر جایی دیگر باذوسبان و فاذوسبان؛ ص۳۷۷.

۲۰۵و ابن حوقل:۳۷۷/۲)[1] گذشت که طبری کوههای ونداد هرمزد را در میانه کوهستان تبرستان خوانده بود. واز کوههای ونداسجان و شروین بن سرخاب بدون اشاره به مکان قرار گرفتنشان نسبت به کوهستان ونداد هرمز، یاد کرده بود.

آنگونه که مشاهده می شود در نام کوهها هیچ گونه همانندی میان طبری از یک سو، و استخری و ابن حوقل از سوی دیگر، وجود ندارد. لیکن ابن فقیه و طبری در نام دو کوهستان با یکدیگر توافق دارند. پرسش اینجاست که این اختلاف از کجا ناشی شده است؟

اکنون اگر بتوان کوههای روبنج را که استخری و ابن حوقل یاد کرده اند با جبال رویان یکی بیانگاریم. باید پنداشت که کوههای جرجان در شرق و روبنج یا رویان در غرب کوهستان تبرستان جای دارند. در نتیجه، می توانیم کوههای فاذوسبان و قارن را میان این دو کوه قرار دهیم.

تا جایی که اطلاعات تاریخی گواهی می دهند. سلسله جبال فاذوسبان نام خود را از حکومت پادوسبانیان اخذ نموده اند. حکومتی که دیرزمانی دربخش غربی طبرستان ـ رویان ـ فرمانروایی داشتند.(ابن اسفندیار:۱۵۴/۱ و مرعشی:۱۵۸-۱۶۰)[2] اکنون نه تنها گره ای از این مسئله گشوده نشده بلکه بر ابهام نیز افزوده می گردد. تنها می توان اظهار داشت که کوههای قارن جایی میان کوههای شرقی و غربی واقع بوده است. ضمنا ما بر اساس داده های متون تاریخی از وجود وندادهرمزد و شروین ـ از فرمانروایان محلی تبرستان ـ همزمان با خلافت مهدی، هادی و هارون الرشید مطلع می باشیم.(ابن اسفندیار:۱۸۳/۱-۱۸۹ویعقوبی:۴۳۶/۲)[3]

۱- سامار ؛ حدود العالم،ص۱۵۶. یاقوت حموی از قول استخری آورده که در کوههای قارن شهرهای پریم و شهمار واقع اند. معجم البلدان/ع، ج۳،ص۳۶۵و ج۴،ص۲۶۰. این درحالی است که استخری تنها از شهمار با عنوان مدینه یاد کرده و پریم را محل استقرار آل قارن برشمرده است. استخری،ص۲۰۵.

۲- از آل بادوسبان با عنوان ملوک رستمدار یاد می کند.شیخعلی گیلانی نیز آنان را ملوک رستمدار می خواند. تاریخ مازندران،ص ۸۰-۸۷؛ برای کسب اطلاعات بیشتر در خصوص رستمدار و رویان نگاه کنید به مقدمه منوچهر ستوده بر تاریخ رویان ،ص۷-۱۸ ؛ ضمن اینکه آملی از اسپهبد شهریار با عنوان فرمانروای کلار و رویان همزمان با اسپهبد خورشید یاد می کند. آملی: تاریخ رویان، ص۵۸.

۳- البته یعقوبی بندادهرمز را شاه تبرستان و شروین را شاه طخارستان ذکر کرده است.

پژوهشهای نوین روشن ساخته که در گذشته رویان که با نامهای روبنج و روذان نیز خوانده می شده، این مناطق را دربر داشته است: ازشمال دریای خزرو از سوی جنوب کوههای ری؛ مرز غربی آن چالوس و کلار و سامان شرقی آن دهکده های ناتل رستاق بوده و بنابرین رودخانه چالوس و کرج در باختر و رود هراز در سمت خاوری این اراضی جاری بوده اند.[1]

استخری محل استقرار رئیس کوه قادوسیان را در روستای ارم و فاصله آن تا ساری را یک مرحله می داند. (استخری: ۲۰۶و ابن حوقل:۲/ ۳۷۷) اگر گفتار او را بپذیریم با ید قائل به این شویم که مکان کوههای پادوسبانان در شرق رود هراز و حدود آمل واقع بوده باشد. که این نتیجه گیری با گزارش مورخان منافات خواهد داشت. باز هم بر اساس گزارش های استخری و ابن حوقل کوه قارن نیز باید در مناطق شرقی جبال تبرستان و با کوههای گرگان ـ جرجان ـ هم سامان باشد. و در نتیجه کوهستان تبرستان از شرق به غرب عبارت خواهد بود از: کوههای جرجان، قارن، فادوسبان و رویان.

پیش از آنکه به گزارش طبری و ابن فقیه بازگردیم. باید متذکر شویم که گزارش منابع محلی نافی نتیجه گیری ما خواهد بود.[2] زیرا بر اساس اطلاعات ارائه شده از سوی این منابع، کوههای خاوری تبرستان، جایگاه اسپهبد خاندان باوندیان ـ شروین ـ بوده است. طبری و ابن فقیه هم این مدعا را تایید می کنند.(طبری:۱۳/ ۵۸۹۸و ابن فقیه: ع/ ۵۶۸)[3] از آن گذشته، و باز هم بر اساس همین منابع، قلمرو قارنوندها به مرکزیت لفور را می بایست در جانب غربی اراضی باوندیان تعیین کرد.(ابن اسفندیار:۱۵۲/۱و ۱۹۷و

۱- مقدمه منوچهر ستوده بر تاریخ رویان، ص ۱۲.

۲- ابن اسفندیار در داستان شورش تبرستانیان علیه تسلط اعراب آورده که: «پیش اصفهبد شروین فرستادند به شهریار کوه پریم» و درجایی دیگر از «سفحیه(دامنه) کوهستان اصفهبد شروین که شهریارکوه گرفته» یاد میکند؛ تاریخ طبرستان، ص۱۸۳و ۷۵. اگر این عبارات را در کنار مطالب دیگری که وی در خصوص باوندیان ارائه داشته از قبیل اینکه« باو» نیای باوندیان در آتشکده کوسان ـ درجنوب شرقی بهشهر ـ گوشه نشینی گزیده بود؛ قرار دهیم. درمی یابیم که اراضی باوندها در کوههای شرقی تبرستان واقع بوده است و در نتیجه کوههای اسپهبد شروین یا شهریارکوه نیز باید در این مناطق قرار می گرفت. ابن اسفندیار ،ص۱۵۴-۱۵۶ و شیخعلی گیلانی، ص۴۵.

۳- طبری کوههای شروین را در کنار قومس می داند.

مرعشی:۱۹۹) پس کوهستان ونداهرمزد که یکی از شهریاران این سلسله بوده باید در همین زمین ها و به تبع، قلمرو برادرش نیز در کنار اراضی او واقع می گشت؛ ادعایی که ابن فقیه همدانی در البلدان، بر آن صحه می نهد.(ابن فقیه: ع/۵۶۸) زیرا وی مقر ونداسجان را در دهکده مزن(ابن فقیه: ۱۵۰)[1] دانسته که غربی ترین منطقه تبرستان در زمان نائبان خلفا و در مرز دیلم واقع بود.

بر اساس آنچه تاکنون گفته آمد، باید خوانش درست متن البلدان این گونه باشد: « ... سپس رویان است و این بزرگ ترین شهر کوهستان است. در کوهستان از ناحیه خراسان [به سوی شرق ، خراسان را باید جهت جغرافیایی به حساب آورد] شهرهایی است به نام لارز و شرز و دهستان. [یعنی لارز هم مرز با رویان است و در شرق آن شرز قرار می گیرد و پس از آن دهستان] چون از لارز درگذری در کوههای ونداهرمزد افتی و چون از این کوهها گذری، در کوههای شروین افتی. و این مملکت ابن قارن است. سپس دیلم است ، سپس گیلان.[بی گمان جمله ابن فقیه در توصیف نواحی کوهستانی تبرستان از ناحیه خراسان[به سمت مشرق] را باید در عبارت «درکوههای شروین افتی» خاتمه یافته دانست. یعنی با رسیدن به کوهستان شروین که قلمرو باوندیان بود؛ کوههای تبرستان در جانب مشرق به پایان می رسد. «شاه کوه و ساور» هم در زمان مولف جزئی از کوههای ایالت گرگان بوده اند. باقی عبارات را بدین گونه باید تفسیر کرد تا جمله معنای مناسبی بیابد. و آن هم اینکه؛ ضمیر « این » در واقع به کوههای ونداهرمزد بازگشت پیدا می کند، زیرا می دانیم مازیار از خاندان قارن بوده و وارث اراضی کوهستانی جدش ـ مازیار بن قارن بن ونداهرمزد ـ چراکه اگر جمله مزبور را به صورت یکسره ادامه دهیم آن وقت باید کوههای شروین را نیز جزئی از قلمرو قارن وندها درشمار آورد؛ حال آن که اسپهبد شروین از خاندان باوند بوده و نه قارن. تنها می توان احتمال داد که منظور ابن فقیه این می توانست بوده باشد که مازیار پس از غلبه بر شاپور بن شهریار بن شروین و قتل وی ، کوههای شروین را متصرف شده باشد. که البته منابع نیز این احتمال را رد نمی نمایند و گزارش آنها حاکی از آن است که بخشی

۱- مزن دهکده ای بود که والیان طبرستان در آنجا به منظور نبرد با دیلمیان گردهم می آمدند.

از اراضی باوندیان توسط مازیار تصرف شد.(ابن فقیه: ۱۵۴و بلاذری: ۴۷۶/۲)[1] شاید این اراضی همان کوههای شروین باشد که در این صورت برای باوندها تنها اراضی هزارجریب باقی می ماند. لیکن آنچه پذیرش این احتمال را دشوار می سازد آن است که ابن فقیه در ادامه از دیلم و گیلان یاد کرده است و این دو سرزمین با کوههای شروین هم مرز نیستند. اما اگر هنوز بر این اندیشه باشیم که ابن فقیه متاثر از دیدگاه رایج در آن دوره؛ کوههای ونداد‌هرمزد و شروین را قلمرو قارنیان دانسته و با نگرش به این که کوههای دیلم در آنسوی جبال رویان قرار دارند پس باید این گونه نتیجه گیری نماییم که وی جبال شروین را آخرین حد کوهستان تبرستان در جانب شرقی آن دانسته و بعد از آن، و بدون اشاره به جهت جغرافیایی جمله را پی گرفته و به دیلم و گیلان در غرب تبرستان بازگشته است. اندکی درنگ در سطرهای بعدی البلدان موید این ادعا خواهد بود آنجا که ابن فقیه در ذکر فواصل گوید: « و میان گیلان و رویان دوازده فرسنگ است».(ابن فقیه: ۱۴۸)

با توجه به آنچه گفته شد می توان بدین نتیجه رسید که در دو سده نخست اسلام، کوههای تبرستان بر اساس قلمرو خاندانهای حکومتگر شناخته می شدند و بعد ها نام افراد سرشناس این خاندان ها بر آنها اطلاق گشت. از سوی خاور پس از کوههای گرگان ـ ساور و شاه کوه ـ کوههای شروین قرار داشت و با گذر از آنها کوهستان ونداد‌هرمزد و ونداسجان و سپس جبال پادوسبانان، که دو کوهستان اخیر در رویان واقع شده بود.

اکنون پاسخ به این پرسش باقی می ماند که آیا اطلاعات استخری و ابن حوقل در این باره تهی از حقیقتند؟ گذشت که کوههای رویان و روبنج مترادف و هم معنایند.(ابن حوقل:۳۷۶/۲و ادریسی:۲/ ۶۷و ۶۷۸و حدود العالم: ۱۵۵وقزوینی:۴۴۲و استخری ۲۰۶و ابن فقیه:۱۴۹) ودیگر این که قلمرو پادوسبانان که جبال فادوسبان نامش را از آنها دارد شامل اراضی کوهستانی رویان می گردد واین درحالی است که اطلاعات جغرافیایی این

۱- طبری در اخبار سال۲۰۱ هـق فتح جبال تبرستان را به عبدا... بن خردادبه نسبت داده و گوید او شهریار بن شروین را از آن کوهها به زیر آورد. تاریخ طبری، ج۱۳، ص۵۶۶۱.

دو مولف با آن ناسازگار است.(استخری:۲۰۶و ابن حوقل: ۳۷۷/۲) لیکن نکته قابل بحث درباره کوههای قارن می باشد.

برپایه آنچه در مسالک و ممالک استخری و صورةُ الارض ابن حوقل آمده کوه های قارن در فاصله یک مرحله ای از ساری واقع بود و تنها شهر آن شهمار نام داشت. جایگاه استقرار خاندان قارن مکانی به نام پریم است که آن را از روزگار خسروان به توارث دارند.(استخری: ۲۰۵و ابن حوقل:۳۷۷/۲)

آقای محمد قزوینی در تصحیح جهانگشای جوینی ذیل واژه پریم و شهریارکوه؛ توضیحات سودمندی در این باره ارائه نموده اند.(جوینی:۳۸۲/۳-۳۸۶) از آن جمله می توان به این اشاره کرد که اطلاق جبال قارن به شهریار کوه و پریم از سوی استخری و ابن حوقل، معطوف به فرزندان ملک معاصرشان قارن بن شهریار باوند بوده است. زیرا قارنوندها پس از مرگ مازیار از میان رفته بودند.

ولی ایشان با استناد به گفته اعتماد السلطنه جبال شروین را محدود به یکی از گردنه های سوادکوه که اکنون شلفین (شروین) نامیده می شود؛ دانسته است.که به گمان ما چنین پنداری خالی از اشکال نخواهد بود. زیرا عبارت صریح ابن اسفندیار این مطلب را رد می کند، آنجا که می گوید:« سفحیه کوهستان شروین که شهریارکوه گرفته»؛(ابن اسفندیار:۷۵/۱) نشان دهنده اینست که اولا اراضی مد نظر در دامنه کوهستان بوده ونه گردنه. و همچنین گفتار ابن فقیه نیز که گوید:« نخستین کسی که دامنه ها به او واگذار شد، شروین بود» (ابن فقیه: ع/۵۶۶و همو: ۱۴۴) موید این مطلب است. همین کوهستان شروین بعدها به شهریارکوه معروف شد که البته چنین نامی در میان اسپهبدان این خاندان ـ باوندیان ـ کم نبوده است؛ و به تدریج نام شروین تنها بر ناحیه کوچکی در سوادکوه باقی ماند.[41]اما آقای قزوینی شهریارکوه را همان هزارجریب فعلی دانسته که پریم جزئی ازآن بود و به کارگیری عبارت کوه قارن را جهت کوهستان تحت سلطه باوندیان می پذیرد.

دراین باره باید متذکر شد درصورتی می توان شواهد ارائه شده توسط آقای قزوینی را پذیرفت که منظور ما سده چهارم هجری باشد ـ که البته تقریبا همزمان است با آغاز تالیف کتب جغرافیایی ـ لیکن یکی انگاشتن کوههای قارن با کوهستانهای تحت سلطه

باوندیان در زمانی میان سقوط ساسانیان تا روی کار آمدن مازیار، نادرست بوده و با شواهد تاریخی همخوانی ندارد. اما از زمان مازیار می شود این گونه تصور نمود که چون وی بخشی از قلمرو باوندها را پس از کشتن شاپور بن شهریار بن شروین، متصرف گردید و با توجه به شهرت زیاد داستان مازیار نزد مورخان مسلمان؛ نام کوهستان شروین تحت تاثیر خاندان قارن قرار گرفت. چون پس از مرگ مازیار و سقوط قارنوندها، رفته رفته باوندیان حوزه نفوذ خود را گسترش داده و در سده چهارم قلمرو سابق قارنیان جزئی از حکومت آنان گشت. درنتیجه، برای جغرافی نویسان مسلمان تمییز این مسئله و تفکیک این دو از یکدیگر دشوار گردید.[1]

تنها یک نکته می ماند و آن هم قول ابن اسفندیار مبنی بر اینکه« وندا امیدکوه و لفور و فریم که کوه قارن می خوانند». این تصور را ایجاد می کند که شهریارکوه و کوه قارن یکسان هستند. نخست باید گفت که ابن اسفندیار داستانی را نقل می کند که ضمن آن این مناطق از سوی انوشیروان به« قارن بن سوخرا» نیای قارنوندها واگذار گشت.(ابن اسفندیار:۱۵۲/۱) واین تملک اراضی از سوی خاندان قارن تا ظهور باو ـ بنیان گذار حکومت باوندیان ـ در ۴۵ هـ .ق ادامه یافت. پس از روی کار آمدن باو در کوهستان های شرقی ـ ساری و بهشهر کنونی ـ و پی افکندن سلسله باوندیان در آن مناطق؛ پریم مرکز اصلی آنان گشت(ابن اسفندیار:۱۵۵/۱و۱۵۶)ـ موضوعی که خود ابن اسفندیار به آن اشاره نموده است ـ(ابن اسفندیار:۱۸۳/۱و۱۸۵و۲۰۸) بنابرین پریم در این فاصله ـ ظهور باوندیان تا روی کار آمدن مازیار ـ در دست باوندها بوده است. ولی این که ابن اسفندیار گفته این مناطق را کوه قارن می خوانند نه می خواندند؛ از احتمال اشتباه نسخه برداران که بگذریم، باید یکی از دلایل فوق را پذیرفت.

۱- اگر به اخبار مورخان دقت نماییم مشاهده خواهیم کرد که نخستین تاریخ نویسان نیز در این زمینه تا حدودی دچار اشتباهند. تاجاییکه یعقوبی شروین را شاه طخارستان دانسته است . تاریخ یعقوبی، ج۲ص ۴۳۶. اولیا...آملی. تاریخ رویان از برادرزاده شروین بن رستم با عنوان صاحب لارجان یاد می نماید که همزمان با ناصر الکبیر ـ علویان تبرستان ـ در آن منطقه برسرکار بوده است. تاریخ رویان، ص۱۰۵. در نتیجه با پر شدن خلاء قارنوندها به وسیله باوندیان آیا نمی توان به این نتیجه رسید که برای جغرافی نویسان سده چهارم امکان تمییز میان قلمرو این دو خاندان دشوار گردیده باشد؟

نتیجه گیری:

کوهستان تبرستان که سراسر نواحی جنوبی این استان کهن را پوشانده و خود نیز جزئی از رشته کوههای البرز می باشند؛ در سده نخست هجری، جزئی از منطقه ای محسوب می شد که از آن در اسناد و مدارک یافت شده، با عنوان پذشخوارگر یاد شده است. با این همه، در درون خود نیز می توان تقسیماتی را برای آن متصور بود که ریشه در نام خاندان های حاکم داشت. دیرپاترین این اسامی را می توان به خاندان قارن نسبت داد که از زمان انوشیروان نقاطی را در تملک خود گرفته بودند. حوزه نفوذ آنها را بیشترباید در کوههای میانی تبرستان از جنوب آمل تا غرب سواد کوه دانست. و پس از پایان حکومت گاوبارگان؛ گسترشی نیز به سوی غرب تا کوههای جنوبی چالوس داشتند. در زمان یکی از نامدارترین افراد این خاندان ـ ونداد هرمزد، نیای مازیار ـ ظاهرا اراضی خاندان قارن به دو منطقه عمده تقسیم شد که عبارت بودند از: کوهستان ونداد هرمزد به مرکزیت لپور که از غرب رود تلار تا شرق رود هراز امتداد می یافت و زمینهای برادرش ونداسفان که درغرب اراضی ونداد واقع وتا آنسوی چالوس می رسید و مقر وی نیز در دهکده مزن بود. از هنگامی که گیل گاوباره درگذشت قلمرو وی نیز میان دو فرزندش دابو و پادوسبان تقسیم و اراضی غربی تبرستان موسوم به رویان در حوزه نفوذ پادوسبان قرار گرفت. رفته رفته، کوهستان این منطقه نیز به نام این خاندان خوانده شد، هرچند و با توجه به کشمکش های سیاسی حوزه نفوذ آنان گهگاه کم یا زیاد می گشت. واپسین خاندانی که پس از سقوط ساسانیان در عرصه قدرت محلی ظاهر شد، باوندیان بودند که قلمرو نفوذ آنان در کوههای شرقی تبرستان واقع و شامل سوادکوه شرقی و هزارجریب به مرکزیت پریم، بود و تا کوههای جنوب استرآباد ادامه می یافت. همانند و همزمان با جبال قارن این اراضی نیز به نام اسپهبد نامدار باوندیان ـ شروین ـ موسوم گشت لیکن پس از مرگ وی و به احتمال زیاد، به اسم جانشینش شهریارکوه نامیده شد. به قدرت رسیدن مازیار به مثابه فصل جدیدی، نه تنها در تاریخ تبرستان بلکه در نامگذاری و تقسیمات کوهستانهای آن بود. وی اراضی پسرعموهایش ـ اخلاف ونداسفان ـ را متصرف گردید و بخشی از جبال باوندیان را نیز از چنگ آنان خارج ساخت. بدین ترتیب حوزه

نفوذ و قدرت قارنوندها را به اندازه ای گسترش بخشید که درپی درگیریش با دستگاه خلافت عباسی و شکست در برابر آن نام، خاندانش را بر این مناطق استوار گرداند. اندکی بعد، زمانی که باوندیان جای وی را پر کردند تمیز میان قلمرو قارنوندها و باوندها دیگر امکان پذیر نبود و به علت شهرت داستان مازیار و خاندان قارن، بیشتر نویسندگان سده های بعد، از قلمرو باوندیان با نام جبال قارن یاد کرده اند.

فهرست منابع:

آملی، اولیاء ا... : ***تاریخ رویان***، تصحیح و تحقیق منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

ابن اثیر، عزالدین علی: ***الکامل***، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱.

ابن حوقل، ابوالقاسم محمد: ***صورة الارض***، جلد۲، بیروت، دارصادر، ۱۹۳۸م.

ابن خردادبه، ابوالقاسم عبید ا... بن عبد ا... : ***المسالک و الممالک***، ترجمه سعید خاکرند، تهران، میراث ملل، ۱۳۷۰.

ابن فقیه، احمد بن اسحاق الهمذانی : ***البلدان*** ، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶ق.

ــــــــــــــــــ : ***ترجمه مختصر البلدان***، ترجمه ح. مسعود، بی جا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۹.

استخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی: ***المسالک و الممالک***، (چاپ لیدن) ، بیروت، دارصادر، ۲۰۰۴ میلادی.

ــــــــــــــــــ : ***المسالک و الممالک***، (چاپ مصر)، الهیئة العامه لقصور الثقافه، قاهره ، بی تا.

برزگر ، اردشیر : ***تاریخ تبرستان***، پژوهش و تصحیح محمد شکری فومشی، مجموعه ۳جلدی، تهران، رسانش، ۱۳۸۸، چاپ دوم.

بغدادی، صفی الدین عبدالمومن بن عبدالحق : ***مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع***، دار الجیل، بیروت،۱۴۱۲ق.

بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی : ***فتوح البلدان***، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره، ۱۳۳۷.

بلعمی، ***تاریخنامه طبری***، تحقیق محمد روشن، جلد۵، تهران ، البرز ۱۳۷۳، چاپ سوم.

حافظ ابرو، شهاب الدین عبدا... خوافی : ***جغرافیای حافظ ابرو***، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۵.

حجازی کناری، حسن : ***پژوهشی در زمینه نامهای باستانی مازندران***، تهران، انتشارات روشنگران،۱۳۷۲.

حدود العالم من المشرق الی المغرب، دارالثقافیه للنشر، قاهره، ۱۴۲۳ق.

حموی بغدادی، یاقوت : ***معجم البلدان***/ ع، جلدهای۳و۴و۵، بیروت، دارصادر،۱۹۹۵م، چاپ دوم.

ـــــــــــــ : ***معجم البلدان***، ترجمه علینقی منزوی، جلد ۱و۲، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۳.

جوینی، علاء الدین عطا ملک بن بهاء الدین محمد بن محمد : ***تاریخ جهانگشا*** ، تحقیق و تصحیح محمد قزوینی، جلد۳، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۵، چاپ چهارم.

سهراب : ***عجایب الاقالیم السبعه الی النهایهٔ الامارهٔ***، تهران،پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی، بی تا.

شریف الادریسی، ابو عبدا... محمد بن محمد بن عبدا... بن ادریس الحموی : ***نزههٔ المشتاق فی الاختراق الآفاق***،۲جلد، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۹ق.

طبری، محمد بن جریر: ***تاریخ*** ، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلدهای ۵و ۱۳و ۱۵تهران، اساطیر، ۱۳۷۵، چاپ پنجم.

قدامهٔ بن جعفر: ***الخراج***، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، البرز، ۱۳۷۰.

قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود: ***آثار البلاد و اخبار العباد***، بتصحیح میر هاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.

کراچکوفسکی، ایگناتی یولیانوویچ : ***تاریخ نوشته های جغرافیایی در جهان اسلامی***، ترجمه عنایت ا... رضا،تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.

گیلانی، شیخعلی : ***تاریخ مازندران،*** تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

مرعشی، سید ظهیر الدین بن نصیر الدین: ***تاریخ طبرستان و رویان و مازندران،*** تحقیق و تصحیح محمد حسین تسبیحی، تهران،موسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵.

مینویی، مجتبی : ***تصحیح نامه تنسر،*** تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح: ***تاریخ*** ، ترجمه ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ،۱۳۷۱، چاپ ششم.

کنسولگری بریتانیا در مشهد و نقش آن در گسترش نفوذ انگلیسی ها در جنوب شرق ایران

دکتر مسعود مرادی[1]
معصومه صاحبکاران[2]
معصومه اسکندری[3]

چکیده:
شرق ایران در قرن نوزدهم از اهمیت استراتژیکی ویژه ای برخوردار بود و با توجه به گسترش استعماری روس و انگلیس در منطقه و تهدید منافع یکدیگر اهمیت این منطقه دو چندان شد. روس ها برای دست اندازی به مناطق جنوبی و خروج از بن بست در مناطق شمالی و انگلیسی ها برای دفاع از هندوستان در صدد گسترش نفوذ خود در ایران برآمدند. ضعف دولت قاجار ها و تا حدی خودمختاری خاندان های حکومتی شرق ایران این امکان را پدید آورد تا هریک از این دول دست به تاسیس کنسولگری و حتی ارسال نیروهای جاسوس به منطقه بزنند. این مقاله در صدد است تا چگونگی رقابت های این دو استعمارگر و انعکاس فعالیت های آن ها را در امور کنسولی منطقه شرق و جنوب شرق ایران مورد بررسی قرار دهد.
واژگان کلیدی: انگلیس، روسیه، ایران، کنسولگری، رقابت های استعماری.

---

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان
۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان misssahebkaran@gmail.com
۳.کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان misseskandari65@yahoo.com

مقدمه:

تاریخ ایران معاصر متآثر از رقابت های سیاسی و اقتصادی قدرت های بزرگ است به همین جهت به نظر می رسد که تحولات ایران طی یکصد و پنجاه سال گذشته عموما در گرو جریانات سیاسی بین المللی و مبارزه با قدرت های بزرگ جهانی بوده است. در کشمکش جدی قدرت های بزرگ برای نقوذ در ایران دو قدرت اصلی یعنی روسیه و انگلیس در سرتاسر قرن نوزدهم و قسمت اعظم قرن بیستم در عرصه سیاست این کشور نقش ثابت و پایداری داشته اند؛ ایران با دو همسایه اش روس و انگلیس، با کشور اول از طریق مرزهای مشترک و با دومی از راه مستعمره هندوستان همسایگی داشت. درباره اهمیت هندوستان لرد کرزن می نویسد: «از این روآینده بریتانیای کبیر در اروپا در دریاها و اقیانوس ها که در زیر سایه پرچم اویند یا در خود انگلستان که هستی اش وابسته به وجود فرزندان اوست تعیین نخواهد گردید بلکه در آن قاره ای تعیین خواهد شد که نیاکان مهاجر ما اصلا از آنجا آمده و فرزندان ایشان به صورت کشورگشایان به همان جا بازگشته اند.انگلستان بدون هندوستان امکان زیست ندارد در دست داشتن هند سند تعویض ناپذیری در فرمانروایی به جهان شرق است از زمانی که هند شناخته شده است سرورانش همواره صاحب اختیار نیمی از جهان بوده اند.

دولت انگلستان برای حفظ هند دست به تاسیس دولت های دست نشانده در منطقه شرق ایران نمود. حریم دفاعی هند به مفهوم محدود آن شامل ناحیه نامسکون هیمالیا، بوتان، تبت و نپال و افغانستان می شد این حریم مفهوم طبیعی و جغرافیایی نداشت و ساختگی بود و همه معابر آن بنا به ضرورت امنیتی با اقدامات سیاسی دولت انگلستان ایجاد شده بود. از نظرگاه تاریخی خراسان شامل سرتاسر افغانستان ،سیستان، ماوراءالنهر و بخش های شمال شرقی ایران کنونی بود، این سرزمین پیوسته مورد تهاجم اقوام مشرق زمین قرار گرفته است که از آن به عنوان رهیافت ورود خود به هند و چین استفاده کرده اند.

از مشهد به عنوان یکی از مهمترین شهرهای خراسان دستیابی به افغانستان، سیستان و سرزمین های آسیای میانه آسان تر صورت می گرفت و انگلستان از این رو به آن اهمیت می داد و در آنجا کنسولگری خود را تاسیس نمود.

روسها و پیشروی به سمت آسیای میانه (خانات خیوه،خوارزم و بخارا...)

از قرن ها پیش از تشکیل سلسله قاجاریه مردمانی از نژاد روس از را خشکی یا از دریای مارنداران برای چپاول و غارت و یا داد وستد گاه گاهی به سرزمین ایران می آمدند .روس ها از زمانی که امپراطوری تزاری را تشکیل دادند اقدام به گسترش قلمرو نفوذ در بخش های مختلفی از آسیا نمودند تا زمانی که دولت مرکزی ایران قدرتمند بود روس ها توان دستیابی به سرزمین های آسیای میانه و قفقاز را نداشتند اما با فروپاشی دولت صفویه و حاکم شدن ناامنی و هرج و مرج در ایران آن ها نیز مرزهای ایران را در اسیای میانه،دو طرف خزر و قفقاز را مورد تجاوز قرار دادند. در سال۱۷۲۴م /۱۱۴۲ق پطر کبیر به ایران حمله و گیلان را در استان شمالی این کشور را مدتی تحت اشغال روسیه قرار داد با ظهور نادر روس ها مجبور به تخلیه سرزمین های اشغالی شدند. فشار روسیه به ایران آغاز سلطنت کاترین دوم به مراتب افزایش یافت تا آنجا که به جنگ های تهاجمی علیه ایران دست زد و ابتدا در سال۱۷۹۶ و سپس در سنوات۱۸۱۳- ۱۸۰۰م/۱۲۲۸-۱۲۱۸ق. به این کشور تاخت که دومین جنگ به عقد معاهده معروف گلستان منجر شد در سال۱۸۲۸-۱۸۲۶م/ ۱۲۴۳-۱۲۴۱ق.بار دیگر روسیه به ایران هجوم برد و آتش جنگ جدیدی را در این سرزمین دامن زد این جنگ ها منحر به این شد که ایران تدریجا ایالات غنی و حاصلخیز شمال غربی خود از جمله هفده شهر قفقاز را از دست بدهد با انعقاد قرارداد۱۸۲۸ترکمنچای دولت قاجار تحت الحمایه روس ها قرار گرفت این در حالی بود که قدرت روسیه امپراطوری عثمانی را مورد تهدید قرار داده بود و در اروپا نیز دست به پیشرفت هایی زده بود ظهور این قدرت استعماری در مغایرت با منافع سایر قدرت های استعماری از جمله انگلستان قرار می گرفت(شمیم،۱۳۷۰: ۹۲؛واتسن،۱۳۵۵: ۱۷۱؛نفیسی،ج اول،۱۳۳۵: ۲۵۴).

اشغال جزیره آشورراده در خلیج استرآباد(گرگان) در سال۱۸۳۷م /۱۲۵۲ق.بحران تازه ای به وجود آورد این اقدام نشانه اراده روسها در تسلط بر آسیای مرکزی بود در زمان محمد شاه قاجار ترکمن های آشورراده از فرصت استفاده کرده و سر به شورش برداشتند محمد شاه مشغول محاصره هرات بود این تحریکات توسط عمال انگلیس صورت می گرفت و بین قضیه هرات و حمله ترکمن ها ارتباط مستقیم وجود داشت.چون طبق معاهده گلستان ایران حق داشتن کشتی های جنگی در دریای خزر را نداشت دولت ایران از تزار روس برای سرکوب ترکمن های یاغی آشورراده کمک خواست و از این پس این جزیره به صورت پایگاه دریایی روسیه درآمد.در سال۱۸۸۳م/۱۲۴۵ق. خانات خیوه و بخارا مورد تهاجم قرار گرفت و به تصرف روس ها درامد در نتیجه ترکمن صحرا که قسمتی از خاک ایران بود از سه طرف به محاصره قوای روس درآمد(کاظم زاده، ۱۳۷۱: ۲۲؛لنزوسکی،۱۳۵۵: ۷۲).

در سال۱۸۸۱م/۱۲۴۲ق. قبایل ترکمن پس از دفاعی دلیرانه در دژ صحرایی گئوگ تپه ناچار به زانو درآمدند و تحت انقیاد روس ها قرار گرفتند وقتی ناصر الدین شاه خبر تصرف گئوگ تپه را شنید به علت تامین امنیت مرزهای شمالی ایران و رفع خطر هجوم ترکمن ها اظهار خوشحالی کرد بر طبق پیمان سرحدی آخال ایران از تمام دعاوی خود نسبت به ترکستان و ماوراءالنهر صرف نظر کرد در معاهده آخال که بین ایران و روسیه منعقد گردید رودخانه اترک به عنوان مرز بین دو کشور تعیین شد. پیشروی و توسعه طلبی روسیه در همسایه جنوبی از دید انگلیسی ها پنهان نماند و سرآغاز یک رشته رقابت های طولانی در منطقه گردید بعد از قرارداد ترکمانچای آخال ضربه مهلک دیگری به تمامیت ارضی ایران به شمار می رفت خانات ترکستان و ماوراءالنهر که از زمان صفویه کمابیش تابع ایران بودند برای همیشه از ایران جدا شدند(سپهر،ج ۳،۱۳۷۷: ۲۱۶؛آدمیت،۱۳۴۸: ۶۰۰؛ زرگر، ۱۳۷۲: ۱۵)

چگونگی برخورد انگلیسی ها و روسها در شرق ایران(خراسان بزرگ)

عمده ترین رقابت هایی که در اواخر قرن نوزدهم به دولت های روس و انگلیس قرار داشت ،رقابت در منطقه شرق ایران بود. پیشروی روسها در آسیای مرکزی و رسیدن به

مرزهای هندوستان باعث شد دیپلماسی حکومت انگلستان در مرزهای شرقی ایران فعال شود. اهمیت منطقه باعث شد هیئت های مختلف نظامی و سیاسی انگلستان به منطقه اعزام ،تا راهی را جهت کاهش نفوذ روسیه در منطقه پیدا کنند. از جمله این هیئت ها می توات به هیئت یان اسمیت،سر راولینسون،جیمز فریزر و... اشاره کرد(کرزن،ج ۱،۱۳۸۰: ۳۷). روسها از پیشروی خود در آسیای مرکزی به دنبال اهداف سیاسی – نظامی و اقتصادی بودند. اهداف اقتصادی آنها شامل لزوم تجارت با خانات آسیای مرکزی و استفاده از بازار بسیار خوب آنجا برای کالاهای روسی بود از طرف دیگر معادن غنی در ترکستان مثل معدن زغال سنگ،مس،روس ها را تحریک به نفوذ در منطقه کرد. *چرکانسکی*[1] ماموریت داشت تا در دهانه آمودریا قلعه ای بسازد و پس از تبادل نظر با خان خیوه در محلی مناسب شهری بنا کند تا در صورت پیدا نکردن معدن طلا راهی به تجارت هندوستان گشوده شود که از نظر روسها بهتر از معادن طلا بود. ورود به میدان تجارت آسیای جنوبی و جنوب غرب هند هدف دیگر روسها بود برای رسیدن به آن راه آهن ماوراءخزر(۱۸۹۱م/۱۲۵۲ق). یکی از وسایل لازم به شمار می رفت و ترکستان راهی برای رسیدن به خراسان و افغانستان و هندوستان بود.(حسام معزی،۱۳۶۶،ص ۵۷۷؛لنزوسکی،۱۳۵۵: ۸۹-۸۵).

خط آهن ماوراءخزر از لحاظ اقتصادی، نظامی و تجاری دارای ارزش بود. روسها برای ایجاد احساس اطمینان خاطر از جانب خراسان به دنبال احداث این راه آهن بودند تا به ادعای کرزن از این طریق بتوانند پایگاهی دریایی در چا بهار در ساحل بلوچستان ایران احداث نمایند. علاوه بر انگیزه های اقتصادی مهم ترین هدف روسها دنبال کردن خواسته های سیاسی و نظامی آنان بود که شامل رقابت با انگلستان و تضعیف نیروی آن کشور در هند می شد چرا که روسیه از طرف آسیای مرکزی به سهولت می توانست نیروهای نظامی لازم را تا دروازه های هند برساند این هدف روس ها از دو طرق امکان داشت یکی از طریق عثمانی که بعد از درگیری و نبرد با دولت عثمانی و در نهایت تسلط بر بغداد بتواند بر خلیج فارس دست پیدا کند و دیگر از طریق ایران و نواحی

1. chrkansky

شرق و جنوب شرق ایران،که ساده ترین و بهترین راه،راه دوم یعنی ایران بود(ذوقی،۱۳۶۸: ۷؛کرزن،ج ۲،۱۳۷۳: ۷۱۱).

وجود یک پایگاه تجاری در خلیج فارس برای روس ها همانقدر اهمیت داشت که برای انگلیسی ها در دریای خزر اهمیت داشت سیستان به دلیل نزدیکی به مرز بلوچستان بهترین کانون قدرت انگلستان در ایران مرکزی و جنوبی بود از آن طرف انگلستان با تصرف در بخش های را در خراسان و سیستان می توانست آمادگی لازم را برای مقابله با روس ها را در خراسان فراهم کند از طرف دیگر روسیه نیز در صدد بود تا برای مقابله با انگلستان نفوذ خود را در سیستان گسترش دهد. تاسیس کنسولگری روس در سیستان نیز حکایت گر این مسئله است(ذوقی،۱۳۶۸: ۸؛کاظم زاده،۱۳۵۴: ۳۸۶؛محمود،ج ۷،بی تا: ۱۱۶).

بریتانیا برای مقابله با روس ها به دو گونه عمل کرد که ابتدا به ایجاد سرزمین های حائل دست بزند و سپس با روس ها به نوعی توافق برسر تقسیم قلمرونفوذ برسند. از دید تحلیل گران انگلیسی،افغانستان سد پولادین سرحدات شمالی هندوستان است.سر هنری راولینسون می گوید: «ما هرات را برای حفظ هندوستان لازم داریم چون هرات دروازه هندوستان است دولت ایران نمی تواند این احتیاج ما را درک کند،در این صورت تقصیر ما چیست؟». انگلیسی ها با دادن رشوه به سران افغان آن ها را سعی به جدایی از ایران و نزدیک نمودن به خود نمودند همین امر باعث شد تا حاکمان افغانی دست نشانده ایران،علیه دولت متبوع خود سر به شورش بردارند سرجان مک نیل معمار اصلی تئوری جدا سازی هرات از ایران از یک طرف کامران میرزا را به تجدید روابط با حکومت مرکزی ایران تشویق می نمود و از طرف دیگر نیرو های خود را روانه خلیج فارس کرد این امر باعث شد تا محمد شاه قاجار نیروهای خود را از هرات بر گرداند همین ماجرا در بیست سال بعد و در زمان ناصر الدین شاه تکرار شد و با محاصره هرات توسط نیرو های ایران انگلیسی ها جزیره خارک و کرانه های بوشهر و خوزستان را اشغال نمودند و این عمل منجر به عهد نامه پاریس در سال ۱۸۷۵م/۱۲۳۶ق.شد و بر طبق آن ایران استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت(مجتهد زاده،۱۳۷۸: ۴۷؛شمیم،۱۳۷۴: ۲۴۲؛محمود،ج ۲،۱۳۶۷: ۱۱۷۲؛مهدوی،۱۳۷۵: ۲۸۵).

بدین ترتیب انگلستان موفق شد در نواحی شمال غربی هندوستان حکومت دست نشانده خود را ایجاد نماید تنها ناحیه ای که هنوز ترتیب قطعی آن مطابق نقشه های انگلستان داده نشده منطقه بلوچستان بود. پاتینجردر مورد اهمیت منطقه بلوچستان می گوید:«این کتل(گردنه) از نظر مرتع طبیعی ارزش نظامی مهمی داشت زیرا در این سنگر ممکن بود با نیروهای اندک جلوی پیشروی هر نیروی مقتدر را گرفت» (اسدی کرم،۱۳۸۷: ۱۱۴).

برای نفوذ در منطقه انگلستان مبادرت به ایجاد خط تلگرافی هند به لندن نمود و برای ترسیم این خطوط گلداسمیت را روانه منطقه بلوچستان کرد . برقراری روابط دوستانه با امیران منطقه در ابتدا تنها به منظور حفاظت از خطوط سیم کشی بود ولی بعد ها انگلیسی ها با دامن زدن به اختلافات این منطقه خواستار حکمیت شدند و برخی از سران طوایف این منطقه از انگلیسی ها حمایت نمودند. گلداسمیت در این باره به دولت بریتانیا شرح می دهد:«اخیرا یکی از انقلابات سیاسی در ممالک غربی هندوستان روی داده که به اطمینان و اعتمادی که به این قسمت از سرحدات هندوستان و جود داشت تزلزل وارد آورده است لهذا بر عهده اولیای امور هندوستان است که این سرحدات را از تجاوزات بیگانگان مصون بدارند»(سالار بهزادی،۱۳۷۲: ۱۲۹؛احمدی، ۱۳۷۰: ۱۴۹؛رئیس طوسی، ۱۳۷۶: ۶۷).

نفوذ روس و انگلیس با جدایی رزمین های شمالی و شرقی خراسان بزرگ پایان نپذیرفت تنفیذ درباریان و حکام محلی در نقاط حساس و استراتژیکی و تلاش رای جلب حمایت آن ها به نحوی که در مواقع ضروری از آن ها استفاده کنند از دیگر اقدامات انگلیسی ها محسوب می شد . در خراسان روس ها در شمال و انگلیسی ها در جنوب برای خود متحدانی داشتند . جنوب خراسان به دلیل واقع شدن بر سر راه هند اهمیت استراتژیکی خاصی داشت که این منطقه به همراهی سیستان تحت حاکمیت خاندان علم قرار داشت.ترسیم مرز سیستان توسط گلداسمیت(۱۸۷۰م /۱۲۸۹ق).نقطه شروع روابط سیاسی مستقیم امیر نشین خزیمه با بریتانیا و روسیه بود که با گشایش کنسولگری بریتانیا حضور سیاسی خود را در قاینات و سیستان اعلام نمود(منصف، ۱۳۵۵: ۱۸).

روس ها که در خانات شمال خراسان نفوذ کرده بود برا ی رسوخ در مناطق تحت سیطره انگلیس با ایجاد کنسولگری در بیرجند و فرستادن نیروهای قزاق به تربت حیدریه سعی در ایجاد شکاف در مناطق تحت نفوذ انگلیس نمودند.کرزن نفوذ عناصر طرفدار روسیه را در منطقه جنوب خراسان گزارش می دهد که تلاش می کردند اطلاعات مرزی ایران و انگلستان در سیستان و جنوب خراسان در اختیار روسیه قرار دهند .تنش های میان روس و انگلیس در منطقه و نفوذ در خاندان های محلی به خصوص از زمان حکومت امیر علم خان سوم در قائنات تا انعقاد قرارداد۱۹۰۷م/۱۳۲۵ق. پیوسته در حال افزایش بود(کرزن،ج ۱،۱۳۶۷: ۲۷۵).

امیر علم خان سوم با انگلستان بر سر مرزهای سیستان اختلاف نظر داشت و اقدامات او مانع شد تا سیستان کاملا دراختیار افغانستان قرار بگیرد(محبوب،۱۳۸۲: سند شماره ۳۱۰).

مکاتبات پریدوکس،کنسول انگلستان در بیرجند،با شوکت الملک علم در خصوص حمل سلاح از هندوستان به سیستان و تجهیز قشون بیرجند و سیستان برای حفظ هند حاکی از تلاش انگلیس برای افرایش قدرت خود در منطقه می باشد(محبوب،۱۳۸۲: ۴۲۰؛مابرلی،۱۳۶۹: ۱۱۸).

نقش کنسولگری بریتانیا در مشهد در گسترش نفوذ انگلیس در جنوب شرق ایران

لرد کرزن سیاستمدار کهنه کار انگلیس اهمیت خراسان را برای کشورش چنین بیان می کند:«آنان که عقیده دارند خراسان تا هند فاصله طولانی دارد و از این بابت مایه نگرانی موجود نیست فقط استدلال غلطی را با کمال حماقت تکرار می کنند که تجربه های گذشته بی پایگی آن را نشان داده است. هر گونه موافقت با این عمل ناهنجارکه یک دولت بیگانه حتی در حریم این سرحد سنگین جا پیدا کند از خبط های درجه اول نظامی محسوب می شود سیاست بریتانیا در خطه خراسان این است که مصالح انگلستان و افغانستان را در آنجا مصون سازد و به هیچ وجه تغییری در وضع کنونی ایران نپذیرد و به خصوص ناظر و نگران آزادی راههای باشد که برا پیشرفت تجارت

انگلستان ضرورت کامل دارد و اگر آن راهها به جای دوست در دست دولت بیگانه باشد خطر نمایانی از لحاظ هندوستان خواهد بود».

نخستین کنسولگری بریتانیا در سال۱۸۴۱م /۱۲۰۲ق .و براساس موافقت محمد شاه با درخواست ژنرال مک لین مبنی بر تاسیس کنسول در تبریز و تهران و نماینده ای مقیم در بوشهر ایجاد شد و تعداد آن تا دوسال بعد از قرارداد ۱۹۱۹م به بیست و سه مرکز افزایش یافت از میان سه کشوری که در آن ایام مناسبات سیاسی و بازرگانی دائمی برقرار کرده بود تنها روسیه بود که حق داشت بر اساس ماده هفتم عهد نامه گلستان اقدام به ایجاد کنسولگری در ایران کند با اینکه دو کشور بعد از انعقاد عهد نامه ترکمانچای در پانزده سال بعد،می توانستند در اجرای اصل دهم«کما فی السابق در هر کجا که مصلحت دولتی اقتضا کند کنسول ها و حامیان تجارت تعیین نماید»پس از جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۸۵۷-۱۸۵۶م/۱۲۱۷-۱۲۱۶ق.و به موجب عهد نامه پاریس و برقراری رابطه کاملهٔ الوداد تعداد کثیری از نمایندگان کنسولگری بریتانیا از لندن و کلکته روانه قلمرو ایران شدند. بریتانیا اقدام به تاسیس کنسولگری خود در استر آباد کرد که تا تصرف نواحی ماوراءخزر از طرف روس ها دایر بود(میرزا صالح،۱۳۸۷: ۶۶-۶۲).

رقابت روس و انگلیس در تاسیس کنسولگری های جدید در ایالت خراسان به اوج خود رسید. به رغم اقدامات همه جانبه روس ها برای پیش دستی در تاسیس کنسولگری در مشهد سرهنگ چارلز مک لین از افسران حکومت هند موفق شد خود را پیش از روس ها به مشهد برساند. کنسولهای حکومت هند در مشهد تا زمان فروپاشی سلسله قاجار ورزیده ترین افراد دستگاه اطلاعاتی حکومت انگلستان محسوب می شدند آنها خود را نماینده حکومت هند در خراسان می خواند ند و به جای سفارت بریتانیا در تهران از فرمانفرما و دیگر مقامات هندوستان تبعیت می کردند حقوق و مزایای کنسول های منصوب از سوی کمپانی هند شرقی در ایران در مقایسه با همتایان خویش که از طرف وزارت امور خارجه انگلستان مامور ایران می شدند تقریبا هشت برابر بود. مقر کنسولگری هند انگلیس در مشهد بزرگترین و زیباترین کنسولگری در ایران بود که در پشت ارگ قرار داشت(کرزن،ج ۱،۱۳۸۰: ۲۳۸-۲۳۶؛میرزا صالح،۱۳۸۷: ۶۶-۶۲).

آن ها موظف بودند که ضمن سرو سامان دادن به سفر هزاران زائر شیعه هندوستانی به مشهد فعالیت های سیاسی و بازرگانی ماموران روسیه را تحت نظر داشته باشند.و یا جلب نظر حکام و مقامات محلی به شیوه های گوناگون از وقوع حوادث ناخواسته در شرق ایران جلوگیری به عمل آورند. در همان سال روسها در رقابت با انگلیس کنسولگری خود را در مشهد تاسیس کردند با توجه به درگیری هایی که بین کارفرمایان هند و لندن ایجاد شده بود ،روسها سیاست توسعه طلبانه خود را روز به روز گسترش دادند آن ها بعد از قرارداد ۱۸۸۵م/۱۳۰۲ق. به تدریج در منطقه شرق ایران و سیستان شبکه گسترده جاسوسی ایجاد کردند. و وزیر مختار روس اوگنی بوتزوف[1] به بهانه جلوگیری از بیماری طاعون که از بمبئی شیوع یافته بود از دولت ایران خواست تا عده ای از پزشکان در بیمارستان ها و پست های قرنطینه در طول مرز ایران و افغانستان مستقر شوند . روس ها به بهانه حفاظت از اطباء صد و بیست نفر قزاق را به این منطقه اعزام کردند(محمود،ج ۷،بی تا: ۱۱۹؛کاظم زاده،۱۳۵۴: ۳۸۹).

روس ها علاوه بر تاسیس بیمارستان در نواحی مرزی ایران و با تاسیس کنسولگری در این منطقه به ایجاد شبکه جاسوسی گسترده ای اقدام نمودند با تاسیس کنسولگری روس در سیستان ،انگلیس ها نیز دست به تاسیس کنسولگری در سیستان و کرمان زدند زیرا به نظر انگلیسی ها کنسولگری کرمان پست دیده بانی به شمار می رفت که از طریق آن می توانستند ناظر رویدادهای جنوب شرق ایران باشند(وین،۱۳۸۳: ۴۹). هدف انگلیسی ها از تاسیس کنسولگری در مرکز سیستان یعنی شهر های نصرت آباد ،بیرجند و قائن این بود که با سهولت بیشتری منافع این کشور تامین شود. قبل از آن کنسولگری های در کرمان و مشهد تاسیس شده بود. کنسولگری مشهد مراقب اوضاع آسیای میانه تاحدود سمرقند بود و بزرگترین کنسولگری بریتانیا در آسیا محسوب می شد.(کاظم زاده،۱۳۵۴: ۳۹۸؛احمدی،۱۳۷۸: ۶۱۶).

جاده مواصلاتی شوسه از مشهد به سمت جنوب که ازشهر های تربت حیدریه، گناباد، قائن، بیرجند، سربیشه و شوسف می گذشت و به سوی نصرت آباد و زابل امتداد می

1. Eugene Brtvzf

یافت،و از آنجا، کویته و نوشکی را به هم متصل می ساخت می توانست منافع استعماری انگلستان را در شرق تامین کند. با ظهور آلمان ها و به خطر افتادن منافع انگلستان و روسیه در مستعمرات این دو کشور با هم بر سر دوستی برآمدند و در ۱۹۰۷م به توافق بر سر تقسیم ایران رسیدند.

نتیجه گیری:

در ایامی که مساله شرق و آینده بلغاز و بسفر در صحنه سیاسی اروپا مطرح بود ایران و افغانستان از نقطه نظر دفاع از هندوستان مباحث پارلمانی بسیاری را در لندن و سن پترزبورگ بر می انگیخت بازی بزرگ(Great Game) یا به قول روس ها مسابقه سایه ها آن چنان که مصطلح بود یعنی رقابت روس و انگلستان در افغانستان-ایران و در امتداد رشته کوههای پامیر، یکی از مضامین همیشگی جراید طرفین و تبادل دیپلماتیک بین دو کشور به شمار می رفت. بازی بزرگ که هدف آن از یک سو دستیابی به آبهای گرم جنوب آن کشور و مستعمره انگلیسی هند بود از زمان پطر کبیر آغاز شده بود و تاسال۱۹۰۷م. ادامه داشت دولت انگلیس برای ایجاد حلقه ارتباطی بین کنسولگری هی خود در سیستان و مشهد دست به ایجاد کنسولگری بیرجند زد تا هم موقعیت دولت انگلیس را بالا ببرد و هم منافع انگلیس در این شهر مهم حفظ شود. رقابت های روس و انگلیس از دیرباز در ایران و به ویژه منطقه خراسان وجود داشت. اهمیت استراتژیکی این منطقه باعث می شد تا روس و انگلیس برای دستیابی به منافع خود گاه با یکدیگر دست دوستی دهند و گاه با هم به دشمنان قسم خورده تبدیل شوند. تلاش های آلمان و عثمانی در جنگ جهانی اول و رسوخ به ایران با هدف ضربه زدن به هند موجبات وحشت انگلیس و رقیب دیرینه اش روس را فراهم کرد. روس و بریتانیا برآن شدند تا با تشکیل کمربند شرق ایران راه نفوذ آن ها را سد نمایند. برای تشکیل این کمربند نیروهای روسیه که در مناطق تحت نفوذ خود در شمال خراسان مستقر بودند به سمت جنوب پیشروی کرده تا شهر قائن جلو آمدند از جنوب نیز نیروهای بریتانیا به سوی شمال روان شده و تا روستای سده در حدود پنجاه کلیومتری جنوب قائن را تحت پوشش خود قرار دادند. سازمان های جاسوسی این دو قدر ت

استعماری (روس و انگلیس) در طول این سالها علیه یکدیگر دست به اقدامات گسترده ای زدند که ایجاد کنسولگری های متعدد در مناطق شرق ایران در همین راستا قرار داشت.

دیپلمات ها و کنسول های انگلیس در ایران	
۱۸۸۹	سر لشکر چارلز اسمیت مک لین،سر کنسول-اول فوریه.
۱۸۹۱	نی الیاس،کنسول-۱۴دسامبر.
۱۸۹۶	سرهنگ دوم چارلز ادواردیت،سر کنسول-۱۱سپتامبر.
۱۸۹۸	سرهنگ دوم هنری مارتیندل تمپل،سر کنسول-۱۱فوریه.
۱۹۰۱	سرهنگ دوم جرج فردریک چنویکس-ترنچ،سر کنسول-۲۳ مارس.
۱۹۰۳	سرهنگ دوم چارلز فردریک مینشن،سر کنسول-اول اکتبر.
۱۹۰۶	سرگرد(سرتیپ)سر پرسی مالزورث سایکس،سر کنسول-۵فوریه.
۱۹۱۴	سرهنگ دوم سر تامس ولزلی هیگ،سرکنسول-اول ژانویه.
۱۹۲۰	سرهنگ دوم فرانسیس بیول پرایددوکس،سر کنسول-۵اوت.
۱۹۲۴	سرگرد لیونل برکلی هال هاورث،سر کنسول۹۰مارس.
۱۹۲۷	سرهنگ دوم سر هیووینسنت بیسکو-اول ژانویه.
۱۹۳۰	سرهنگ دوم سریل چارلز جانسن بارت،سرکنسول-۵مه.
۱۹۳۵	سرهنک دوم کلایو کرک پاتریک دالی،سر کنسول-اول مه.
۱۹۳۶	گیلز فردریک اسکوایر،سر کنسول-۹نوامبر.
۱۹۴۲	کلارمونت پرسیوال اسکراین،سر کنسول-۳۱ژانویه.
۱۹۴۵	سروان دانیل ریچارد اسمیت،سر کنسول-۶ اوت.
برگرفته از کتاب دیپلمات ها و کنسول های ایران و انگلیس اثر لوئی رابینو	

قونسولگری
دولت بهیهٔ روسیه
مقیم سیستان

بتاریخ ۱۶ شهر صفر ۱۳۳۲ سنه
مطابق ۲۱ ماه دکابر ۱۹۱۳ سنه

نمره ۳۱۰

برگرفته از کتاب اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران اثر الهه محبوب



۱۵۱۲ مرقومه ۵ جمادی‌الاولی - ۹ مارچ

۱۸ حوت ۱۲۹۶ — ۱۳۳۶ — ۱۹۱۸

۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۳۶

حضور محترم حضرت مستطاب بزرگان آقای اکرم امجد [illegible]

حکمران قاینات و سیستان دامت شوکته

با کمال احترام خاطر مبارک را مستحضر می‌دارد [illegible]

را [illegible] جناب جلالت‌مآب آقای اکرم امجد [illegible] جنرال [illegible] دام اجلاله

[illegible] جناب معظم الیه تمام [illegible]

معطوف خواهند [illegible] حضرت معظم الیه [illegible] جواب

[illegible] معاوضه ممکن نشد.

جناب [illegible] جلالت‌مآب آقای اکرم [illegible] قونسول محترم دولت فخیمه انگلیس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قونسول دولت فخیمه انگلیس [illegible]

برگرفته از کتاب اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران اثر الهه محبوب

منابع و مآخذ

احمدی، حسن، سیستان در سفر نامه های سیاحان خارجی، تهران: نشر حسن احمدی، ۱۳۷۸.

آدمیت، فریدون، امیر کبیر و ایران، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲.

اسدی کرم، مهدیه، بررسی تحولات جنوب شرق ایران(سیستان و بلوچستان، کرمان و جنوب خراسان در ارتباط با تحولات بین المللی قرن ۱۹)، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۷.

حسام معزی، نجفقلی، تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، تهران: نشر علم، ۱۳۶۶.

ذوقی، ایرج، مسائل سیاسی و اقتصادی نفت ایران، تهران: انتشارات پاژنگ، ۱۳۷۰.

رئیس طوسی، رضا، استراتژی سرزمین های سوخته (سیستان و نقش گام های نفوذ استعمار)، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر، سال اول، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۷۶.

زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه، ترجمهٔ کاوه بیات، تهران: انتشارات معین، ۱۳۷۲.

سایکس، سر پرسی، تاریخ ایران، ترجمه سید محمد تقی فخرایی گیلانی، تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۰.

سالار بهزادی، عبد الرضا، درآمدی بر تاریخ بلوچستان در دوران اخیر، تهران: نشر مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی، ۱۳۷۲.

شمیم، علی اصغر، ایران در دوران سلطنت قاجار، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۰.

کرزن، جورج. ن، ایران و قضیه ایران، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.

گرانت واتسن، رابرت، تاریخ قاجاریه، ترجمه عباسقلی آذری، تهران: نشر امین، ۱۳۵۵.

لسان الملک سپهر، محمد تقی، ناسخ التواریخ، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، تهران: نشر امیر کبیر، ۱۳۷۷.

لنزوسکی، جورج، رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسماعیل رائین، تهران: نشر اقبال، ۱۳۶۶.

مابرلی، جیمز فردریک، عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، تهران: نشر رسا، ۱۳۶۹.

محبوب فریمانی، الهه، اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، مشهد: انتشارات کتابخانه و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲.

محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، تهران: نشر اقبال، ۱۳۶۷.

مجتهد زاده، پیروز، .امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، ترجمه حمید رضا ملک محمدی نوری، تهران: شیرازه، ۱۳۷۸.

منصف، محمد علی، امیر شوکت الملک علم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۵.

میرزا صالح، غلام حسین، فروپاشی قاجار و برآمدن پهلوی، نشر نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۷.

نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، تهران: انتشارات بنیاد یا موسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۲۵.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۶۹.

نگاهی به خط نسخ شیوه ایرانی در دوره صفوی

ستار خالدیان[1]
زینب افضلی[2]
علی اصغر رمضان‌زاده[3]

چکیده:
هنر خوشنویسی یکی از جمله هنرهایی است که در فرهنگ اسلامی و به ویژه در دوران صفویی از مقام والایی برخوردار می باشد. علاقه و حمایت شاهان هنر دوست صفوی در کنار تلاش برای زیباتر شدن ابنیه و اهمیت قابل توجه فن کتابسازی، پیشرفت هنر خوشنویسی را در پی داشت. در واقع دوره صفویه از درخشانترین ادوار ترقّی و تکامل خطوط مختلف ایرانی بویژه ثلث، نسخ و نستعلیق است. خوشنویسان بزرگی همچون علیرضا عباسی، میر عماد قزوینی، میرزا احمد نیریزی و ... در این میان سهم به سزایی دارند.
در این پژوهش سعی خواهد شد که به هنر خوشنویسی صفوی از جنبه تمرکز بر روی خط نسخ که در متون با نام خط نسخ شیوه ایرانی یاد شده، پرداخته شود. خطی که تقریباً از اواخر این دوران برای کتابت ادعیه، متون مذهبی و قرآن ها مورد استفاده بود و تا روزگار ما نیز ادامه یافته است. در همین رابطه به بررسی قرآن نگاری آن دوران پرداخته ایم و برآنیم تا با جمع آوری اطلاعات پراکنده در ارتباط با با ویژگی های خط نسخ شیوه ایرانی شاید بتوانیم تصویری کلی از این قلم را ارائه دهیم.
واژگان کلیدی: خوشنویسی، خط نسخ، عصر صفوی، میرزا احمد نیریزی، نسخ شیوه ایرانی.

---

۱. دانشجوی دکتری باستان شناسی اسلامی دانشگاه تهران s.kaledian@yahoo.com
۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد باستان شناسی azfzali.zainab7@gmail.com
۳. دانشجوی دکتری باستان شناسی اسلامی دانشگاه تهران Ramezanzadeh@ut.ac.ir

مقدمه:

آورده اند که «خوشنویسی نوشتن خط به زیبایی و با رعایت قواعد خطاطی است»(انوری ۱۳۸۱ ؛ ۲۹۰۳) و «خوشنویسی هنر یا فن نوشتن با خط زیبا و خطاطی است.»(صدری افشار و دیگران ۱۳۸۴ ؛ ۴۲۱). در واقع واژه Calligraphy انگلیسی به معنی «خوشنویسی» از دو واژه یونانی graphein (نوشتن) و kallos (زیبا) مشتق شده است؛ اما نوشتن زیبا و تکامل سبک های متمایز از یکدیگر را نمی توان فی نفسه، خوشنویسی دانست. برای تحقق خوشنویسی واقعی، ترکیب و آمیزش چندین عامل لازم است و خوشنویسی فراتر از گونه ای ساده از مهارت است (گاور ۱۳۶۷ ؛ ۲۰۷).

سلطان علی مشهدی یکی از خطاطان مشهور، درباره خوشنویسی می گوید: خوشنویسی – خطاطی – در حقیقت یکی از چشم نوازترین و دلکش ترین تجلیات فرهنگ اسلامی است(شیمل ۱۳۷۴ ؛ ۳۰۶). این جملات بیانگر اهمیت والای خوشنویسی در اسلام در بین مسلمانان است.

خوشنویسی اسلامی با تمسک به صور گوناگون و نمادین حروف پیوندی عمیق بین اجزای عالم به وجود می آورد. اسلوب های مختلف خوشنویسی هر یک به فراخور کیفیت و قابلیت خود، نسبت و ارتباط ویژه ای با یکی از صور عالم هستی دارد و بازگو کننده تناظری از تناظرات هستی مطلق است(خوشرو ۱۳۷۵ ؛ ۱۸). این خوشنویسی منزلت خاص و ممتازی در اسلام دارد. همان طور که قرائت قرآن کریم در مقام یک هنر صوتی قدسی است، هنر خوشنویسی نیز، که بازتاب تحریر کلام پروردگار است، سرچشمه هنرهای تجسمی به حساب می آید. خوش نویسی متن قرآن در عین حال که از دین اسلام نشات می گیرد، معرف واکنش روح ملل مسلمان نسبت به «پیام الهی» است. پیوند خوشنویسی با قرآن کریم موجب بسط اخلاق اسلامی در میان خوشنویسان شده است و آنها در اثر نزدیکی با کلام الهی، شایسته کمالات اخلاقی شده و بسیاری از هنرمندان خوشنویس در عصر خود از پارساترین و پرهیزگارترین انسان ها بوده اند(خوشرو ۱۳۷۵ ؛ ۲۰).

«تاریخ خوشنویسی در دنیای اسلام با نوشتن نص قرآن کریم به خط منضبط و مجلل کوفی آغاز شد. خطی که در ابتدا با حروف راست گوشه و فقدان نقطه گذاری ها و دیگر علائم شاخص حروف مشخص بوده است»(شیمل ۱۳۷۴ ؛ ۳۰۷). با پیدایش خط نسخ در قرن ۴ هجری، جهان خوشنویسی رنگ و جلوه ای دیگر یافت که توفیق آن از برکت کتابت قرآن کریم و اهمیت این کتاب مبین در میان مسلمانان است. بعدها خطوط دیگری نیز برای کتابت قرآن ها مورد استفاده قرار گرفت که برخی از این خطوط کاربرد بیشتری یافته اند، مانند خط ثلث، ریحان، محقق و نستعلیق. لازم به ذکر است که قدیم ترین نسخه قرآن تاریخ وقفیه مورخه ۱۶۸ هجری را دارد که در کتابخانه قاهره نگهداری می شود(دیماند ۱۳۶۵ ؛ ۷۸).

خط نسخ:

در فرهنگ ها و لغت نامه ها در ارتباط با خط نسخ تعاریف متعددی ارائه گردیده است که عبارتند از: « نسخ : زایل گردانیدن . محو کردن چیزی، از بین بردن، منسوخ کردن. باطل کردن چیزی و چیز دیگری جای آن آوردن. برانداختن. خط نسخ: یکی از شش قسم خطی است که ابن مقله در اواخر قرن ۳ هجری مخترع آن بود. آن را خط قرآنی نیز گویند، زیرا که در این ایام قرآن مجید را به این خط می نویسند و آن را خط بدیع گویند»(دهخدا۱۳۷۷ ؛ ۲۲۴۵۷). «از خطوط معروف در کشورهای اسلامی که بیشتر در حروف چینی، ماشین نویسی و تحریر قرآن کریم به کار می رود» (انوری ۱۳۸۱ ؛ ۷۸۰۸). «آن را خط قرآنی نیز گویند زیرا که در این ایام قرآن مجید را به این خط می نویسند»(نفیسی ۱۳۵۵؛ ۳۷۰۴). «خطی که کتاب ها و روزنامه ها با آن چاپ می شود، خط کتابی اختراع خواجه عمادالدین یاقوت مستعصمی»(عمید ۱۳۶۰ ؛ ۱۹۰۳). «خطی است که محققان ریشه آن را در عهد جاهلیت نیز یافته اند. اما خط نسخ عربی پس از خط کوفی در ایران رواج یافت و اینکه شهرت دارد که خط عربی در اول کوفی بوده و ابن مقله خط نسخ را اختراع کرده است، بر اساسی نیست و خطوطی به خط نسخ بر روی پاپیروس موجود است که متعلق به اواخر قرن اول هجری است و ابن مقله خط

نسخ را موزون و زیبا ساخت و لایق آن قرار داد که قرآن را بدان خط بنویسند»(معین ۱۳۷۹ ؛ ۲۱۲۰). «نام خطی از ۶ خط اختراع کرده خواجه عمادالدین یاقوت مستعصمی است. چون خواجه مذکور خط نسخ را اختراع کرد، خطوط دیگر پیش از آن منسوخ شدند. به همین سبب خط نسخ گویند»(شاد ۱۳۳۵؛ ۴۳۲۷).

بر اساس آثار باقی مانده از هنر خوشنویسی و کتابت در دوران اسلامی، به نظر می رسد، پس از خط کوفی، مهمترین خط اسلامی از دیدگاه تاریخی، خط نسخ است. به اعتقاد اکثر خط شناسان، جنبه عملی خط نسخ بر کوفی برتری دارد و اگر رجحانی برای کوفی بتوان قائل شد از جهت تاریخی و اهمیتی است که این خط در صدر اسلام یافت. خط نسخ نیز پیشینه ای برابر با خط کوفی و حتی جلوتر از آن دارد و این خط سازگاری بیشتری با حرکات نرم دست و قلم دارد و سرعت آن نیز از جهت نگارش بیشتر است. «خاستگاه این خط شکل ناقصی بود که حجازی نامیده می شد. بعدها هنگامی که خط کوفی جنبه هنری پیدا کرد، خط نسخ وسیله ای شد برای برقراری ارتباط»(یارشاطر ۱۳۸۴ ؛ ۳).

«نسخ یکی از قدیمترین خطوط مستدیر و قوسی است که با پایانه های افقی کوتاه نوشته می شود و تقریباً عمق عمودهای بالا و پایین خط زمینه برابر است. منحنی ها کامل و عمیق و خطوط مستقیم و عمودی ها راست هستند، و کلمات عموماً دارای فاصله های مناسبی هستند»(سفادی یاسین ۱۳۸۱ ؛ ۶۶). در این خط رعایت قاعده نسبت که یکی از قواعد مهم خوشنویسی است، سبب زیبایی بسیار شده است. بعلاوه خط نسخ، خطی است کامل، معتدل، منظم و واضح، به همین دلیل در خواندن حروف و کلمات هیچ اشتباه و دشواری پیش نمی آید، بخصوص وقتی که با حرکات و اعراب همراه باشد. ویژگی دیگر خط نسخ اعتدال آن است. در وجه تسمیه این خط گفته شده، خط نسخ سایر خطوط را نسخ کرد، زیرا پس از ظهور این خط، اقلام دیگر برای کتابت قرآن کریم منسوخ و کتابت منحصر به این قلم شد.

انواع خط نسخ عبارتند از:

۱. نسخ قدیم(حجازی)
۲. نسخ الفضاح

۳. نسخ الحدیث
۴. نسخ ایرانی(نسخ نیریزی)
۵. نسخ عثمانی(نسخ یاقوتی یا ترکی)
۶. نسخ بغدادی
۷. نسخ چاپی(مقتدایی ۱۳۸۵ ؛ ۲۵).

قدیمی ترین نمونه خط نسخ، صفحه ای است از سند واگذاری قطعه زمینی که به نظر د.س.مارگولیوت در تاریخ ۴۰۱ هجری قمری نوشته شده است(یارشاطر ۱۳۸۴ ؛ ۳۵).

با پیدایش خط نسخ در قرن ۴ هجری جهان خوشنویسی رنگ و بوی دیگری یافت که توفیق آن از برکت کتابت قرآن کریم و اهمیت این کتاب در میان مسلمانان است. واضع و بنیانگذار این خط را محمد علی بیضاوی شیرازی معروف به ابن مقله دانسته اند که با مقیاس ها و قواعدی که او وضع کرد، این خط، مرحله مقدماتی خود را طی کرد و به پیشرفت و زیبایی رسید، چنانکه برای کتابت قرآن ها و کتب مذهبی از آن استفاده می شد.

تکمیل و تهذیب خطوط به ویژه خط نسخ در قرن ۵ هجری توسط علاءالدین علی بن هلال کاتب معروف به ابن بواب انجام گرفت. وی با خطی استوار کتابت چندین نسخه از قرآن را به عهده داشته است و اکنون نیز نسخه ای نفیس و کامل از قرآن کریم به خط نسخ ریحانی از ابن بواب در موزه چستربیتی لندن موجود است. از قرن ۶ هجری بیشتر از خط نسخ در نوشتن قرآن ها استفاده می شد و در این زمان خط کوفی منحصراً در سرسوره ها به کار می رفت. بعد از ابن بواب در نیمه دوم قرن ۷ هجری، تاریخ شاهد هنرنمایی نابغه خوشنویسی، یاقوت مستعصمی است. وی با شیوه درخشان خاص خود، در کتابت قرآن مجید ذوقی وافر بروز داد و از خطوط ثلث، ریحان و بخصوص نسخ در خوشنویسی آیات قرآنی بهره گرفت.

جایگاه هنر خوشنویسی در عصر صفوی:

حکومتی که شاه اسماعیل اول در ۹۰۷ هجری تأسیس کرد، حکومتی مذهبی، بر پایه شاخص های دینی موجود در جامعه بود. حاکمان صفویه توانستند با اتکاء بر نهاد دین

روند شکل گیری قدرت دنیوی خود را تسریع بخشند. در این دوره عنصر فرهنگ و سیر تحولی آن با تشکیل حکومت و استواری آن رونق بالایی یافت که نه تنها به خاطر وجود دانشمندان، متفکران و هنرمندان برجسته بود، بلکه وجود شاهان و حاکمان هنرمند و هنر دوست و تشویق های آنان که موجب این امر شد. گرچه دولت صفوی بر زمینه ای بکر از تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران بنا نشد(جوانی ۱۳۸۵؛ ۴۳) و نقش شهر هرات به عنوان پایتخت هنری ایران در دوره تیموریان را نمی توان نادیده گرفت، اما ایجاد فضای مناسب سیاسی جهت رفت و آمد هنرمندان، شاعران و نویسندگان به دیگر کشورهای فرهنگی و ارتباط و مبادله افکار و هنرها با هنرمندان کشورهای دیگر هم، ارتقاء فرهنگ ایران عهد صفویه را در پی داشت.

در این دوره فن کتابسازی، جلدسازی، تذهیب و همچنین تاریخ نگاری، هنر خطاطی، خوشنویسی و هنرهای دستی نظیر سفال سازی، فلزکاری، فرش بافی، رونق شایسته ای یافت. همچنین ساخت پلها، کاروانسراها، مدارس، مساجد، کلیساها، کاخ ها، باغ ها نه تنها به عمران و آبادانی کشور کمک کرد، بلکه سبک و شیوه جدیدی در هنر معماری شد. آنچنان که نوشته اند در مغرب زمین آوازه شکوه و عظمت ابنیه سده ۱۱ هجری اصفهان بیش از هر شاهکار معماری دیگر ایران است(ولش ۱۳۸۵؛ ۱۳).

بزرگترین احیای هنرها در دوره شاه عباس اول بود. انتقال پایتخت به اصفهان به فرمان او در سال ۱۰۰۰ /۱۵۹۱ نشان از جهشی مهم در حمایت از معماری و نقش دولت در حیات هنر های دیگر دارد(بلر و بلوم ۱۳۸۱؛ ۲۰۴). به طور کلی به نظر می رسد شاه عباس به هنرهایی مثل معماری و شهرسازی و هنرهای مفید فایده اقتصادی (تولید سفالینه، پارچه و فرش های قابل صدور) که مورد نیاز کشور بود، بیشتر توجه داشت تا تهیه و تدوین کتب گرانبها که جنبه شخصی تری داشت(سیوری ۱۳۸۵؛ ۱۲۷). با این همه به نظر می رسد که شاه عباس حمایت گسترده ای از هنرمندان به عمل آورده است. نوشته اند که شاه عباس که علاقه زیادی به هنرهای زیبا داشت خوشنویسان و نقاشان و هنرمندان دیگر را از هرسو به اصفهان می خواند و برای هر کدام حقوقی معین می کرد و به کاری که شایسته هر یک می بود می گماشت(فلسفی ۱۳۴۷؛ ۵۳).

یکی از دلایل حمایت شاهان صفوی از هنرمندان را می توان در استعداد هنری آن ها جستجو کرد. نقل است که شاه اسماعیل صفوی نه تنها به ترکی شعر می گفت، بلکه دارای خطی خوش نیز بود. شاه طهماسب نه تنها یک حامی مشتاق هنر بود، بلکه خود نیز اوقات زیادی از جوانی را صرف آموختن نقاشی کرده بود و به هنگام جوانی نقاشی ماهر بود و خطوط ثلث، نسخ و نستعلیق را خوب می نوشت. مهارت او در تذهیب سرلوح بود. بسیاری از هنرمندان برجسته آن زمان نیز از دوستان او بودند. او حامی خوش قریحه و سختگیری بود که کار هنرمندانش را از نزدیک زیر نظر داشت. به طور کلی شاه اسماعیل و شاه طهماسب به هنر کتابسازی علاقه بسیاری داشتند، ولی این کتاب ها بیشتر شامل کتب مصور و شاهنامه ها بوده است، مثل شاهنامه شاه طهماسبی که ۲۵۰ نقاشی مینیاتور داشته است(سیوری ۱۳۷۲؛ ۱۲۵). بهرام میرزا برادر شاه طهماسب نیز با اینکه در جوانی وفات یافت، در شعر و به ویژه هنر موسیقی و خوشنویسی گوی هنر از دیگران ربوده بود(شیمل ۱۳۶۸؛ ۱۰۱).

رواج خوشنویسی متاثر از مذهب تشیع هم بود چراکه ایران عصر صفوی در کلیه ادوارش کشوری با سیاست خاص مذهبی بود و این امر بسیاری از معنویات و کمالات را تحت شعاع خود قرار می داد. شاهان صفوی به علت ضدیت و خصومتی که با دولت های عثمانی و شیبانی داشتند، در ترویج معنویات سعی خود را منحصر به تشویق و تبلیغ مذهب تشیع کردند»(میر احمدی ۱۳۶۳؛ ۷۴). این موضوع مسایل زیادی را از خود متأثر می کرد. به عنوان مثال در فرهنگ اسلامی هنر خوشنویسی پیوند عمیقی با مفاهیم دینی دارد. «مسلمین از ابتدا به خوشنویسی بیش از نقاشی توجه داشته اند، زیرا نقاشی و صورت سازی در مذهب اسلام تقریباً ممنوع بود»(تاج بخش ۱۳۴۰؛ ۱۷۹). از این رو پس از آنکه مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام گردید، با توجه به اهمیتی که خوشنویسی در فرهنگ اسلامی داشت شاهد رونق این هنر هستیم. هنری که آن ماری شیمل آن را «هنر گوهرین» اسلامی می خواند(شیمل ۱۳۶۸؛ ۱۹۳).

از طرف دیگر شاهان صفوی سعی کردند در تبلیغ اهداف و اندیشه های خود از این هنر استفاده کنند. در دوره صفوی شاهد ساخته شدن بناهای مذهبی زیادی چون مساجد،

مدارس دینی، بقعه امامزادگان و... هستیم. توجهی که پادشاهان صفوی برای هرچه باشکوه تر جلوه دادن این آثار می کردند موجب شد آیین خوشنویسی از محدوده تولید کتاب و نسخ خطی بسیار فراتر رفته و نوشته های عربی با خط معمولی یا در سبک های مختلف نقش عمده ای در تزیین مساجد و دیگر ابنیه مذهبی پیدا کنند. به دیگر سخن احساسات مذهبی هم در خطاطی و هم در تذهیب انتزاعی نوشته ها مجال تجلی یافت(سیوری ۱۳۷۲؛ ۱۲۷). این کتیبه ها شامل نوشته هایی از آیات قرآن کریم، احادیث و ادعیه، گفتار بزرگان، اشعار و متون فارسی، نام سفارش دهنده، علت ساخت اثر، نام هنرمند و تاریخ تولید اثر است که گاهی در فضاهای هندسی با نقوش اسلیمی، ختایی و غیره بر روی آثار مختلف نقش می بندد. این نوشته ها علاوه بر جنبه تزیینی که دارند از جهت تاریخی و مذهبی نیز حائز اهمیت می باشند. از مطالعه هنر های کاربردی به جا مانده از دوره صفوی به این نتیجه می رسیم که خطوط نسخ و ثلث و نستعلیق بیشترین کاربرد را در تزیین این آثار داشته اند. خط کوفی نیز به نسبت کم تری به عنوان خط نگاره در این آثار به کار رفته است. «دوره صفویه از درخشان ترین ادوار ترقی و تکامل خطوط به خصوص نسخ، ثلث و نستعلیق بوده است. اکثر شاهزادگان و امرای صفوی به این هنر علاقمند بودند و برخی از آنها این هنر را استادان فرا می گرفتند و خطاطان به دربار آنها مقامی بلند داشتند و همین امر باعث ترویج انواع فنون و ظهور بسیاری از نوابغ خط و خوشنویسی بوده است»(فضائلی ۱۳۵۰؛ ۳۴۶). در این دوره با رواج خطوط نسخ و نستعلیق، کاربرد این دو خط نسبت به سایر خطوط بیشتر شد.

ویژگی کتابت قران های قرون ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ هجری در ایران:

در ابتدا باید گفت که به قرآن نگاری ایران بعد از سال ۱۰۰۹ هجری، چه از سوی تاریخ نگاران صفوی و چه از سوی کسانی که به هنر کتابت در تمامی ادوار علاقه نشان می دادند، کم تر اعتنا شده است. به همین دلیل به نظر می رسد که بررسی قرآن های ایرانی قرون ۱۱ و ۱۲ هجری مشکلات بسیاری داشته باشد. این مشکلات ناشی از

کمبود کار تحقیقی در مورد این قرآن ها است(کونتادینی ۱۳۸۵؛ ۱۰۹). دیوید جیمز نیز پیش از این درباره فقدان شواهد و مدارک مربوط به این دوره در ارتباط با قرآن ها سخن گفته است.

طبق مطالعات و بررسی هایی که بر روی قرآن های دوره صفوی صورت گرفته، یک تقسیم بندی کلی در ارتباط با ویژگی های این قرآن ها ارائه شده است. در این تقسیم بندی، کتابت در هر یک از این ۳ قرن دارای ویژگی های خاص و منحصر به فرد می باشد. البته این تقسیم بندی مطلق نیست و ممکن است ویژگی های کتابت قرنی در قرون بعدی نیز ادامه یافته باشد.

ویژگی های کتابت در قرن ۱۰ هجری:

۱. قرآنها به سه خط ثلث و نسخ و ریحان تحریر شده اند.
۲. کتابت با دو خط ثلث و نسخ بیشتر است.
۳. در بیشتر موارد سرسوره ها به خط رقاع است.
۴. احتمالاً اولین قرآنی که با خط نستعلیق کتابت شده، در این قرن بوده است.
۵. بانوان نیز در این قرن به کتابت قرآن ها پرداخته اند.
۶. قرآن ها دارای قطع های متفاوتی هستند.
۷. ترجمه قرآن ها در حواشی و به دو خط نسخ و نستعلیق بوده است.

ویژگی های کتابت در قرن ۱۱ هجری:

۱. کتابت قرآنی خط نسخ در این دوره بیشتر شد.
۲. در این قرن ما شاهد ظهور احمد نیریزی و نسخ شیوه ی ایرانی هستیم.
۳. قرآن ها منحصرا در قطع رحلی تولید می شدند.
۴. ترجمه ی قرآن ها جزعی از متن می شود.
۵. حاشیه نویسی در این قرآن ها با خطی غیر از خط متن بوده است.

ویژگی های کتابت در قرن ۱۲ هجری:
در این قرن علاوه بر ویژگی های قرآن های قرون ده و یازده، دو ویژگی زیر بسیار قابل توجه است:

۱. استفاده از خطوط شش گانه به خصوص ثلث و نسخ.
۲. کم اهمیت شدن خوشنویسی به دلیل اوضاع بد سیاسی در این مقطع زمانی.

احیای مجدد سنت کتابت قرآن ها که در دوران شاه سلیمان صفوی و فرزندش شاه سلطان حسین صورت گرفت، باعث پدید آمدن قالب جدیدی در قرآن نگاری و استفاده از شیوه ترجمه بین سطری شد. یکی از نتایج این احیاء، ظهور احمد نیریزی بود. در واقع هنر خوشنویسی و کتابت در این قرن از جهت حضور احمد نیریزی و توانایی های او در قلم نسخ بسیار قابل توجه می باشد.

میرزا احمد نیریزی:

«احمد نیریزی فرزند شمس الدین محمد، متولد نیریز فارس بود»(سمسار ۱۳۷۵؛ ۱۰۰). بر اساس شواهد و مدارک موجود، احمد به رغم گذران دوران طفولیت و نوجوانی در نیریز، هنر خوشنویسی را در اصفهان فراگرفت. وی نخستین بار نام این شهر را در ترقیم کتاب دعایی متعلق به سال ۱۱۰۷ هجری ذکر کرده است. سپس این نام را در ترقیم دست نوشته ای متعلق به سال ۱۱۱۰ هجری قمری ذکر شده و تا پایان دوران فعالیت خود متناوباً در ترقیم هایش از این شهر نام برده است(بیانی و دیگران ۱۳۸۱ ؛ ۱۲۸). منابع آغاز اقامت احمد در اصفهان را سال ۱۱۰۰ هجری نوشته اند، اما سندی برای اثبات این گفته در دست نیست(بیانی ۱۳۵۸؛ ۱۹). وی کتاب دعایش، متعلق به سال ۱۱۰۷ هجری قمری را با عنوان احمد النیریزی السلطانی رقم نویسی کرده؛ از این رو یقیناً احمد از اولین روزهای به قدرت رسیدن شاه سلطان حسین با وی روابط دوستانه و نزدیک داشته است. او در ترقیم قطعه ای متعلق به سال ۱۱۱۵ هجری نیز از لقب سلطانی استفاده کرده، اما بعد از آن به دلایلی نامعلوم از ذکر این لقب در ترقیم آثارش خودداری ورزیده است. وی حتی در دورانی که مستقیماً برای شاه سلطان حسین

خوشنویسی می کرد، این لقب را به کار نبرده است(بیانی و دیگران ۱۳۸۱؛ ۱۲۸). اولین اثر میرزا احمد صحیفه سجادیه ای به سال ۱۰۸۷ هجری است. میرزای سنگلاخ (نویسنده کتاب تذکره الخطاطین در قرن ۱۳ هجری قمری)، تعداد قرآن های کتابت شده به خط احمد را ۱۲۰ عدد ذکر نموده است. ولی با بررسی های صورت گرفته مشخص شد که شمار قرآن های شناخته شده ای که در نسبت آنها به احمد جای تردید نیست، به ۱۰ نسخه هم نمی رسد.

در هر حال مجموعه آثار بازمانده میرزا احمد را می توان از دیدگاه شمار، بیشتر از آثار همه خوشنویسان دیگر دانست. علت این مسئله گذشته از وجود نمونه های ساختگی و آثار خوشنویسانی که به نام او شده است، شامل موارد دیگری از قبیل زیر است:

۱. مدت زمان کتابت او که در منابع ۶۲ سال آمده است.
۲. کم حجم بودن بیشتر نسخه های کتابت شده او، به طوری که از بین ۸۳ نسخه او، ۳۲ نسخه بر ۱۲ تا ۵۲ صفحه نوشته شده است.
۳. آثار او همگی شامل قرآن کریم و ادعیه و متون مذهبی است، بنابراین بهتر از هر نسخه دیگری نگهداری شده است، و کمتر در معرض نابودی قرار گرفته است.
۴. پشتیبانی مادی و معنوی شاه سلطان حسین و بزرگان و درباریان.

به حق می توان این چنین اظهار نمود که میرزا احمد نیریزی، نامدارترین خوشنویس قلم نسخ ایران است. شهرت او را در نسخ به پایه میر عماد در نستعلیق و درویش عبدالمجید طالقانی در شکسته نویسی می دانند(سمسار ۱۳۷۵؛ ۱۰۵).

در تمام دوران حکومت شاه سلطان حسین از سوی دربار ماموریت هایی به میرزا احمد داده می شد، تا دست نوشته های مختلفی را خوشنویسی کند. در واقع به رغم زوال و انحطاط قدرت سیاسی صفوی، خوشنویسی تا آخرین روزهای حیات این سلسله یکی از هنرهای برجسته بود تا جایی که برای میرزا احمد نیریزی، دستمزدی بالغ بر ۶۰ هزار تومان ذکر کرده اند(رفیعی مهرآبادی ۱۳۴۷؛ ۱۵۶).

در سال ۱۱۳۴ هجری، شهر اصفهان توسط افغان ها مورد محاصره قرار گرفت و در نهایت به تصرف آنها در آمد. این رخداد باعث شد تا پایان غیر منتظره و خونینی برای

این دوران شکوفایی رقم بخورد. نیریزی هرچند کاتب رسمی دربار بود، ولی از این فاجعه جان سالم به در برد. وی در این هنگام به خانه حاج محمد صراف پناه برد و به نشانه قدردانی، کتاب دعایی را به سال ۱۱۴۲ هجری خوشنویسی کرده و به او تقدیم کرد که در این کتاب به این واقعه اشاره شده است. نیریزی به رغم قطع حمایت های دربار صفوی هم چنان تا ۲۰ سال پس از حمله افغان ها به خوشنویسی دست نوشته های ارزشمند خود ادامه داده است(بیانی و دیگران ۱۳۸۱؛ ۱۲۸). وی یکی از پرکارترین کاتبان و گرانقدرترین استادان خوشنویسی در قلم نسخ است. آثار ترقیم شده او عبارت است از نسخه های متعددی از قرآن و کتب ادعیه، تمرینات خوشنویسی، کار با لاک الکل و کتیبه ای قرآنی در کاخ چهل ستون اصفهان متعلق به سال ۱۱۲۷ هجری قمری. کتیبه عمارت چهل ستون (لوحه های آیه الکرسی به قلم نسخ ممتاز، با جداول مذهب در دو طرف ایوان آیینه کاخ چهل ستون) و دیگر آثار مشابه احمد نیریزی نشان می دهد که وی در روزگار حکومت شاه سلطان حسین برجسته ترین خوشنویس دربار محسوب می شده است. اما این امر و دیگر جزییات در مورد زندگی احمد و دیگر کاتبان آن روزگار را تنها می توان، با استفاده از ترقیم دست نوشته های آنان دریافت، زیرا همان گونه که محمد حسن سمسار توضیح داده، زندگی نامه ای که میرزای سنگلاخ درباره احمد نیریزی نگاشته، غیر قابل استناد است(پیشین ۱۳۸۱؛ ۱۲۸). آخرین اثر او به سال ۱۱۵۲ هجری، نسخه ای از دعای کمیل است که در نجف تحریر شده و امروزه در موزه گلستان نگهداری می شود. «لازم به ذکر است که از میان تذکره نویسان و تاریخ خط نویسان پیشین و معاصر، تنها استاد بیانی او را در رده خوشنویسان شکسته و نستعلیق نیز به حساب آورده است»(سمسار ۱۳۷۵؛ ۱۰۵).

نسخ شیوه ایرانی:

همانند خط نستعلیق که در حوزه نگارش متون فارسی متداول بود، خط نسخ میرزا احمد برای کتابت متن عربی کتب دینی و قرآن جلوه خاصی پیدا کرد. برخی خط نسخ او را به واسطه شکل خاص و حروف استثنایی آن، منعکس کننده اعتماد به نفس

منحصر به فرد کاتب برشمرده اند(بیانی و دیگران ۱۳۸۱؛ ۱۳۰). قلم نسخ احمد نیریزی اوج تکامل شیوه ای است که آن را نسخ ایرانی می خوانیم. این شیوه نه تنها از نسخ دیگر سرزمین های اسلامی متمایز است، بلکه با شیوه نسخ نویسی پیش از پیدایش این مکتب نیز تفاوت دارد(سمسار ۱۳۷۵؛ ۱۰۵).

در واقع قرآن های تحریر شده به قلم نیریزی تمایز روشن تری میان اجزاء درشت تر و نازک تر حروف را ایجاد می کند، تا در نسخ نویسی های زمان گذشته تر یا از آن مکتب ترکی؛ و این ویژگی محتملاً بر اثر کجی بیشتر قط در تراش سرقلم نیز نمایان می گردیده است و قلم او محرف معتدل است(شیمل ۱۳۷۴؛ ۳۱۰). یکی از مهم ترین مشخصات بارز آثار احمد نیریزی، اندازه نسبتاً بزرگ نوشته و ایجاد فضای باز در میان سطرهای متن است. در نسخ وی، اعراب دقیقا هم شأن حروف ترسیم شده است. وی هم چنین دقت می کرد که اعراب در بالا و پایین، در سرتاسر متن، دقیق و در فاصله درست قرار گیرد. میرزا احمد همواره بر زیبایی و ترکیب نوشته نسخ خود تاکید داشت(صفوت ۱۳۷۹؛ ۲۱۲). ظرافت و روشنی حروف و کلمات از ویژگی های کتابت این شیوه است. در مجموع می توان گفت نسخ خطی به زبان عربی که به خط نسخ در ایران نوشته شده، مانند قرآن های کوچک و کتب ادعیه، دارای شیوه خاصی از نگارش هستند. در این خط حروف صعود کننده به درستی قائم هستند (برخلف شیوه نسخ در سنت ترکی که با اندک تمایل به سمت چپ اجرا می شود)، و پایانه های ارسال شده حروف با اندک برگشت خفیف گوشه قلم، از دقت و یکسانی قصور ناپذیری برخوردار است(شیمل ۱۳۷۴؛ ۳۱۰). علاوه بر این در خط میرزا احمد حالتی از نزاهت و روشنی وجود دارد که در خط کمتر کسی از خوشنویسان نظیر آن را می توان دید(قدسی ۱۳۶۳؛ ۱۴). به نظر می رسد که این خط خلاف نسخ عثمانی (که در یک اندازه نگاشته می شود) در اندازه ها و با دانگ های مختلف و متنوع به قلم آمده است. «خط نسخ در ایران تا قبل از احمد نیریزی به شیوه ای که اکنون در ممالک عربی متداول است دیده می شود. یعنی نسخ مایل به ثلث و محقق، و احمد نیریزی آن را به شیوه ای خاص که گویی از نستعلیق چاشنی گرفته، درآورد و خطاطان ایرانی تاکنون از آن شیوه پیروی کرده اند»(فضائلی ۱۳۵۰؛ ۲۹۳). از ابتدای رواج خط نستعلیق، پیشرفت و رونق خط

نسخ فزونی گرفت. اکنون نیز در کشورهای اسلامی اهمیت بسیار دارد و در تحریر قرآن کریم به کار می رود و نیز چون حروف چاپ و ماشین تحریر را به این خط فراهم آورده اند، کتاب ها و نشریات هم به این خط منتشر گردیده اند. این شکل از خط نسخ به دلیل وضوحش، به عنوان خط قرآنی در ایران قرن ۱۲ هجری رواج داشت و برای این گونه متن ها بسیار مناسب می نمود.

تاثیر نسخ شیوه ایرانی بر دوره های بعد:

لازم به ذکر است پس از انقراض دولت صفوی (۱۱۳۵ هجری) و حوادث پیاپی و جنگ ها و شورش هایی که در گوشه و کنار کشور ایران مردم را به خود مشغول کرده بود، روزگار انحطاط هنر به ویژه هنرخوشنویسی، پیش آمد و تا ابتدای قرن ۱۳ هجری سیر نزولی خود را می پیمود. ولی با شروع قرن ۱۳ هجری کم کم به خوشنویسی اقلام شش گانه و مخصوصاً نسخ، توجه بیشتری شد و خوشنویسان نسبتاً زیادی پیدا شدند و آثار نفیسی از قرآن ها و ادعیه و کتب و مرقعات و قطعات و کتیبه ها، از زیر دستان آنها بیرون آمد(فضائلی ۱۳۵۰؛ ۳۵۶).

یقیناً کیفیت دست خط نسخ احمد نیریزی باعث شد، تا نسخ وی حتی در میان هنرمندان نسل های بعد از او بسیار تاثیر گذار باشد. در حقیقت جایگاه او تا بدان جا رسید که هنر جویان خوشنویس ادوار بعد بگویند «اگر بخواهیم در کتابت به منزلتی دست یابیم، آرزو داریم که مثل احمد نیریزی باشیم». دومین معیاری که نشان دهنده مرتبه بلند نیریزی است، در نوشته ها و آثار مهر مندرج در کار او نهفته است. بر روی آثار وی که در مجموعه گلستان نگهداری می شود مهر و نوشته صاحب نظران مشهوری چون میرزا مهدی خان استرآبادی (وزیر نادر شاه) و یا پادشاهان قاجار مانند فتحعلی شاه و محمد شاه، دیده می شود(بیانی و دیگران ۱۳۸۱؛ ۱۳۰). سبک نیریزی بعد از او قرن ها سرمشق خوشنویسان و مورد اتباع آنها بوده است.

نمونه های خوشنویسی هنرمندان قاجار این ادعای قدیمی را که احمد پدر نسخ شیوه ایرانی رایج در دوره قاجار بوده، را تقویت می کند(صفوت ۱۳۷۹؛ ۲۱۲). شمار زیادی از

خوش نویسان این قلم از روزگار زندگی وی تا سده ۱۴ هجری قمری از او پیروی کرده اند. نسخ نویسان بعدی با اینکه هیچ یک شاگرد مستقیم احمد نبوده اند، اما همه آنها کوشیده اند که به شیوه او بنویسند و دست نوشته هایی همانند او پدید بیاورند. با این همه مقام دست نیافتنی او به ویژه در نسخ کتابت جلی هم چنان دست نخورده باقی مانده است.

نتیجه گیری:

کتابت قرآن از آغاز مورد توجه مسلمانان و هنرمندان خوشنویس بوده است. ایشان سعی نموده اند با بهترین شیوه و زیباترین خط آیات الهی روی کاغذ آورند و بدین طریق، عامل حفظ کلام خدا شوند. توجه و علاقه به هنر خوشنویسی در دوره های مختلف وجود داشت اما به جرأت می توان بیان نمود که این هنر در دوران صفوی به اوج خود می رسد و نامدارترین خوشنویسان در این دوره ظهور می یابند. میرزا احمد نیریزی از جمله این هنرمندان است، که با قلم زیبای خود شیوه ای جدید در کتابت قرآن ها به وجود آورد. شیوه ای که هنوز هم در کتابت قرآن ها و متون مذهبی مورد استفاده است.
لازم به ذکر است اگرچه خط نسخ شیوه ایرانی در متون متعلق به دوره صفوی، با نام میرزا احمد نیریزی عجین شده است اما به نظر می رسد مراحل ابتدایی این قلم کمی پیش تر از احمد نیریزی ایجاد شده و او این قلم را قوام و جلا داده است. مهارت او به حدی است که اوج و تکامل این شیوه را در قلم میرزا احمد نیریزی می توان مشاهده کرد. قلمی که دوره های بعد بارها مورد تقلید هنرمندان قرار گرفت اما به نظر می رسد که هیچ یک از این هنرمندان به مقام احمد نیریزی در نگارش شیوه نسخ ایرانی دست نیافتند.

منابع:

انوری، حسن، ۱۳۸۱؛ **فرهنگ بزرگ سخن**، جلد ۸، تهران، انتشارات سخن.

بلر، شیلا و بلوم، جاناتان، ۱۳۸۱؛ **هنر و معماری اسلامی**، تهران، انتشارات سروش.

بیانی، منیژه و کونتادینی، آنا و استانلی، تیم، ۱۳۸۱؛ **مجموعه هنر اسلامی (کمال آراستگی)**، جلد ۴، مترجم: پیام بهتاش، تهران، نشر کارنگ.

بیانی، مهدی، ۱۳۵۸؛ **احوال و آثار خوشنویسان**، جلد ۴، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

تاج بخش، احمد، ۱۳۴۰؛ **ایران در زمان صفویه**، تبریز، انتشارات کتابفروشی چهر.

جوانی، اصغر، ۱۳۸۵؛ **بنیان های مکتب نقاشی اصفهان**، تهران، انتشارات فرهنگستان.

خوشرو، ابوالقاسم،۱۳۷۵؛ **خوشنویسی اسلامی هندسه معنا**، فصلنامه هنر،شماره ۳۱.

دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷؛ **لغت نامه دهخدا**، جلد ۱۴، زیر نظر: دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

دیماند، س.م، ۱۳۶۵؛ **راهنمای صنایع اسلامی**، مترجم: عبدالله فریار، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم، ۱۳۵۲؛ **آثار ملی اصفهان**، تهران، انجمن آثار ملی.

سفادی یاسین، حمید، ۱۳۸۱؛ **خوشنویسی اسلامی**، مترجم: دکتر مهناز شایسته فر، تهران، انتشارات موسسه مطالعات هنر اسلامی.

سمسار، محمد حسن، ۱۳۷۵؛ **مقاله احمد نیریزی در دایره المعارف بزرگ اسلامی**، جلد ۷، تهران، موسسه فرهنگی انتشاراتی حیان، صفحات ۱۰۸ ـ ۱۰۰.

سیوری، راجر، ۱۳۷۲؛ **ایران عصر صفوی**، مترجم: کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.

شیمل، آنه ماری، ۱۳۶۸؛ **خوشنویسی و فرهنگ اسلامی**، مترجم: دکتر اسدالله آزاد، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.

شیمل، آنه ماری، ۱۳۷۴؛ **خوشنویسی (خطاطی)، هنرهای ایران**، زیر نظر: ر.دبلیو.فریه، مترجم: پرویز مرزبان، تهران، انتشارات فرزان.



صدری افشار، غلامحسین و حکمی، نسرین و حکمی، نسترن، ۱۳۸۴؛ **فرهنگ گزیده فارسی**، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر.

صفوت، نبیل. ف، ۱۳۷۹؛ **مجموعه هنر اسلامی (هنر قلم)**، جلد ۵، مترجم: پیام بهتاش، تهران، نشر کارنگ.

عمید، حسن، ۱۳۶۰؛ **فرهنگ فارسی عمید**، تهران، انتشارات سپهر.

فضائلی، حبیب الله، ۱۳۵۰؛ **اطلس خط (تحقیق در خطوط اسلامی)**، اصفهان، نشریه انجمن آثار ملی اصفهان.

فلسفی، نصراله، ۱۳۴۷؛ **زندگانی شاه عباس اول**، جلد دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

قدسی، منوچهر، ۱۳۶۳؛ مرقع، تهران، نشر هنر.

کونتادینی، آنا، ۱۳۸۵؛ **الگویی سیار: تذهیب قرآنی و منبع غیر مذهبی آن**، هنر و معماری صفویه، به کوشش: شیلا کبنی، مترجم: مزدا موحد، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر.

گاور، آلبرتین، ۱۳۶۷؛ **تاریخ خط**، مترجم: عباس مخبر و کوروش صفوی، تهران، نشر مرکز.

شاد، محمد پادشاه، ۱۳۳۵؛ **فرهنگ آنندراج**، جلد ۷، زیرنظر: محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی خیام.

معین، محمد، ۱۳۷۹؛ **فرهنگ فارسی**، جلد ۱، تهران، انتشارات امیر کبیر.

مقتدایی، علی اصغر، ۱۳۸۵؛ **خط و کتابت**، تهران، انتشارات جمال هنر.

میراحمدی، مریم، ۱۳۶۳، **دین و مذهب در عصر صفوی**، تهران، امیر کبیر.

نفیسی، علی اکبر، ۱۳۵۵؛ **فرهنگ نفیسی**، تهران، کتابفروشی خیام.

ولش،آنتونی، ۱۳۸۵؛ **شاه عباس و هنرهای اصفهان**، ترجمه احمد رضا شفاء، تهران، انتشارات فرهنگستان.

یارشاطر، احسان، ۱۳۸۴؛ **خوشنویسی (از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا)**، مترجم: پیمان متین، تهران، انتشارات امیر کبیر.

تغییرات کارکردی یاسا در دو دوره "مغولان اولیه" و "ایلخانان"

رزگار برفروخت[1]

چکیده:

یکی از پنداشت های رایج درباره یاسا این است که این شبه نظام حقوقی صحراگردان مغول در فرایندهای زمانی مختلف قدرت گیری و تحکیم قدرت آنان کارکردهای یکسانی داشته است. بررسی منابع تاریخی چنین پنداشتی را به چالش می کشد. در این مقاله ضمن نقد چنین پنداشتی نشان داده می شود که دگرگونی های سیاسی و آنچه که می توان منطق موقعیتی نامید بر وجه کارکردی یاسا اثر گذاری فراوان داشته است. از این لحاظ می توان قائل به دو دوره بود: دوره مغولان اولیه که یاسا کارکردهای نظم بخشی و حفظ اقتدار مغولان را بر جوامع زیر سلطه داشت و در دوره ایلخانان که یاسا برای جامعه مغولی اهمیت می یابد و کارکردهای سیاسی، اداری و نظامی خود را پیدا می کند.

واژگان کلیدی: یاسا، مغولان اولیه، ایلخانان اولیه، تغییرات کارکردی.

---

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران

مقدمه

تا قرن هفتم هجری جوامع اسلامی همواره تحت سلطه حکومت های مسلمان بودند. حتی هجوم اقوام ترک از آسیای میانه اختلالی در تداوم حاکمیت های اسلامی ایجاد ننمود. اما در قرن هفتم هجری و با هجوم مغولان جوامع مسلمان برای نخستین بار در معرض هجوم قبایل غیر مسلمان قرار گرفتند و به مدت بیش از یک قرن تحت سلطه آنان قرار گرفتند. این قبایل بسیار دیر در فرهنگ جوامع اسلامی ادغام شدند و همین امر باعث گردید آنان فرهنگ، باورها و نظام عقیدتی خود را برای مدت ها حفظ نمایند و این در واقع موجد نوعی تقابل ارزشی میان جامعه و حکومتگران شده بود. بخشی از این تقابل میان جامعه اسلامی و حکومتگران مغول در زمینه مسائل حقوقی بود. مغولان اگر چه سیستم حقوقی منسجم و نظام مندی نداشتند ولی تابع سنن و رسومی بودند که سخت به آنها پای بند بوده و خود را تابع آنها می شمردند. بخشی از این سنن و رسوم همراه با برخی فرمان ها و دستورالعمل ها که از سوی رهبر بزرگ مغولان یعنی چنگیزخان صادر شده بود در مجموعه ای به نام یاسا گرد هم آمده و شکل یک نوع قانون مدون مغولی را پیدا کرده بود. مغولان در میان خود و در برخورد با جوامع اسلامی متکی بر این قوانین بودند و آن قوانین در واقع یک شبه نظام حقوقی صحراگردان مغول بود.

می دانیم که درباره یاسا تحقیقات و بررسی های قابل توجهی صورت گرفته و بسیاری از جنبه ها و ابعاد این شبه نظام حقوقی بازکاوی شده است. بنا براین در مقاله پیش روی هدف بازگویی نتایج این بررسی ها نیست، بلکه پرداختن به یکی از جنبه های یاسا در زمینه اجرایی مقصود نظر می باشد. نگاهی به بررسی های انجام گرفته در زمینه یاسا نشان می دهد که بیشتر این تحقیقات متکی بر این فرض هستند که یاسا در بعد اجرایی همواره از کارکرد یکسانی برخوردار بوده است. حال آنکه منابع و داده های موجود در چالش با چنین پنداشتی هستند. در سطور آتی با بررسی منابع موجود نشان خواهیم داد که یاسا در بعد اجرایی در دو دوره مختلف کارکردهای متفاوتی داشته است.

کارکرد یاسا در دوران مغولان اولیه

قدیمی‌ترین و اولین اشاره منابع کلاسیک در مورد اجرای یاسا مربوط به دوره اکتای‌قان است. جوینی و رشیدالدین پس از ذکر حوادث دوره‌ی اکتای به ذکر چندین حکایت از اجرای یاسا در حوزه‌ی اجتماعی در این دوره می‌پردازند که سعی میشود به صورت خلاصه وار مجملی از آنها ارایه شود: نخست آنکه روزی اکتای و جغتایی از جایی حرکت می‌کردند و مشاهده می‌کنند که تازیکی در آب روان رفته و در رودخانه غسل می‌کند جغتایی خواست طبق بند یاسا: «که بروز در آب روان ننشینند» (جوینی،۱۳۲۸،۱/۲۲۷) آن فرد را بکشد اما اکتای با بهانه آوردن خستگی خودش اجازه این کار را نمی‌دهد و فرد خاطی را به زندان می‌برند و برای جلوگیری از خشم جغتایی- که در اجرای یاسا بسیار سختگیر بوده است- شبانه به حاجبان دستور می‌دهد که به فرد یاد دهند که بگوید که بالشی نقره که همه‌ی دارایی من است در آن مکان گم کرده‌ام و پی آن می‌گشتم و چند مأمور فرستادند تا در آن نهر بالشی نقره بیندازند. فردای آن روز یارغو تشکیل شد و «غدر مسموع چون بگوش قبول اصفا افتاد و اضباط را بدان جایگاه کس رفت و بالش را از آب بیرون آوردند قاآن فرمود که کدام کس را در ضمیر تواند آمد که یاسا و حکم ما را بخلاف اندیشد و از آن سرمویی بگرداند اما او ضعیف حالی و کم مالی می‌نماید چنانکه خود را برای بالشی فدا کردست». (همان، صص ۱۶۳-۱۶۲)

در روایتی دیگر آمده است؛ روزی مسلمانی در بازار گوسفندی می‌خرد و به خانه می‌برد ترکی وی را دنبال می‌کند و از پشت بام خانه مسلمان، طریقه ذبح را نگاه می‌کند که به طریقه‌ی مسلمانان ذبح می‌کند و چون «در ابتدای کار و حال، یاسا داده بودند که هیچ کس گوسپند و دیگر حیوانات مأکول الحم را حلق نبرند و برسم ایشان، سینه و شانه بشکافند» (فضل الله، ۱۳۳۸،۱/ ۴۸۸) آن ترک خود را از پشت بام به خانه مسلمان می‌اندازد و مسلمان را گرفته به پیش قاآن می‌برد.«چون صورت ماجرا عرضه داشتند، فرمود که این درویش یاسا را رعایت کرده و این ترک، ترک کرده، چه بر بام خانه او رفته، مسلمان به سلامت ماند و قپچاق را بیاسا رسانید.» (همانجا)

در حکایتی دیگر آورده‌اند که؛ روزی از ختایی بازیگران آمده بودند و نمایشی اجرا می‌کردند که در آن پیرمردی با دستار مسلمانی بوسیله‌ی اسبی کشیده می‌شد قاآن از بازیگران می‌پرسد که «آن صورت کیست؟» و بازیگران اعلام کردند که نشانه‌ی بردگی مسلمانان است قاآن ناراحت شده و می‌گوید« یاسای مبارک چنگیزخان باین معنی موافق افتاده، چه دیت خون مسلمانی چهل بالش زر فرموده و از آن ختایی دراز گوش، با چندین دلایل و براهین روشن، چگونه اهل اسلام را در معرض استخفاف توان آورد، واجبست شما را به جزای فعل رسانیدن». (همان، صص ۴۸۹-۴۸۸)

در روایتی دیگر بیان شده است که؛ از منکران دین اسلام تازی زبانی به نزد اکتای رفته و می‌گوید که چنگیز را در خواب دیده و گفته است که به اکتای بگو که مسلمانان را بکشد اکتای از آن شخص می‌پرسد چنگیز با چه زبانی با تو حرف زد فرد جواب می‌دهد به زبان مغولی فرمود: و تو زبان مغولی می‌دانی؟ گفت: نه پس«اشارت کرد تا او را هلاک کردند». (همان،ص۴۸۹)

در حکایتی دیگر می‌خوانیم: مسلمانی از یکی از امرای ایغوری ۴ بالش نقره قرض می‌کند اما از ادای آن عاجز می‌شود. فرد ایغوری وی را مواخذه می‌کند و شرط می‌کند که یا به ترک مسلمان بپردازد و بت پرست شود یا به دلیل قرض ادا نکردن او را در بازار رسوا می‌کند فرد از وی سه روز وقت می‌خواهد و خود را به نزد اکتایی می‌رساند و جریان را برای قاآن تعریف می‌کند اکتایی برای شخص طلبکار ۱۰۰ ضربه چوب و به مسلمان صد بالش نقده پرداخت کرد. (جوینی،۱۳۲۸ ،۱/ ۱۷۹) چرا که در یاسا آمده است «همه اقوام و مذاهب در دین خود آزادند و هیچ کس حق ندارد که با سخنان پر طمطراق مردم را مجبور به پذیرش آیین خاص گرداند.»(فضل الله ،۱۳۳۸ ،۴۹۷/۱)

روایتی دیگر هم می‌گوید: شخصی که مبلغ ۵۰۰ بالش برای تجارت به رسم اورتاق از خزانه پول گرفته بود سه بار ورشکست می‌شود و چون در یاسا آمده است که «هر کس (بنا بر اعتبار) کالاهایی ستاند و ورشکست شود، اگر سه بار به این کار دست یازید و ناکام ماند باید به کیفر اعدام برسد» (رشیدوو،۲۹۱/۱۳۶۸) چون به یارغو او می‌پردازند مشخص می‌شود که پولها را به اوباش داده تا بخورند اما اوکتایی او را می‌بخشد. (جوینی،۱۳۲۸ ،۱/ ۱۷۹)

هر چند گزارش حیات اجتماعی و روزانه مردم در تاریخ نگاری کلاسیک ایران معمول نمی‌باشد و اکثر منابع به ذکر حوادث سیاسی پادشاهان و جنگها می‌پردازند اما در اینجا دیده می‌شود که جوینی و رشیدالدین برای پرداختن به اقدامات سخاوتمندانه و عدل اوکتای قاآن ازحیات اجتماعی مردم این حکایت را می‌آورند هر چند خود جوینی قبل از نگاشتن این حکایت‌ها می‌نویسد که «و این مجملسیت از افعال او، همانا که مستمعان و مطالعان این تاریخ، این معانی را احسن الشعر اکذبه دانند تصدیق آن را بر سبیل ایجاز مصون از عوارض بهتان و مجاز حکایتی چند که از آن استدلال تمام می‌توان گرفت ایراد می‌رود». (همان،۱۶۱)در نگاه اول چنین می‌نماید که این مجموعه حکایات به عنوان ایجاز و نمونه‌هایی از آداب و رسوم مغولی که در جامعه اجرا می‌شده در کتاب خودش آورده است که «از آن استدلال تمام می‌توان گرفت». (همانجا) بنابراین در این دوره اجرای یاسا و اعمال آن در بعد اجتماعی برای مغلوبین امری مسلم بوده امرای مغول عدول نکردن از سنت‌های مغولی در حوزه اجتماعی و جلوگیری از نقض آشکار قوانین مغول توسط آحاد جامعه از خود حساسیت نشان می‌داده اند. چنانکه در دوره‌ی منگو نیز با جریانی مواجه می‌شویم که نشان دهنده ی اجرای یاسا در سطح جامعه می باشد. در هنگام بر تخت نشینی منگو بلابیتکچی با همدستی بیکلافتی و توکمیش بوتا و ساقون و ایدکاج تصمیم می‌گیرند که در روز جمعه مسلمانان بیش بالیغ را در نماز جمعه قتل عام کنند اما این خبر به گوش امیر سیف الدین می‌رسد و وی منگو را از جریان با خبر می‌کند. پس از یارغو داشتن متهمان منگو «فرمان رسانید تا ایدی قوت را با یاران او در موافقت ایلچیان با بیش بالیغ باز گردانیدند و هم روز جمعه که قصد مؤمنان در آن روز بود اندیشه‌ی عموم خلقان از موحدان و بت پرستان بصحرا حاضر آوردند و فرمان پادشاه ملک الرقاب برسانیدند. اوکنج برادر ایدقوت به دست خود سر او برداشت و دیگر یاران او ...بدو نیم زدند». (همان،۳۸) چرا که طبق یاسا هیچ کس حق ندارد فرد یا افرادی را به دین یا آیین خاصی مجبور کند- از روایت‌ها و گزارش‌های تاریخی منقول از دوره‌ی اکتایی و منگو می‌توان چنین نتیجه گرفت که اجرای یاسا و قوانین سنت مغولی در جامعه مسلمین توسط امرای نظامی و فرماندهان اجرا می‌شده است.

البته در این باره ذکر چند نکته لازم است: اولاً تا دوره‌ی برآمدن ایلخانان و تصرف مجدد ایران توسط مغولان دوره‌ای است که هنوز تسلط حاکمیت سیاسی بر سرزمینهای متصرفی به صورت کامل صورت نگرفته است و نوعی هرج و مرج و شورش در شهرها و بین امرا وجود داشته است با توجه به این که یکی از کارکردهای یاسا و حقوق مغولی ایجاد نظم نظامی در جامعه و سعی در به اطاعت درآوردن همه‌ی جامعه از طریق نظام حقوقی بوده است به نظر می‌رسد اجرای یاسا در بعد اجتماعی به این دلیل صورت گرفته باشد که حاکمیت از آن به عنوان اهرمی در جهت کنترل جامعه و برقرار کردن نظم نظامی استفاده کرده است. رشیدالدین در این باره می‌نویسد« چون قاآن بر تخت نشست بیاسا مذکور جمله مدعیان را ساکت گردانید و بعد از آن بتمامت سرحدها و اطراف ممالک لشکرها جهت محافظت ثغور ولایات مذکور نامزد فرمود و در اطراف ایران زمین هنوز آشوب و فتنه تسکین نیافته بود».(فضل الله، ۱۳۳۸،۱/ ۴۷۶)

ثانیاً از گزارش‌های تاریخی چنین دریافت می‌شود که اجرای یاسا در جامعه‌ی اسلامی به صورتی بوده که در جهت هر چه بیشتر شدن آرامش درسرزمین ایران و از بین بردن مشکلات پیش روی مغولان بوده باشد چرا که تا بر آمدن هولاکو، مغولان نتوانسته‌اند بصورت کامل تسلط خود را در سرزمین ایران به اثبات برسانند چنانکه در یکی از گزارش‌های تاریخی که جوینی از اکتای می‌آورد، دیده می‌شود که تأکید اکتای بر تحمیل نکردن یاسا بر مسلمین است و حتی از خود بندهای یاسا در جهت کم کردن تناقض بین مسلمین و مغولان استفاده می‌کرده است. مثلاً در جریان گزارش از آن شخص ترک قپچاقی که به جریان ذبح مسلمان پیش اوکتای می‌رود آن قسمت از ذبح که در یاسا آمده در نظر نمی‌گیرد بلکه فرد خاطی را به دلیل جاسوسی و فضولی کردن در امور مردم به یاسا می‌رساند که یکی از بندهای یاسا اعدام فرد جاسوس است و یا در جریان بلابیتکچی در دوره منگوخان از این بند یاسا که هیچ کس حق ندارد مردم را به آیین خاصی دعوت و یا طرد کند برای حفظ آرامش جامعه استفاده کرد. به نظر می‌رسد که مغولان اولیه بر این موضوع واقف بوده اند که برای نفوذ در جامعه‌ی ایرانی و تسلط بر آن لازم است که تفاوت‌های فرهنگی در جامعه مد نظر قرار گیرد و سعی در تحمیل یاسا بر جامعه ی ایرانی نکنند. خود انتخاب اوکتای به خانی توسط چنگیز به جای

جغتایی دلیلی بر این طرز فکر چنگیز داشته است. چرا که جغتایی در اجرای یاسا بسیار سختگیر بوده و «حشم او از بیم یاسا و سیاست او چنان مضبوط بودی که کسی در عهد او چندانک در جوار لشکر او بودی هیچ راه گذری را بطایه و پاس احتیاج نیفتادی و چنانک در مبالغت گویند طشت زر بر سر نهاده عورتی را تنها بیم و ترس نبودی، و یاساهای باریک که بر امثال مردم تازیک تکلیف مالایطاق بودی دادی ... در خراسان مدتی گوسفند را کسی ظاهراً نکشت و مسلمانان را بر اکل مردار تکلیف می‌نمودند.» (جوینی، همان، ۱/ ۱۶)

«تعامل اکتای با زیردستان و حذم و دوراندیشی و گه گاه چشم پوشی از سنت و قانون مغولان عامل مهمی در انتخاب وی توسط چنگیزخان بوده است و این در حالی است که جغتایی که فرزند ارشد چنگیز بود و شخصیتی سازش ناپذیر و سختگیر و سنت پرست بود».(بیانی، ۱۳۷۹/ ۶۵.) چنگیزخان با درک این مسئله و با توجه به ضرورت برخورد توأم با تدبیر و سیاست برای تسلط بر جامعه‌ی مغلوبین حتی با زیر پا گذاشتن سنن قبیله‌ای فرزند ارشد را مأمور نظارت بر اجرای یاسا نمود و اکتای که کوچکتر بود به جانشینی برگزید. چنانکه در طبقات ناصری آمده است:«چون چنگیزخان را مزاج او، که بس قتال و ظلالم است، معلوم بود، او را وصیت، پادشاهی نکرد».(جوزجانی، ۱۳۴۳، ۲/ ۱۵۲) بنابراین ضرورتها، نقش اساسی در اعمال و اجرای یاسا در جامعه‌ی اسلامی داشته است.

تا زمانی که مغولان هنوز حاکمیت سیاسی خود را بصورت کامل در جامعه‌ی اسلامی مسجل نساخته بودند قداست و حرمت یاسا برای آنها اساسی و ضروری می‌نموده است و حداقل در ظاهر و صورت قضایا و بصورت آشکار تخطی از اصول یاسا را بر نمی‌تافتند، چرا که یاسا را عاملی در جهت از بین بردن گردنکشان و شورشها می‌دانسته‌اند و این دوره از زمان مرگ چنگیز تا اواخر دوره منگو که سراسر ایران توسط هلاکو فتح شد ادامه داشته است. چنانکه در مأموریت هلاکو برای حمله به ایران منگو به وی دستور می‌دهد «و باید به یمن جلادت و ضربت شمشیر جهانگیری و کشورستانی، ازکنار جیحون تا اقصای ولایت مصر به تحت تصرف درآوردی و ملاحظه‌ی رسوم و یاسای چنگیزی نموده، و هر که به قدم اطاعت و فرمانداری پیش آید، او را رعایت

نمایی.»(خواندمیر، ۱۳۳۳، ۳/ ۵۸۹) در این فرمان نگرانی خان مغول از تصرف سرزمینهای جدید و لزوم تمسک به سنتهای یاسا و چنگیزی را گوشزد می‌نماید. به نظر می‌رسد که از زمان برآمدن مغولان تا اواخر حکومت منگو«زمان کشورگشائیهاست ایجاد حکومتهای موقت در مناطق اشغالی بود. همه‌ی این موارد سبب می‌شد که دستگاه گرداننده فاقد سکون و آرامش لازم برای رویارویی و تطابق با تحولات جدید و متوالی و استقرار اصول و موازین تازه و یکدست در سراسر امپراطوری باشد.

بنابراین اجرای یاسا در بعد اجتماعی حداقل در ظاهر بنابر یکی از ضرورتهای مورد نیاز مغولان صورت گرفته است. اما با فتح ایران توسط هلاکوخان و از بین بردن شورشها و اطمینان از تسلط سیاسی بر مناطق مفتوحه نحوه‌ی برخورد مغولان در جریان اجرا و اعمال یاسا تغییر می‌کند که می‌توان از آن به تغییر کارکردی یاسا تعبیر کرد و تغییر اجرای یاسا از حوزه‌ی اجتماعی به جریانات سیاسی و دربار و جهت نظم دهی به رفتارهای خاص مغولان و اغماض و چشم پوشی هرچه بیشتر مغولان در حساسیت به اجرای یاسا به وسیله‌ی مغلوبین در سطح اجتماعی بوده است. از بررسی منابع این دوره چنین دریافت می‌شود که اجرای یاسا در حوزه‌ی اجتماعی حذف شده یا حداقل در منابع گزارشی که نشان دهنده‌ی اجرای یاسا در بعد اجتماعی باشد دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد گزارشات منابع کلاسیک از به وجود آمدن تناقض و تضاد و چالش عملی در اجرای یاسا و جامعه‌ی مسلمین نیز مربوط به دوره‌ی قبل از شکل گیری حکومت ایلخانان بوده باشد چرا که به عنوان مثال جوینی که به ذکر گزارش‌های دوره‌ی اوکتای می‌پردازد می‌نویسد «در ابتدای حالت ایشان یاسا داده بودند که هیچ کس گوشتی تسمیه نکند و به رسم ایشان سینه شکافد»(جوینی، ۱۳۲۸، ۱/ ۱۶۳) به کار بردن کلمات «در ابتدای حالت» نشان دهنده‌ی آن است که قبلاً این بند از یاسا در جامعه اجرایی بوده است اما اکنون (در زمانی که جوینی به نگارش کتاب خود می‌پردازد) دیگر اجرا نمی‌شده است . علاوه بر آن توجه به نکته‌ای در بررسی منابع این دوره لازم می‌باشد؛ چون برای اولین بار بود که یک نظام حقوقی متفاوت که تحت حمایت حاکمیت سیاسی بود در سرزمین اسلامی اجرا می‌شده است و همچنین وحشت ایجاد شده در سراسر سرزمینهای اسلامی به واسطه‌ی موفقیتهای خیره کننده مغولان بر اکثر

نیروها، سبب بزرگ نمایی و اغراق در برخی از منابع تاریخی این دوره گشته، چنانکه در طبقات ناصری و نفثه المصدور و تاریخ الکامل این بزرگنمایی‌ها در اجرای یاسا در بعد اجتماعی چون: ذبح، وضو، غسل، استفاده از کلاه مغولی و ... دیده می‌شود. بنابراین اجرای اجتماعی یاسا تا دوره منگو با حساسیت به لزوم اجرای یاسا توسط جامعه ی ایرانی وجود داشت که با روی کار آمدن منگو این حساسیت به کلی از بین رفت و یا حداقل منابع به آن اشاره‌ای نمی‌کنند. «چنانکه میر خواند تصریح می‌کند که در جشن جلوس منگو برای مهمانان مسلمان گوسفند را طبق شریعت اسلامی ذبح کردند».(تیموری، ۱۳۷۷، ص ۴۴۵) و همچنین «به موازات تساهل مذهبی منگو خواست هر منطقه‌ای طبق مرسوم محل اداره شود و بدین منظور در دبیرخانه در بار خان بزرگ دبیران و منشیان از هر کیش و ملیتی اعم از فارس، ایغوری، ختایی(چینی)، تبتی، تنقوتی، استخدام شده بودند.» (همان،۴۴۷) از این دوره به بعد است که می‌توان به حضور دو نظام حقوقی موازی با هم در جامعه‌ی اسلامی- که خود نشان دهنده‌ی حذف اجرای یاسا در بعد اجتماعی باشد- اشاره نمود. در این بین کسانی که در تشکیلات دیوانی مغولان وارد شده بودند و برای باز گرداندن امور به دوره خوارزمشاهی و سلجوقی را تلاش میکردند نباید نادیده گرفت. چنانکه که اقدامات شمس الدین جوینی در جهت «بازسازی سازمانهای اداری ... و وضع دواوین ... به حالت قبل از دوران مغول بازگرداند، بخصوص از نفوذ عناصر بیگانه و قوانین «یاسا» در این تشکیلات تا حد امکان بکاهد». (بیانی،۱۳۷۹،۱۸۹)از این دوره به بعد بود که مغولان فقط در مشاغل سپاهیگری باقی ماندند.

در دوره ماقبل ایلخانی در هنگام تشکیل قوریلتای جهت انتخاب جانشنی خان یکی از مهمترین مؤلفه‌های مد نظر برای انتخاب خانیت، تسلط بر یاسا و مفاد آن می‌باشد چنانکه در هنگام بر تخت نشستن اکتایی وی اظهار می‌دارد «هر چند حکم چنگیزخان برین جملت نافذ شدست...اما الغ نوین [لقب باتو] پسر خردتر اردوی بزرگست و روز و شب و گاه و بیگاه ملازم خدمت او بوده و یاسا و رسوم دیده و شنیده و دانسته باشد با وجود حضور ایشان چگو به خانی نشینم». (جوینی، ۱۳۲۸،۱ /صص۱۴۶-۱۴۷.) و یا در هنگام انتخاب منگو به خانی باتو پس از ذکر محاسن منگو به خانی اظهار می‌دارد

«ضبط چنین ملک بزرگی و تمشیت مثل این کار نازک آن کسی تواند بود... که یاسای چنگیزی خانی و رسوم قاآنی دانسته و دیده باشد... که در اروغ چنگیرخانی منگو قاآن است.»(جوینی،۱۳۲۸، ۳/ ۱۹.) اما با ورود هولاکو به معادلات قدرت در ایران اجرای یاسا شکلی دیگر به خود گرفت.

اجرای یاسا در دوره ایلخانان

از دوره‌ی ایلخانان در ایران اجرا و اعمال یاسا و سنن قبایل مغول تغییر کرد و ایلخانان از آن به عنوان اهرمی جهت رتق و فتق امور سیاسی، درباری، جنگ، تسلط بر اوضاع دیوان و دیوانسالاری مورد استفاده قرار دادند. و در جاهایی نیز که یاسا در بعد اجتماعی و یا قواعد خاص مغولی و لزوم اجرایی بودن آن در جامعه‌ی استفاده شد. بهانه‌ای جهت معادلات سیاسی یا حذف رقیبان سیاسی ایلخانان بود نه اعتقاد به اجرای یاسا در بعد اجتماعی بدیهی است الزام تغییر شکل اجرای یاسا از بعد اجتماعی به بعد سیاسی و درباری از مهمترین عوامل این تغیر بوده است . مهمترین کارکردهای یاسا در اجرای آن در دربار و مسایل سیاسی به شرح زیر می‌باشد:

الف) عاملی در جهت حمایت و حفظ شحنگان و دیوانسالاران:

یکی از کارکردهای یاسا در حوزه عمل و اجرا حمایت ایلخانان از دیوانسالاران و بر گماشتگان حکومتی از حسد و تهمت و افتراهایی بود که متوجه آنان بود. لازم به توضیح است که در این دوره نیز تشکیلات سیاسی مانند ادوار پیشین تاریخ ایران به دلیل نهادینه نشدن تشکیلات و وابسته بودن آن به شخص خان و صاحب قدرت، کسانی که در حوزه تشکیلات سیاسی کار می‌کردند دائماً در حال خطر رقابتهای سیاسی دربار بودند چنانکه به غیر از یک مورد همگی وزیران دوره ایلخانی طعمه‌ی این رقابت درباری گشتند. هر چند که خود ایلخانان برای جلوگیری از قدرتمندی بیش از حد وزیران خود نیز در برانداختن وزیران و صاحبان قدرت دخیل بودند اما در حوزه اجرا از بندهای یاسا گاهاً جهت حمایت از دیوانسالاران و شحنگان استفاده می‌کردند اینک چندین نمونه از اجرای یاسا برای حمایت از دیوانسالاران آورده می‌شود: در دوره‌ی اباقاخان به سال ۶۳۰، قرا بوغا و اسحاق ارمنی به قصد آزار عطاملک جوینی یک نفر بدوی را فریب داده و اجیر

کردند که بگوید عطاملک قصد پناهنده شدن به شام را دارد در نتیجه این اقدام قرا بوغا و اسحاق ارمنی، خانه‌ی عطاملک را در بغداد محاصره کردند و وی را به نزد خان فرستادند پس از یارغو داشتن مشخص شد که به عطاملک تهمت زده‌اند و «خان مغول بدوی و اسحاق را کشت و عطاملک کماکان به حکومت بغداد باقی گذاشت».(آشتیانی، ۱۳۷۹/ ۲۰۱)

نمونه‌ی دیگر نفاق و دشمنی قاضی صائن سمنانی و شیخ المشایخ محمود و سید قطب الدین و معین الدین غانجی با رشیدالدین و سعدالدین محمد ساوجی است که در زمان غازان به سال ۷۰۱ به دلیل اتهام وارد کردن به وزرا محکمه تشکیل شد و مشخص شد که چیزی جز رقابت آنان با وزیران نمی‌باشد و در نتیجه «قاضی صائن را به محکمه آوردند و به قتل رساندند و سید قطب الدین را نیز در پی او فرستادند و معین الدین را نیز بی‌بهره نگذاشتند، اما شیخ المشایخ محمود را بولغا خاتون شفاعت کرد و او از مرگ نجات یافت». (آیتی ۱۳۴۶/ صص۲۵۱-۲۵۰)

از جمله نمونه‌های دیگر اجرای یاسا برای تهمت زدن و به قتل رساندن افراد خاطی، برای حمایت از وزیران و کاربدستان به قتل رساندن :سید قطب الدین شیرازی و در زمان غازان(همانجا)، سید تاج الدین گور سرخی در زمان اولجایتو (معدن کن،۱۳۷۵/ ۸۹)، جلال الدین سروستانی به دلیل اتهام وارد کردن به صدر جهان در دوره گیخاتو (آیتی، ۱۳۴۶/ ۱۶۳) به قتل رساندن سلطان شاه به دلیل بدی با خاندان وزیر در سال ۷۳۶ به دستور امیر شیخ حسن(ابرو،۱۳۵۰/۱۹۹)، همچنین به قتل رساندن: حسین اسفا، حاجی حمزه، یحی جاندار، خواجه علی و النکو بهادر به دلیل مخالفت با ملک اشرف در سال ۷۴۴ به دستور ملک اشرف (معدن کن ،۱۳۷۵/۲۲۴) بنابراین ایلخانان پس از روی آوردن به گسترش دیوانسالاری و سعی در هر چه بیشتر کردن تمرکز حکومت،و همزمان با آن و یکجانشینی توأم با اسلام آوردن آنان به بعد اجرای بندهایی از یاسا را چون (ممنوع بودن اتهام، دروغگویی، جاسوسی) برای حمایت از تشکیلات سیاسی مستمسک قرار داده و سعی در استفاده از آن برای حمایت از وزیران و شحنگان بر گمارده حکومتی، کردند. با بررسی افرادی که با این هدف به قتل رسیده‌اند مشخص می‌گردد که اکثر آنان از دوره‌ی غازان به بعد بوده‌اند بنابراین درستی تحلیل فوق را به

اثبات می‌رساند.چرا از این دوره به بعد است که دیوانسالاری در سطح وسیعی مورد استفاده ایلخانان قرار گرفت.و قبل از آن سنن صحراگردی و رسومات استپ عامل رتق و فتق امور و حل مسایل ایران بود.

ب) استفاده از یاسا برای حفظ نظم نظامی و آماده نگه داشتن سپاه ایلخانان:

از بررسی‌هایی که در بخش دوم این پژوهش صورت گرفت مشخص شد که یکی از اهداف یاسا نظم و نظام دادن به سپاهیان مغول و استفاده از قدرت جنگندگی مغولان بود. ایلخانان با آگاهی از کارکرد یاسا در اجرای نظم نظامی سعی در استفاده از کاربرد یاسا در حوزه نظامی کردند با بررسی منابع بعد ایلخانی مشخص می‌شود که این کارکرد یاسا آنچنان تأثیرگذار بوده که حتی سالها پس از مغولان نیز همچنان اجرا می‌شده است و شاید بتوان ادعا کرد که یکی از کارکردها یاسا بود که حتی تا دوره تیمور نیز اجرا می‌شده است به عنوان نمونه در تزوکات تیموری آورده شده است که:«امر نمودم که چون ده نفر سپاهی اصیل کار کرده جمع آیند یکی از ایشان که به جوهر شجاعت و مردی مخصوص باشد بصلاح و رضاء آن نه نفر دیگر وی را بر ایشان امیر گردانند وی را اون باشی نام نهند. و چون ده اون باشی جمع شدند یکی از ایشان که بکارگذاری و کاردان آراسته باشد برایشان امیر گردانند و وی را یوزباشی نام نهند».(تربتی، -، ۱۳۴۲، ۲۲۸ /)

با دقت در وضعیت سلسله مراتب مورد نظر تیموری نظم ده دهگی یاسای چنگیز به ذهن متبادر می‌شود. بنابراین مشخص می‌شود که این سلسله مراتب حتی پس از مغولان نیز کاربرد داشته است. ایلخانان با درک تأثیرات یاسا در جریان به نظم در آوردن سپاه به بهترین نحو از اجرای یاسا درحوزه نظامی استفاده کردند به عنوان نمونه یکی از بندهای یاسا کیفر دادن کسانی است که بی اجازه وارد لشکر شوند و باعث بی نظمی در آن گردند. در سال ۶۴۹ که ملک شمس الدین کرتی در تکناباد اردو زده بود پسر یکی از امرای مغول به نام اباچی بدون اجازه با دو سوار وارد اردوی ملک شمس الدین می‌شود و گفت «ای تازیکان». ملک شمس الدین پس از کنکاش در مورد وی می‌گوید « به کدام دل و زهره چنین گستاخ و بی حجاب به لشکرگاه ما درآمدی و از

شرایط یسون ویاساق پادشاه چنگیزخان غافل ماندی» (هروی۱۳۸۳/۱۸۶) آنگاه بر طبق رسم مغول ۱۸ چوب بر وی زدند. و یا در جریان جنگ ابلستین در سال ۶۷۵ به دلیل تخلف در جریان جنگ «قاضی عزالدین ارموی، فخرالدین کوچکی و نورالدین پسر قراجه و زین الدین نبیره هود»(معصومه معدن کن، ۱۳۷۵/ ۹۹) به یاسا رسیدند. و همچنین اولجایتو در جریان شکست سپاه در جنگ گیلان در سال ۷۰۷ یارغو شکل داده و «مولای بامدکین، کولتای، سولامیش، مامتیفی را به تیغ یاسا رسانید»(همان، ۱۳۵-۱۳۳)همچنین به واسطه کوتاهی در اجرای تاکتیک‌های جنگ و ترک جبهه جنگ در دوره‌ی هلاکو اتابک تلکه به قتل رسید.(نظنزی، ۱۳۳۶/ ۴۳)

ج) حذف رقبای سیاسی و جلوگیری از طغیان:

به دلیل قداست خاصی که مغولان برای یاسا قائل بودند و به دلیل اطاعت همگی اعضای مغول از بندهای یاسا حاکمیت سیاسی عدم اجرای یاسا را بهانه‌ای برای حذف رقیبان سیاسی خود و از بین بردن کسانی قرار داد که احتمال طغیان در آنها وجود داشت. بنابراین از یاسا و بندهای حقوقی آن به عنوان اهرمی در جهت مشروعیت بخشی به اقدامات خود علیه رقیبان سیاسی می‌پرداخته اند. این قداست تا حدی بود که حتی با اسلام آوردن مغولان بعد از غازان خان در حیطه‌ی سیاسی و درباری یاسا کارکرد ویژه خود را همچنان حفظ کرد. از بررسی منابع مشخص می‌شود که ایلخانان ضمن اینکه طغیان و عدم اطاعت از خود را برنمی تافتند بلکه حتی وابستگان کسانی که متهم تشخیص داده می‌شد را از بین می‌بردند. علاوه بر آن چنانکه ایلخانی با توسل به زور و جنگ به مقام خانیت می‌رسید معمولاً به تسویه سیاسی دست زده و کسانی که حتی احتمال طغیان در آنها وجود داشت از بین می‌برد و معمولاً یاسا بنا به دلایل ذکر شده بهترین حربه در دست آنان بود. با بررسی منابع این دوره مشخص می‌گردد که بیشترین موردی که مسبب اجرای یاسا و بهانه قرار دادن یاسا برای اجرا در دربار به قصد جلوگیری از طغیان و حذف رقیبان سیاسی بوده است. تعدادی از ایلخانانی که با رقابت سیاسی و جنگ به خانیت رسیدند علت قیام خود را بر علیه خان پیشین چشم پوشی خان مخلوع از یاساها می‌دانند. مثلاً : در ۶۹۴ که بایدو بر تخت سلطنت در همدان

نشست علت برکناری گیخاتو را «چون گیخاتو از آداب کشورداری اعراض کرد و یاسای چنگیزخانی دگرگون ساخت به اتفاق برادران کوچک و بزرگ و خاتونان و امیران او را برداشتیم و خود عهده دار امور سلطنت شدیم». (آیتی،۱۷۲/۱۳۴۶) همچنین ارغون علت لشکرکشی علیه احمد را این می‌داند که «او به قوانین ما احترام نگذاشته و آنها را فراموش کرده و اسلام پذیرفته»(مارکوپولو، ۱۳۶۳/ ۲۳۷.) همچنین رقابت‌های سیاسی در دربار نیز به کرات گزارش شده که به بهانه زیر پاگذاشتن یاسا به حذف طرف مقابل منجر گشته به عنوان نمونه در جریان رقابت مجدالملک یزدی و جوینی در دوره احمد وی را به بهانه ارتباط با بایدو سحر و جادو دستگیر کرده و «یرلیغ احمد شد تا او را بخصمان سپارند تا او را به یاسا رسانند». (فضل الله، ۱۳۳۸، ۳ /۱۷۱)

از نمونه‌های دیگر حذف رقیبان سیاسی به قتل رساندن رقیبان سیاسی درباری در هنگام مریضی ارغون بود، دشمنان سعدالدوله «سوگند خوردند و آغاز قصد اضداد خویش کردند ... سلطان ایداجی را با طایفه‌ی دیگر امرا گرفتند و در یارغو کشیدند... دیگر روز در خانه طغاجار، اوردوقیا و سعدالدوله را به یارغو درآوردند و هر دو را هلاک کردند» (معدن کن،۱۳۷۵/ ۲۸-۲۷) بهانه‌ی مخالفان برای کشتن سعدالدوله دشمنی با مسلمانان بود در حالیکه طبق بند یاسا همه‌ی ادیان محترم و آزاد می‌باشند.

همچنین در دوره ارغون که حاسدان درباری بر بوقا خشم گرفتند و با اقدامات گوناگون سعی در کم کرن شأن او در نزد ارغون کردند در نتیجه التفات ارغون به وی کم شد و بوقا اقدام به تحریک یکی از امرا به نام جوشکاب برای بدست گرفتن حکومت ارغون پرداخت اما قضیه لو رفت و طبق این بند یاسا که «هرکس علیه خان و امرای خود خیانت کند به جزای مرگ می‌رسد وی را یاسا رسانیدند.(فضل الله،۱۳۳۸، ۳/ ۲۱۴) البته طغیان کردن بر علیه خان و عدم وفاداری به خان مغول و ایلخانان به هیچ وجه برای آنان قابل تحمل نبوده و تعداد فراوانی از افراد، به این دلیل به یاسا رسیده اند. از بررسی کتاب «معصومه معدن کن» تحت عنوان «به یاسا رسیدگان عصر ایلخانی» مشخص می‌شود که «طغیان بر علیه خان» و «دلایل سیاسی» بیشترین آمار با یاسا رسیدگان را به خود اختصاص داده است که آوردن نمونه‌های فراوان آن سبب اطاله‌ی کلام می‌شود. کسانی که از چشم ایلخانان می‌افتادند و یا احتمال طغیان و سرکشی در

آنها وجود داشت نه تنها خود بلکه وابستگان آنها نیز معدوم می‌شدند چنانکه در جریان به قتل رساندن امیر چوپان، شمس الدین جوینی، خواجه رشیدالدین فضل الله، خواجه سعدالدین وزیر(معدن کن، ۱۳۶/۱۳۷۵)، برکه اغول، بایدو، سید تاج الدین، هرقداق، خلیفه بغداد، تعداد زیادی افراد بی گناه به جرم وابستگی به آنها به قتل رسیدند.

درتحلیل کلی در مورد کارکرد یاسا در بین مغولان می‌توان قائل به این نتیجه‌گیری شد که تحولات سیاسی و ضرورت‌های زمانی تأثیر فراوان بر جنبه‌ی کارکردی آن داشته است تا زمانی که مغولان هنوز موفق نشده بودند که تسلط سیاسی همه جانبه بر مناطق مفتوحه داشته باشند برای ایجاد نظم نظامی در مناطق مفتوحه و حفظ وحشت ناشی از حمله مغولان در بین جوامع اسکان یافته در اجوای یاسا در حوزه‌های اجتماعی از خود حساسیت نشان می‌دادند و در صورت مشاهده تخطی از یاسا در بین جامعه ایرانی از خود واکنش نشان می‌دادند.

از بررسی حکایتهای جوینی و رشیدالدین در دوره اکتای که در همین فصل مورد بررسی قرار گرفت معلوم می‌شود که این اصول در جامعه اجرا می‌شده است اما از اواخر دوره منگو که تصرف سیاسی و تسلط حاکمیت سیاسی در ایران شکل قطعی پیدا کرد مغولان نتوانستند به اجرا کردن یاسا در میان جامعه بپردازند بلکه اجرای آن و کارکرد آن مخصوص جوامع مغول مستقر در ایران شد و اجرای آن مختص جنبه‌های سیاسی و درباری و لشکری شد. به عنوان مثال در منطقه‌ی حکومتی هرات که شمس الدین کرتی زیر نفوذ و سلطه‌ی ایلخانان حکومت می‌کرد. به دو موضوع حقوقی بر می‌خوریم که جنبه‌های متفاوت کارکردی یاسا در حوزه نظامی و سیاسی و حذف آن در بعد اجتماعی کاملاً مشخص می‌شود.

وقتی که ملک شمس الدین کرتی به دلیل شرکت در جنگ عراق برای مدتی هرات را ترک کرده بود چون به هرات بازگشت فردی به نزد وی آمد و از مفتی شهر به نام جلال الدین غزنوی شکایت کرده که وی، زوجه‌اش را به رغم رضایت وی به عقد دیگری در آورده، ملک شمس الدین برای مشخص شدن موضوع «مولانا جلال الدین را طلب داشت و در حضور ائمه و اعیان هرات در تصمیم آن عقد تفحص تمام فرمود و آخرالامر به ثبوت پیوست که مولانا جلال، وکیل و گواهان و کاتب جهت مهر در آن عقد نکاح

نامشروع یکی بوده‌اند و از آن عورت ۳۰۲ مبلغ مال رشوت گرفته»(هروی ،۱۳۸۳/ ۳۲۴) بالاخره مفتی شهر را از دروازه شهر بیفکندند و گواهان را زندانی کردند. همچنان که دیده می‌شود در این مسئله اجتماعی شمس الدین کرتی بر طبق شریعت و احکام اسلامی و شرایط اسلامی آن نظر داشته است نه یاسا و یسون چنگیز خان.در حالی که در جریان ورود بی اجازه اباجی به لشکر که پیشتر در همین فصل اشاره شد ملک شمس الدین به یاسا چنگیز استناد کرده و فرد خاطی را تنبیه کرد.

البته موضوع لازم الاجرا نبودن مفاد یاسا برای عامه‌ی مردم از دوره‌ی ایلخانی به بعد به این معنا نیست که در بین خود جامعه‌ی مغولی یاسا جنبه‌ی اجرایی نداشته است بلکه از خلال گزارشات منابع دیده می‌شود که اصول یاسا که ریشه در ذهنیات و باورهای جمعی مغولان داشته در بین مغولان همچنان جنبه‌ی اجرایی داشته است چنانکه توتار اغول را در ۶۵۸ به جرم سحر و جادو به یاسا رسانیدند(معدن کن،۹۶/۱۳۷۵) و یا طوغانجوق آغا را در دوره ارغون به اتهام سحر و جادو به قتل رساندند(آیتی، ۱۴۶/۱۳۴۶). و حتی در دوره غازان خان و ایلخانان مسلمان پیر یعقوب باغبانی را به اتمام غیب گویی از بالای کوه به زیر انداختند.(معدن کن،۱۵۴/۱۳۷۵).

نتیجه گیری

داده ها و شواهد ارائه شده به خوبی نشانگر آن است که یاسا در بعد اجرایی دو مرحله متفاوت را پشت سر گذاشته است. مرحله نخست دوران مغولان اولیه است که کارکرد یاسا متاثر از ضرروت های زمانی می باشد. چنانکه گفته شد در این دوره هنوز تسلط مغولان بر سرزمینهای متصرفی به صورت کامل صورت نگرفته و نوعی هرج و مرج و شورش در شهرها و بین امرا وجود داشته است. با توجه به این که یکی از کارکردهای یاسا و حقوق مغولی ایجاد نظم بوده است به نظر می‌رسد اجرای یاسا در بعد اجتماعی به این دلیل صورت گرفته باشد که حاکمیت از آن به عنوان ابزاری در جهت کنترل جامعه و برقرار کردن نظم استفاده کرده است. چنانکه در گزارش‌های تاریخی نشان دادیم اجرای یاسا در جامعه‌ی اسلامی به صورتی بوده که در جهت هر چه بیشتر شدن آرامش درسرزمین ایران و از بین برودن مشکلات پیش روی مغولان بوده باشد چرا که تا بر

آمدن هولاکو، مغولان نتوانسته‌اند بصورت کامل تسلط خود را در سرزمین ایران به اثبات برسانند.

در مرحله دوم که مغولان در قالب حکومت ایلخانی به ایجاد دولت و اعمال سلطه بر ایران مبادرت می کنند کارکردهای یاسا در بعد اجرایی بیشتر معطوف به امر سیاسی می شود. ایلخانان از یاسا به عنوان ابزاری جهت رتق و فتق امور سیاسی، درباری، جنگ، تسلط بر اوضاع دیوان و دیوانسالاری مورد استفاده قرار دادند. و در جاهایی نیز که یاسا در بعد اجتماعی و یا قواعد خاص مغولی و لزوم اجرایی بودن آن در جامعه‌ی استفاده شد در واقع بهانه‌ای جهت معادلات سیاسی یا حذف رقیبان سیاسی ایلخانان بود نه اعتقاد به اجرای یاسا در بعد اجتماعی.

منابع

ابرو، حافظ،۱۳۵۰، ذیل جامع التواریخ رشیدی، باهتمام خان بابا بیانی، بی جا، نشر انجمن آثار ملی.

اقبال، آشتیانی، عباس، ۱۳۷۹، تاریخ مغول از حمله چنگیز تاتشکیل دولت تیموری، چاپ هفتم، تهران، نشر امیرکبیر.

آیتی، عبدالمحمد، ۱۳۴۶، تحریر تاریخ وصاف، تهران، انتشارات بیناد فرهنگ ایران.

بیانی، شیرین، ۱۳۷۹، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، ویراسته پروین ترکمن آذر، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، تهران، سمت.

تربتی، ابوطالب، ۱۳۴۲، تزوکات تیموری، از روی چاپ ۱۷۷۳ آکسفورد، طهران، نشر کتابفروشی اسدی.

تیموری، ابراهیم، ۱۳۷۷، امپراتوری مغول و ایران دوران فرمانروایی چنگیزخان و جانشینان او، تهران، نشر دانشگاه.

جوزجانی، منهاج السراج، ۳۱۳۴، طبقات ناصری، با مقدمه و تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل، نشر انجمن تاریخ افغانستان.

جوینی، محمد، ۱۳۲۸، تاریخ جهانگشای جوینی، به اهتمام علامه محمد قزوینی، چاپ دوم، تهران، نشر نقش قلم.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، ۱۳۳۳، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران، کتابفروشی خیام.
رشیدوو، پی نن، ۱۳۶۸، سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق، ترجمه دکتر اسدالله آزاد، مشهد، نشر انتشارات آستان قدس رضوی.
فضل الله، رشید الدین، ۱۳۳۸، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، نشر اقبال.
مارکوپولو، ۱۳۶۳، سفرنامه مارکوپولو، مترجمان سیدمنصور سجادی و آنجلا دی جوانی رومانوا، بی جا، نشر گرایشی.
معصومه، معدن کن، ۱۳۷۵، یه یاسا رسیدگان عصر ایلخانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
نطنزی، معین الدین، ۱۳۳۶، منتخب التواریخ معینی، به تصحیح ژان اوبن، تهران، کتابفروشی خیام.
هروی سیف بن محمد بن محمد ابن یعقوب، ۱۳۸۳، تاریخ نامه هرات، مصحح غلامرضا طباطبایی، تهران، انتشارات اساطیر.

نقش و جایگاه واسموس در پیشبرد اهداف امپراتوری آلمان در جنگ جهانی اول در فارس

بهزاد رضایی فام[1]
فرهاد رشنوپور[2]

چکیده:
با شروع جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط نیروهای بیگانه، آلمانی ها با درک احساسات ضد اشغال مردم ایران درصدد برآمدند تا علاوه بر به خطر انداختن منافع متفقین (روسیه و انگلستان) بتوانند به سیاست "مکانی در زیر آفتاب" امپراتوری آلمان جهت تامین منافع اقتصادی خود گام بردارند. آلمان ها با ایجاد یک شبکه گسترده جاسوسی و تبلیغی شامل ماموران نظامی و عوامل مجرب سیاسی در ایران در پی اهداف خود برآمدند. آن ها قلمروه ایران را به حوضه های مختلفی تقسیم کردند که در این میان ماموریت فارس بر عهده شخصی به نام ویلهلم واسموس گذاشته شد. بی شک وی مشهورترین چهره در دستگاه رهبری تبلیغات ضد متفقین در ایران بود و بخاطر فعالیت هایش به لارنس آلمان شهرت یافت. در این مقاله عملکرد ها و فعالیت های وی را در فارس، اهداف و ابزار و میزان موفقیت و تاثیر گذاریش در تحریک و سازماندهی حرکت های ملی در این منطقه بر ضد نیروهای انگلیس را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

واژگان کلیدی: جنگ جهانی اول، روابط ایران و آلمان، فارس، انگلیسی ها، واسموس.

---

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز b.rezaei1366@gmail.com
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران

مقدمه:

هم زمان با شروع جنگ جهانی اول کشور در وضعیت بحرانی اقتصادی وسیاسی دست و پنجه نرم می کرد، مجلس سوم تازه افتتاح شده و مطبوعات و احزاب سیاسی فعالیت خود را آغاز کرده بودند. شرایط ایجاب می کرد که هرچه زودتر موضعی آشکار روشن در برابر جنگی که همسایگانش (روس ها در شمال- عثمانی در غرب و انگلیسی ها درهندوخلیج فارس) به نحوی با آن درگیر بودند، اتخاذ نماید.

با توجه به موقعیت خاص ایران، اتخاذ هرگونه سیاسی اعم از بیطرفی یا گرایش به یکی از دو سوی جنگ سخت دشوار می نمود آنچه به این دشواری می افزود دیدگاههای متفاوت و گاه متعارض جامعه سیاسی ایران در برابر جنگ بود.

آزادی خواهان و ملی گرایان مشروطه خواه بروز جنگ جهانی اول و درگیری روس و انگلیس -دشمنان دیرینه ی استقلال ایران- در آن را فرصتی اسثنایی برای آزادی و نجات میهن بشمار می آوردند. به طور کلی در میان طیف گسترده نخبگان سیاسی و فرهنگی کشور سه گرایش متمایز وجود داشت. الف) اقلیت تندرو خواستار اتحاد با قدرتهای مرکزی(متحدین) بودند. ب) گروه محافظه کار نفع مملکت را در اتخاذ موضعی انفعالی می دید تا از این طریق متحدین را همراهی سازد. ج) اعتدالیون که به اندازه تندرها از دخالت های روس و انگلیس برآشفته بودند. در انتخاب تاکتیک محتاطانه تر عمل می کردند و اعتقاد داشتند که دشمنی آشکار با متفقین، خطر استعمار کامل و تجزیه کشور را در پی خواهد داشت.(کاتوزیان،۱۳۷۷:۱۱۱)

در چنین وضعیت پیچیده ای که توازن قوای دولت متخاصم نوسان فراوان داشت، هواداران سیاست بیطرفی در اکثریت بودند و آن را معقولانه و منطقی تر از هر سیاستی دیکری می دانستند.

مستوفی الممالک وجیه المله نخستین رئیس الوزرای دوران احمد شاه پس از تاجگذاری، که از محبوبیت فراوانی در میان مردم و سیاسیون و احزاب برخوردار بود،تصمیم گرفت اعلام بیطرفی ایران را هرچه سریعتر به جهان اعلام نماید. او که ۱۸ روز پس از آغاز جنگ جهانی کابینه ی خویش را تشکیل داده بود. طی مشورت وتبادل

نظرهای طولانی با رجال سیاسی سرانجام در ۱۰ ابان ۱۲۹۳ خورشیدی /۱ نوامبر ۱۹۱۴م. فرمان بیطرفی را به امضای شاه رسانید.(مدنی،۱۳۸۲:۲۷۱)

کشورهای متحد و متفق هریک در ایران در پی اهداف خود بودند. استراتژی انگلیس و روسیه، تهاجم نبود بلکه حفظ شرایط موجود ودفاع از منافع استعماری خود بود، آن ها می کوشیدند با سیاست های مختلف با حفظ بی طرفی ایران مانع اتحاد این کشور با اتحاد ترک - آلمان شوند.

روس ها بدلیل گستردگی جبهه هایشان در اروپا و منافع فراوان در ایران خواهان ایران بیطرف بودند.

انگلستان منافع و امتیازات اقتصادی- سیاسی بزرگ در ایران داشت که در راس آن ها تاسیسات نفتی خوزستان قرار داشت. سیاست نظامی انگلستان در ایران، بر محور ناکام گذاشتن هرگونه تلاش مداخله آمیز متحدین برای نفوذ به افغانستان ودر نتیجه تهدید امنیت هندوستان از راه ایران، استوار بود.(ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۵۰-۵۱)

کارگزاران و نمایندگان سیاسی بریتانیا در ایران پشتیبانی خود را از سیاست بیطرفی ایران، نه به این دلیل که با سیاست های نظامی متفقین هماهنگی داشت بلکه در جهت متابعت از اوامر ملوکانه!! خواستار پاسداری از آن بودند!

استراتژی آلمان و متحدین در ایران جنگ جهانی اول؛

بر خلاف متفقین که درصدد ایمن نگه داشتن ایران و استفاده از امتیازات و منافع خود از صحنه ی نبرد بودند، آلمان و متحدانش نفع خود را در این می دیدند که با ایجاد درگیری نظامی در شرق به ویژه در مرز هندوستان- ایران و افغانستان قسمتی از نیروهای روس و بریتانیا را در این نواحی گرفتار سازند و از فشار موجود بر جبهه ی اصلی جنگ در اروپا بکاهند. استراتژی دیگر متحدین برای به جنگ کشیدن ایران که اهمیت فوق العاده و نقش تعیین کننده در سرنوشت جنگ داشت، دستیابی به چاههای نفت خوزستان و تصرف تاسیسات نفتی بود که منبع عظیم تامین سوخت بریتانیا بود.

اما ترکان عثمانی علی رغم هم سویی قدرتهای مرکزی و هماهنگی با استراتژی آنان و با حمایت آشکار آلمان،در نقاب مبارزات ضد استعماری وتا حدی عقیدتی(پان

اسلامیسم) الحاق بخشهایی از غرب و شمال کشورمان به خاک خود رادنبال می کردند.(Bosworth, 1983 :76)سرانجام ارتش عثمانی بر اساس استراتژی تدوین شده متحدین،تهاجم به سرزمین روسیه،خصوصا ماورای قفقاز را آغاز کردو در آذر ماه۱۹۱۴/۱۲۹۳م این در گیری ها را به داخل خاک ایران کشانیدوبا اشغال قسمتهایی از شمالغربی کشور آن را میدان رقابت ارتش خود با روس ها کرد.(Ibid:77) اعتراضات دولت ایران به نقض بی طرفی ایران توسط ترک ها ونیروهای روس نادیده گرفته شد.آذربایجان بارها بین روسها وعثمانی ها دست به دست شد.در نتیجه این درگیریها خسارات جانی و مالی فراوانی بر مردم این ناحیه وارد آمد.(بیات، ۱۳۶۹: ۶۸-۸۰)

چنانچه گفته شد با شروع جنگ نخبگان سیاسی و ملی گرایان ایرانی بخاطر سالها استثمار کشور توسط دو قدرت روس و انگلیس، شیفته برقراری رابطه با نیروی سوم وارد شده در سیاست ایران (آلمانها) شدند، کشوری که حفظ استقلال و احترام به امنیت کشورهای ضعیف را در برابر استعمارگران روس و انگلیس وظیفه ملی طرح کرده و سخت از آن پشتیبانی می کرد. ویلهلم لیتن یکی از کارگزاران آلمان که در سالهای جنگ جهانی اول در ایران خدمت می کرد، درباره تمایلات آلمان دوستی مردم ایران مینویسد: ایرانیان به قدری از روس و انگلیس سابقه تلخ داشتند که بدون هیچ تبلیغی از بدو امر طرفدار آلمان بودند.(لیتن،۱۳۶۸:۲۶۰)

بنابراین آلمان ها، استفاده از ایرانیانی که روس و انگلیس را دشمنان استقلال و پیشرفت کشور می دانستند. برای به شکست کشیدن سیاست های متفقین را در راس کار خود قرار داده وبا راه اندازی یک شبکه ی عظیم و گسترده جاسوسی و تبلیغی ،شامل ماموران و عوامل کار کشته سیاسی و نظامی فعالیت خود را در ایران آغازکردند.

اعزام هیئت های مختلف آلمانی به ایران

بعد از شروع جنگ جهانی اول و بعد از اتحاد آلمان ها و عثمانی؛ وزیر جنگ عثمانی انورپاشا به دولت آلمان پیشنهاد می کند که برای ایجاد شورش در افغانستان(به خطرانداختن هنوستان شریان اقتصادی بریتانیا) هیئتی از راه ایران به اغانستان فرستاده شود و از آلمان تقاضا می کند چند افسر آلمانی برای شرکت در این هیئت

اعزام شود. این پیشنهاد مورد موافقت دولت آلمان قرار گرفت وهیاتی را برای تحقق آن به عثمانی روانه کردند، ولی بعداً عثمانی ها به دلایلی از شرکت در آن هیئت مشترک منصرف می شوند. این امر موجب می شود که آلمانیها به طور مستقل هیاتی را به ایران و افغانستان اعزام کنند. برای تهیه ی مقدمات این ماموریت گروههایی قبلاً به ایران فرستاده می شود این گروهها برای استفاده از مصونیت دیپلماتیک تحت عنوان کنسول به دولت ایران معرفی می شوند. بعد از اعزام این گروهها به ایران عده ای از این کنسولها در ایران باقی می مانند و فعالیت خود را تا پایان جنگ در ایران ادامه می دهند و عده ای دیگر هم همراه نیدرمایر به افغانستان می روند.

در آغاز براساس نقشه های آلمان فعالیت در افغانستان به دلیل مشرف بودنش بر هند و ارتش قدرتمندش که تصور می شد حدود۲۰ تا ۹۰ هزار نفر را شامل گردد و نیز به علت فقدان تنگناهای سیاسی در اولویت قرار داشت. اما این موضوع با تقدم یافتن ایران تغییر یافت. آلمانها بزودی دریافتند ایران مناسب ترین میدان برای فعالیت شبکه ی جاسوسی شان علیه متفقین خواهد بود. زیرا در حد فاصل حوزه های مختلفی از جمله خلیج فارس، هند و افغانستان، عثمانی و روسیه قرار داشت، هیئت ها مختلفی به سرپرستی اشخاصی همچون واسموس و وسترو،نیدرمایر، زوگمایر، دکتر واسل، نادلنی و زومرو...در پوشش دیپلماتیک وارد ایران شدند.این ها مجموعه هدایتگر حرکت های سازماندهی شده سیاسی و دیپلماتیک نظیر مهاجرت،تشکیل دولت ملی و روابط با آلمان مسول تحریک و بسیج سیاسی مردم و سران ایلات و عشایر جهت آشوب و شورش های گسترده بر ضد متفیقین بودند.

واسموس در راه جنوب؛

برجسته ترین و شناخته ترین چهره ی آلمانی در ایران در خلال جنگ جهانی اول بی شک **"ویلهلم واسموس"** بود.وی به خاطر فعالیت های شگفت انگیزش در جنوب ایران به "لارنس آلمانی" ملقب شده است.واسموس در ابتدا از اعضای هیئت نیدرمایر بود. که به پیشنهاد سفیر آلمان در عثمانی تصمیم گرفته شد ریاست گروه اعزامی به افغانستان را بر عهده بگیرد. ولی به دلایل مشکلاتی که در عثمانی برای وی پیش آمد

(اختلاف با هیأت عثمانی وعدم پذیرش وی از سوی همکاران آلمانی اش به عنوان رییس گروه) تصمیم به جدائی از گروه اعزامی به افغانستان شد. وی دریافته بود که روحیه اش برای فعالیت در یک چهارچوبه ی مشخص مناسب و سازگار نیست. (داگوبرت فن میکوش،۱۳۷۵:۶۹)

واسموس در استانبول با چند هندی برخورد نمود که قصد داشتند با لباس مبدل به مناطق تحت نفوذ انگلیس از جمله بوشهر وارد شده و هندی های تحت امر انگلیسی ها را به شورش وادار کنند. همین برخورد باعث شد که وی نیز به فکر چنین اقدامی بیافتد.(همان،۳۰)

واسموس قبل از جنگ جهانی در سمت کنسول آلمان در بوشهر فعالیت می کرد وبا شناختی که از اوضاع سیاسی و اجتماعی جنوب ایران داشت.به میزان نفوذ ومنافع انگلیسی ها در این منطقه و تمایلات وطن پرستانه وضدانگلیسی مردم این منطقه واقف بود.وی قبل از جنگ با بسیاری از بزرگان محلی وسران ایلات مخالف انگلستان تماس های محرمانه ودوستانه برقرار کرده بود.اینک به امید آنکه در سرزمین جنوب ایران بتواند دربرابر نیروهای متفقین موفقیت هایی بدست آورد از گروه اعزامی به افغانستان جدا شد.(نیدرمایر،۱۳۶۳:۳۰) بنابراین در ربیع الاول ۱۳۳۳ه.ق/ ژانویه ۱۹۱۵ م بغداد را به سوی ایران ترک کرد که تا تحت عنوان کنسول آلمان در شیراز به آن منطقه رفته و با حاکم و عشایر منطقه همکاری کند.

وی به همراه اریک بونشتورف مدیر شعبه کارخانه ی ونکهاوس در بغداد و دکتر لندرز و سه نفر هندی عازم ایران شد و علاوه بامقداری زیادی پول،سلاح و اوراق تبلیغاتی نیز به همراه داشت که قرار بود مخفیانه به دست نیروهای هندی مقیم بوشهر برساند.وی قصد داشت از ناحیه کوت العماره به وارد ایران شده واز آنجا عازم برازجان شود.(همان ۷۱-۷۲)

وی از ناحیه کوت العماره وارد سرزمین پشتکوه لرستان شد. در دیداری که با والی آن جا داشت مورد استقبال وی قرار گرفت، والی قول داد به شرط تامین اسلحه و پول برای عملیات بر ضد نیروهای انگلیسی با نیروهای آلمانی همکاری کند.واسموس و همراهانش پس از سفری ده روزه وارد دزفول شدند. در همین زمان خبر اعلام جهاد عثمانی ها بر

ضد نیروهای متفقین در منطقه پخش شد.(داگوبرت فن میکوش، ۱۳۷۵: ۷۷-۷۴)
واسموس و همراهانش در ادامه ی مسیر به شهر شوشتر وارد شده و با سردار جنگ بختیاری که از طرف بریتانیا مسئول حفاظت تاسیسات شرکت نفت بود، ملاقات نمودند. در شوشتر اعراب آن جا را به پذیرفتن اعلام جهاد عثمانی ها تشویق کرد. سپس بونشتورف را برای گزارش اقدامات انجام گرفته و بسیج نیروهای دیگر به بغداد فرستاد و خود از آنجا عازم بهبهان شد تا با دکتر لیسته مان آلمانی ارتباط برقرار کند. (Gehrke,1960:77)

واسموس بعد از ورود به بهبهان مورد استقبال گرم مردم و حاکم قرار گرفت. ولی از لیسته مان خبری دریافت نکرد بنابراین سعی کرد با رفتن به برازجان خود را به بوشهر نزدیک تر کند. در همین حین سرپرسی کاکس مشاور سیاسی بریتانیا در بین النهرین و خلیج فارس که شناخت قبلی نیز از واسموس داشت، به سروان نوئل معاون کنسول انگلیس در بوشهر دستور داد وی را بازداشت نماید.(Ibid77-78)

واسموس در بهبهان با شیخ محمدعلی مجتهد ملاقات نمود و شیخ او را نصیحت کرد تا از راه بندر ریگ و شبانکاره به برازجان نرود. زیرا طایفه حیات داوودی ساکن آنجا با بریتانیا رابطه داشتند. از سوی دیگر یکی از بازرگانان بهبهان خبر عزیمت واسموس را به کالکس اطلاع داد. سروان نویل وآقای چیک(معاون کنسولگری بوشهر)، حیدرخان حیات داوودی(خان طایفه) را تشویق به دستگیری و تحویل واسموس به نیروهای انگلیسی کردند. واسموس و همراهانش توسط برادر حیدرخان دستگیر شدند ولی واسموس موفق شد شبانه فرار کند، ولی دکتر لندرز و همراهانش به نیروهای انگلیسی تحویل داده شدند. (کریتوفر سایکس، بی تا:۵۸)

این حمله واسموس را خشمگین کردو باعث شد که تصمیم به انتقام از نیروهای انگلیسی بگیرد وی پس از فرار از دست افراد حیدر خان وارد منطقه شبانکار شد ومحمد علی خان شبانکاره پسر ارشد خان شبانکاره با دادن یک اسب و دو سوار مسلح وی را روانه ی برازجان کرده وی درآنجا با حمایت های مردم و روحانیون توانست از تعقیب و خطر دستگیری توسط سروان نوئل در امان بماند.(داگوبرت فن منگوش،۱۳۷۴: ۱۰۴-۱۰۲) در آنجا خواستار آزادی دکتر لندرز وتحویل دادن تجهیزات گروه خود شد. تلاش

های وی برای آزادی همراهانش با استمداد از والی فارسی و سفارت آلمان و ایران به نتیجه نرسید بدین ترتیب وی تصمیم گرفت با همان شیوه انگلیسی ها با آن ها مقابله کند.(Gehrke,1960:124-127)

واسموس از برازجان به شیراز شدرفت ودر یکی از باغ های بیرون شهر شیراز خانه ای را به عنوان کنسولگری آلمان انتخاب نمود و آن جا را محل امن فعالیت های سری خود کرد. در آن جا شروع به چاپ و پخش اعلامیه هایی کرد تا مردم را به شورش وا دارد مضمون این اعلامیه ها درمذمت وتنفر از انگلستان و تشریح جنایات آنها در سراسر جهان مخصوصا هند و تشویق مردم به دوستی با آلمان که جز صلاح ملت ها،استقلال وحاکمیت ملی آنها وجنگ و خصومت با بریتانیا تا اضمحلال کامل آن نمی اندیشد؛را شامل می شد. وی در این فکر بود یا به تسلط انگلیسی ها در شیراز پایان دهد. یا اینکه به بوشهر حمله نماید وی در این راه برای رسیدن به اهدافش به کمک والی فارس سران عشایر، ژاندارمری، رجال ملی و مذهبی امیدوار بود.(Ibid:124)

عملیات در بوشهر:

واسموس از اقدمات قانونی برای آزادسازی همراهان خود نا امید شد وتصمیم گرفت که بر ضد نیروهای انگلیسی مستقر در فارس اقداماتی انجام دهد،در همین هنگام نیروهای انگلیسی تحرکات نظامی خود در بوشهر افزایش داده و به ساختن استحکاماتی در اطراف بوشهر مشغول شدند.

در این بین خان های نواحی ساحلی هم چون شیخ حسین چاه کوتاهی و زائر خضر خان تنگستانی با نگارش نامه ای به واسموس برای عملیات بر ضد نیروهای انگلیسی از وی استمدادو اعلام آمادگی کردند حاضرند با حمایت وی بر ضد نیروهای انگلیسی وارد عمل شوند.(داگوبرت فن میکوش،۱۳۷۵:۱۴۶)

واسموس برای مذاکره با خان ها به اهرم رفت و طی مذاکراتی با دو خان مذکور و رئیس علی دلواری، آن ها را متقاعد کرد که حمله به بوشهر موفقیت آمیز خواهد بود و مقداری پول و سلاح هایی که در شیراز خریداری کرده بود را در اختیار آن ها قرار داده و قول مساعدت های بعدی را داد.واسموس برای حمله به بوشهر با سفارت آلمان تماس گرفت

ولی سفارت نسبت به شکست عملیات به علت نبودن نیروی کافی به واسموس اخطار کرد.(Gehrke,1960 :119)

تحریکات واسموس در جنوب از دید ماموران انگلیسی پنهان نماند و موجبات نگرانی آن ها را فراهم آورده، مخبر السلطنه والی فارس از وزارت داخله خواست که با فشار به سفارت آلمان در تهران بر واسموس فشار آورده تا از این فعالیت ها دست بکشد.سفارت آلمان نیز به دولت ایران قول داد که واسموس را احضار نماید پرنس رویس سر کنسول سفارت آلمان در تهران به واسموس اطلاع می دهد که دولت ایران از فعالیت های تحریک آمیز او نگران است،هم چنین مقامات انگلیسی از اقدامات وی آگاه شده و نماینده ی بریتانیا در بوشهر دولت ایران را تحت فشار قرار داده تا جلوی اقدامات واسموس گرفته شود.(جیمز مابرلی،۱۰۹:۱۳۶۹)

فشارهای دولت ایران و به تبع آن مخبر السلطنه والی فارس باعث نشد که واسموس از نقشه های خود عقب نشینی بکند و بازگشت خود به شیراز را به مشروط به آزادی آلمانی های دستگیر شده در ایران کرد در ۱۵ ژوئن ۱۹۱۵ پرنس رویس طی تلگرافی از او خواست یا به عنوان کنسول به شیراز بازگردد، از مقام کنونی خود کناره بگیرد و به کار خود در منطقه ی جنوب ادامه دهد . واسموس راه دوم را انتخاب کرد واز رویس خواست تا کناره گیری او را به دولت ایران اطلاع دهد.(باست، ۴۲:۱۳۷۵)

از طرف دیگر با حضور واسموس؛ میرزا محمد خان غضنفرالسلطنه ، خان براز جان و با شرکت شیخ حسین چاه کوتاهی رئیس علی دلواری و زائر حسین خان اهرمی اتحادی از خان های محلی بر ضد انگلیسی ها تشکیل دادند. آن ها تهدید کردند که به بوشهر حمله خواهندکرد(بیات، ۳۵:۱۳۷۳)

با استعفای واسموس از کنسولگری فارس، سفارت آلمان وی را معزول و وسترو مترجم سفارت را به جای او منصوب کرد و از دولت ایران خواست که وی را تحت الحفظ به شیراز آورد و سپس به تهران فرستاده شود.(همان،۱۳۲) البته این تصمیم دولت ایران هرگز عملی نبود. زیرا دستگیری واسموس فقط از طریق ژندارمری برازجان امکان داشت و ژندارم ها همه با واسموس دوست بودند.واسموس تغییر اوضاع را به خان های متحد خود اطلاع داد ولی انها آمادگی لازم را جهن عملیات بر ضد انگلیسیها را داشتند،

واسموس در محلی به نام گورک مستقر شد.واز طریق تامین بخشی ازسلاح ومهمات استفاده از اطلاعات جاسوسی وشیوه جنگ چریکی را در اختیار آنان نهاد.

بدین ترتیب واسموس موقعیت خود را استحکام بخشید بدستور وی اخطاری از سوی شیخ حسین چاه کوتاهی و زائر حضرخان خطاب به فرمانده نیروی انگلیسی در بوشهر صادر شد که از آن ها خواسته شده بود فوراً زندانیان آلمانی را آزاد و بوشهر را تخلیه کنند در غیر این صورت بوشهر مورد حمله قرار خواهد گرفت.انگلیسیها جوابی به اعلامیه خانها ندادند،بلکه به استحکامات خود افزودند.(داگوبرت فن میکوش،۱۳۷۵: ۱۵۸-۱۶۰)

در شب۱۲ ژوئیه ۱۹۱۵ عملیات آغاز شد.با اینکه بدلیل ناهماهنگی خان ها تیری شلیک شد و شیخ حسین خان مجروح شد وبقیه هم از ادامه عملیات منصرف شدند.ولی گروهی از نیروهای رئیس علی دلواری با حمله به گروهی از سواران انگلیسی که در آن نزدیکی حضور داشتند حمله کرده و چند افسر انگلیسی ازجمله سرگرد الیفانت(Oliphant) کنسول سابق بریتانیا در اهواز وعده ای هندی را به قتل رسانند.(ارباب، ۲۱۸:۱۳۸۳)

نیروهای انگلیسی هم با توجه به مواضع ضد انگلیسی مردم و دولت ایران و حادثه بوجود آمده در ۲۶ رمضان ۱۸/۱۳۳۳اوت ۱۹۱۵طی یک حمله نظامی بوشهر را اشغال کردندو با تصرف کلیه ادارات دولتی پرچم ایران را از فراز فرمانداری پایین کشیده وپرچم انگلستان راجایگزین آن کردند.رفت وآمد در شهر را تحت کنترل گرفته وعلاوه بر آن حاکم بوشهر موقر الدوله و۱۴ نفر دیگر از آزادیخواهان را به هندوستان تبعید کردند.(رکن زاده آدمیت، ۴۸:۱۳۴۱)در ادامه انگلیسی ها با تدابیری به محاصره ی اقتصادی برازجان دست زدند ودرآمد تلگرافخانه بوشهر مصادره وکلیه اموال تنگستانیها در گمرک بوشهر وبحرین توقیف و کلیه ی حساب های بانکی سران تنگستانی در شعبه بانک شاهنشاهی بوشهر مسدود شد.(یاحسینی،۱۴۸:۱۳۷۶)

بعد از این واسموس به رویس تلگراف کرد وبرای تصرف بوشهر تقاضای فشنگ ومهمات کرد،در این حین واسموس به شیراز رفت و امور کنسولی شیراز را با جانشینش وسترو واگذار کرد، سفارت آلمان در تهران به واسموس اطلاع داد برای عملیات باید منتظر

بازگشایی راه بالکان بماند. با این حال واسموس توانست با کمک نیروهای ژاندارمری مقداری سلاح و تجهیزات وچند توپ تدارک ببیند.(داگوبرت فن میکوش،۱۳۷۵:۱۷۳)
برقراری ارتباط خبری برای واسموس اهمیت خاصی داشت، زیرا او فقط از این راه می توانست اخبار جنگی را که برای فعالیت های تبلیغاتی او بسیار مهم بود دریافت کند پس از انصراف واسموس ازمقام کنسولی تلگرافهای او در برازجان پذیرفته نمی شد وی در هنگام توقف در شیراز از راه دادن رشوه توانست ارتباط با برازجان را دوباره بگشاید و پس از آن باوسترو و از طریق او با تهران ارتباط داشت.
از طرف دیگر در شیراز واسموس متوجه شد که چهار کشتی جنگی دلوار را زیر آتش گرفتند و هم زمان با آن، سربازان هندی در منطقه پیاده شدند. واسموس با آگاهی از این اخبار سریعاً به سوی تنگستان حرکت نمود.در نتیجه جنگ و گریز وتعقیب وتهاجم علیه یکدیگر شدت گرفت ونیروهای انگلیسی در سراسر بوشهر خندق وحصاری از سیم خاردار کشیدند ویازده پست نظامی برای مقابله با تنگستانی ها در اطراف آن برقرار نمودند(ملایی توانی،۱۳۷۸:۱۱۵).با توجه به توان طرفین آشکار بود که جنگ طرف پیروزی نخواهد داشت،بخشی از قوای چند هزار نفری انگلیس که میتوانست در جبهه های بین النهرین بجنگد در این نواحی سرگرم شد یا به تحلیل رفت ویا به هر صورت از ادامه عملیات باز ماند وخسارات اقتصادی زیادی بر بریتانیا وارد آمد واین درست همان چیزی بود که واسموس در پی آن بود.هر چند این تلاش ها تنها ساخته وپرداخته وی نبود ولی بی شک در ایجاد آنها نقش حسای داشت.

فعالیت ها و اقدامات واسموس و وسترو در شیراز؛

در اثنای درگیری ها در بوشهر وجنوب ایران همواره چهار(۴)فروند کشتی انگلیس به همراه تعداد زیادی از نظامیان سر تا سر بحر عمان را می پیمودند تا از حمل اسلحه برای واسموس ویارانش جلوگیری نمایند.(رکن زاده آدمیت ۱۳۴۱:۵۱)
از طرف دیگر سفارت انگلیس مقدمات برکناری مخبر السلطنه را درشیراز فراهم کردند. مخبر السلطنه در مورد اقدامات انگلیسی ها بر ضد خودش می نویسد: چون وی در برلن

درس خواند او را طرفدار آلمان می دانندوهمین باعث عزل وی از والیگری شیراز شد.(مهدیقلی هدایت۱۳۶۳:۲۷۱)

با عزل مخبر السلطنه از شیراز دریابیگی به حکومت بنادر منصوب و سرانجام در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۵ وارد بوشهر شد وحکومت آن را از سوی دولت ایران به عهده گرفت ولی اوضاع تغییری نکرد و امور مانند قبل براساس میل انگلیسی ها در جریان بود،پس از تصرف بوشهر بوسیله نیروهای انگلیسی آلمانی ها و طرفدارن آن ها بر شدت تبلیغات خود افزودند.

اوضاع در شیراز بر ضد بریتانیا به سرعت تغییر یافت و شدت گرفت و گروههای مردمی بر علیه انگلیسی ها بسیج شده و به تعلیم آموزش های نظامی مشغول شدند.هر روز نامه های تهدید کننده توسط مجاهدان به کنسولگری شیراز فرستاده می شد. به طوری که اوکانر کنسول انگلیس در شیراز معتقد بود کنسول آلمان در شیراز عده ای را برای ترور اتباع انگلیسی اجیر کرده است.وی در نامه ای به مقامات دولتی ایران،ضمن تذکر در مورد تحریکات طرفدارن آلمان خواستار بی طرفی ایران در جنگ شد وی با توجه به وخامت اوضاع، مسولیت جان خود را به عهده ژندارمری واگذار کرد و فرمانده ی ژندارمری را به بازیچه ای در دست آلمانی هاو مسول اصلی تحرکات ضد انگلیسی دانست.(اوکانر ۱۳۷۶:۱۰۸)

برای همین تدابیری اندیشید تا راههای ورود پول را برای ژاندارمری مسدود نماید از طرف دیگر اهالی فارس نیز که مایل به ادامه ی کار ژاندارمری بودند با اقداماتی سعی کردند تا از نظر مالی به ژاندارمری کمک نمایند. روزنامه ی جام جم در این مورد می نویسد: حاکم فارس در جلسه ای با حضور مردم از آن ها خواست که چون بودجه مملکتی توانایی پرداخت حقوق ژاندارمری را ندارد هرکس به عنوان اعانه مبلغی به قدر استطاعت خود بپردازد. تجار و ملاکین شیراز هم به دولت پیشنهاد کردند که ثلث مالیات آن ها جهت پرداخت حقوق عقب افتاده ژاندارمری منظور شود.(ارباب، ۲۲۴:۱۳۸۳)

فشارهای اوکانر نتیجه ی عکس داد وغلامعلی نواب معاون وی مورد سوی قصد قرار گرفت وکشته شد. وسترودر شیراز کمیته ی حافظین استقلال راتشکیل دادکه فقط

افراد قابل اطمینان در آن پذیرفته میشدن وبا متحد شدن با علما وبازرگانان واعضای حزب دمکرات واقشار مختلف مردم برای رهایی ایران از اشغال بیگانگان یکدل شدند.ضیا الدین واعظ در دروازه باغشاه و مسجد نو،بر ضد اقدامات انگلیسیها علنا سخنرانی ومردم را به جهاد دعوت کرد،در همین حال شایعاتی در شیراز دهان به دهان پیچید که قوام الملک ۱۳۵ هزار تومان از اوکانر پول دریافت کرده و۴۰۰هزار نفر آماده کرده که در شیراز به نفع انگلیسی ها اقداماتی انجام دهد، بعد از کنار زدن مخبر السلطنه از ایالت فارس اوکانر تصمیم گرفت به اتفاق قوام الملک رییس ایلات خمسه با فعالیت آلمانی ها مقابله نماید،قوام الملک با عده ای از افراد ایل خود به شیراز آمد ودر اطراف قصر آینه مستقر شدند،ولی موقعیت وی چندان استوار نبود.زیرا نیروهای ژاندارمری کنترل شهر را در دست داشتند.اوکانر تصمیم داشت عملیات را آغاز کرده و با دستگیری آلمانی ها و هوادارانشان،ژاندارمری را از نیروهای میهن پرست پاکسازی کند وبر شیراز مسلط شود.(همان،۲۲۴-۲۲۷)

وسترو که خود نمیتوانست بنابر مقتضیات کنسولی عملا کاری انجام دهد به واسموس اطلاع داد که بهمراه عده ای از افراد شیخ حسین به شیراز بیاید.واسموس به دلیل اوضاع خاص بوشهر حاضر نبود تنگستان را ترک کند ،شیخ حسین را تشویق نمود تا به ناصر دیوان کازرونی دستور دهد صد نفر از افرادش را برای کمک به شیراز روانه کند.پس از این وسترو تصمیم گرفت به کمک کمیته حافظین استقلال ونیروهای ژاندارمری نقشه خود را بر ضد انگلیسی ها اجرا کند.

در روز دوم محرم ۱۰/۱۳۳۴ نوامبر ۱۹۱۵ کمیته ی حافظین استقلال ایران کنسولگری انگلیس در فارس را با نیروهای ژاندارمری به محاصره در آورده و طی التیماتومی ۳۰ دقیقه به اوکانر وقت دادند که یا تسلیم شود یا کنسولگری و خانه های اتباع به توپ بسته خواهند شد. اوکانر شرایط را پذیرفت.هم چنین به دستور وسترو کلیه ی راهها ی اصلی منتهی به شهر و اماکن مهم تحت نظارت قرار گرفته بود و اطراف کنسولگری و سایرنقاط حساس محاصره شده بود تا از کمک احتمالی قوام جلوگیری شود.(اوکانر، ۱۳۷۶: ۱۱۶-۱۲۰)

فرمانده جنگ ژاندارمری شیراز در دست ماژور علی قلی خان پسیان بود وبه دستور وی کنسول گری انگلستان و بانک شاهنشاهی و اداره ی تلگراف هند و اروپا و کنسول و اتباع بریتانیایی مقیم شیراز همگی توقیف شدند وادارات دولتی به تصرف نیروهای ژاندارمری درآمدند. پس از دستگیری اتباع انگلیسی در شیراز آزادیخواهان در شیراز به زایر خضرخان پیغام دادند که به احترام او و به تلافی اقدامات انگلیسی ها در بوشهر تصمیم گرفته اند که اسرای انگلیسی را در اهرم زندانی کنند.واسموس به کازرون رفت وناصر دیوان رابه شورش برعلیه انگلیسیها دعوت کرد.همچنین از وی خواست هنگام عبور اسرا از کازرون برنامه ای تدارک ببیند تا مردم با ابراز شعف وشادمانی از اسارت نیروهای انگلیسی بر عمل انقلابی آزادیخواهان شیراز صحه گذاشته باشند. البته در تمام طول راه ایرانی ها از این پیشاند ابراز مسرت وشادمانی می کردند.مجاهدین اسرای زن را تحت الحفظ به بوشهر نزد انگلیسی ها فرستادند واسرای مرد را در اهرم زندانی کردند(کریستوفر سایکس، ۱۳۴۸: ۱۱۸-۱۱۹)

پس از کشمکش ها ومذاکرات فراوان بین نیروهای ژاندارمری و حافظین استقلال از یک سو وقوام از سوی دیگر وبه بن بست رسیدن مذاکرات وسترو به قوام پیغام داد یا با دمکراتها همراه شود یا با وی به مانند یک دشمن رفتار خواهد شد، وقتی قوام داشت مقدمات مقاومت را فراهم می کرد،وسترو نیروهای ژاندارمری را به حمله به مواضع وی تحریک کرد.

در ۱۲ صفر ۱۳۳۴ درگیری آغاز شد و پس از ۱۲ روز درگیری قوام به جهرم گریخت، سلطان مسعود خان فرماند هنگ ژاندارمری اموال به جا مانده از قوام را فروخت وپول آن را به معارف فارس اختصاص داد.(رکن زاده آدمیت، ۱۳۴۹: ۲۲۹-۲۲۷)

قوام از جهرم به بوشهر رفت ودر جمادی الاول ۱۳۳۴ق با سرپرسی کاکس دیدار کرد،کاکس مبلغ قابل توجهی پول،چهار عراده توپ،چهار مسلسل،۵۵۰ تفنگ ومقدار زیادی فشنگ در اختیار او قرار داد.(جیمز مابرلی، ۱۳۳۹:۲۰۱)

در ربیع الاول وسترو به کرمانشاه رفت تا مقدمات کمک های مالی و نظامی به شیراز را تدارک ببیند و در غیبت وی افسران ژندارمری و جانشینان وسترو در شیراز از قوام غافل شدند. چندی نگذشت که بین نیروهای ژاندارمری وکمیته حافظین اختلاف افتاد،

همچنین اعلامیه کمیته حافظین استقلال که مردم را مجبور می ساخت چاپ کمیته را قبول نمایند باعث نارضایتی اهالی شد.(اخگر،۱۳۶۶:۲۰۳)

قو.ام از این فرصت استفاده کرد و اردوهای ژاندارمری رایکی پس از دیگری شکست داد، با تفوق نیروهای قوام الملک به شیراز نیروهای ژاندارمری و کمیته ی حافظین استقلال از هم پاشید و بسیاری از آن ها کشته و دستگیر شدند،(رکن زاده آدمیت،۱۳۴۹:۲۵۰) در اوائل ماه مه ۱۹۱۶ م فرمانفرما به عنوان حاکم فارس تعیین شدودولت تا زمان رسیدن او به شیراز از قوام الملک را مسول اداره ی شیراز کرد. (جیمز مابرلی، ۲۳۰:۱۳۶۹)

سقوط شیراز و ادامه فعالیت واسموس در جنوب؛

با سقوط شیراز واسموس از اوضاع نگران شد ولی خان های منطقه ی ساحلی همه طرفدار وی بودند وی امید داشت که با تبادل زندانیان انگلیسی با اسرای آلمانی و ایرانی در بند انگلیسی ها و رفع تحریم ها بر ضد خان های ساحلی دوباره جنگی را بر ضد نیروهای انگلیسی تدارک ببیند،واسموس ترتیبی داد تا که در چغادک و گورک سنگرهایی ساخته شد وگروههای دیدبانی نیز به مشیله اعزام کرد واسموس امید داشت تا کمکهای جدیدی از اروپا فرا برسد . از طرف دیگر خانهای تنگستانی برای آزادی اسرای انگلیسی که در اهرم بودند شرایطی اعلام شد. این شرایط عبارت بودند از : آزادی تمام آلمانی ها و ایرانیانی که در ایران توسط نیروهای انگلیسی بازداشت شده بودند و رفع توقیف از نقدینه های خان در بوشهر و احضار نیروهای انگلیسی از بوشهر؛ (همان،۱۶۹)

ولی نیروهای انگلیسی برای اعمال فشار بر تنگستانیها در ۲۷ اوریل ۱۹۱۷ / جمادی الثانی ۱۳۳۴ روستای چغاوک را ویران کردند،محاصره ی اقتصادی تنگستان نیز بر مردم فشار فراوانی آورد وقتی گرسنگی و قحطی به نهایت درجه رسید واسموس از خوانین ساحلی خواست که با انگلیسی ها مذاکره کنند. (داگوبرت فن میکوش۱۳۷۵: ۲۶۱-۲۶۲)

در شوال ۱۳۳۴ مذاکرات برای آزادی زندانیان انگلیسی آغاز شد.واسموس خیلی تلاش کرد که در قبال آزادی زندانیان انگلیسی آلمانیهایی که به دست نیروهای انگلیسی در اوایل جنگ در بوشهر دستگیر بودند آزاد شوند.،ولی این شرط در شرایط پیشنهادی خان ها ذکر نشد!

شرایط اصلاحی خان ها بدین صورت ارایه شد : ۱- آزادی ۱۶ نفر از اسرای ایرانی ۲- استرداد پول و بارهای خان ها که در بوشهر ضبط شده بود ۳- تضمین بازگشایی راه شیراز - برازجان - بوشهر.(مابرلی،۱۳۶۹:۲۳۴)

پس از توافق نامه خان ها با مقامات انگلیسی در ۱۰ اوت ۱۹۱۶/ شوال ۱۳۳۴ زندانیان انگلیسی آزاد شدند و خان ها اطمینان دادند که به درگیری برضد انگلیسی ها خاتمه دهند. واسموس از این امر ناراحت شد و تصمیم گرفت برای همیشه جنوب را ترک و به بغداد برود. او سفر خود را آغاز نمود ولی در راه مورد حمله راهزنان قرار گرفت و به شدت مجروح شد. و بوسیله تنگستانیها برای استراحت و بهبودی به اهرم برگردانده شد.(داگوبرت فن میکوش،۱۳۷۵:۲۵۹)

در این هنگام پیشروی انگلیسی ها و ورود نیروهای سایکس به شیراز موجب شد که اهالی جنوب مطمئن شوند که هدف انگلیس ها تسلط بر ایران است.

در سپتامبر ۱۹۱۸/ذی الحجه ۱۳۳۶، مقامات انگلیسی تصمیم گرفتند به منظور باز شدن جاده بوشهر - شیراز که برای تسلط بر جنوب اهمیت داشت عملیاتی انجام دهند. انگلیسی ها در مذاکره با خان های محلی به آن ها گفتند که اگر اجازه دهند یک خط آهن سبک از سرزمین آن ها عبور نمایند آن ها سرکوب نخواهند شد. ژنرال داگلاس فرمانده ی نیروهای بوشهر گزارش داد در ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۸ دولت ایران موافقت نمود که راه آهن ساخته شود ودستوراتی را به ماموران دولتی برای همکاری با نیروهای انگلیسی اعلام نمود و.لی این دستورات در بین ایلات هیچ تاثیری نداشت زیرا ایلات تحت کنترل دولت مرکزی نبودند و سه تن از روسای مهم تنگستان چاه کوتاه و برازجان اولتیماتومی فرستادند و اعلام نمودند که درمورد تعمیر تلگراف اجازه خواهند داد ولی تا آخرین قطره ی خون با احداث را آهن مبارزه خواهند نمود.(ارباب،۱۳۸۳:۲۵۹)

از نظر خان ها این اقدام انگلیسی ها نقص موافقتنامه ای بود که هنگام مبادله اسراء امضاء شده بود وآنها تصمیم گرفتن از وطن خود دفاع کنند در اواخر نوامبر ۱۹۱۶/محرم ۱۳۳۵ جراحات واسموس بهبود پیدا کرد،ودر این راه از واسموس کمک خواستند.

واسموس در اهرم اتحادی چهارگانه بین سران ایلات یعنی شیخ حسن، زائر خضر خان، غضنفر السلطنه وناصر دیوان کازرونی بر قرار کرد.(داگوبرت فن میکوش۱۳۷۵،۲۸۰-۲۸۲)

آن ها در مواضع قبلی خود در اطراف مشیله ودر مسیر بوشهر مستقر شدند. شیخ حسین خان در چغادک و زائر خضر خان در گورک سنگر گرفتند،حاکم بوشهر با ارسال نامه هایی به آن ها متذکر شد که مقاومت بیهوده است و از آن ها خواسته شد چغاوک را ترک گویند در ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۸/ نیروهای انگلیسی با حمله به مواضع آن ها موفق به شکست آن ها شدند آن ها بعد از مدتی وارد مثیله و اهرم شدند ولی زایر خضر خان و واسموس فرار کرده بودند در ۲۰ اکتبر غضنفرالسلطنه تسلیم شد و اجازه یافت که نیروهای انگلیسی را به برازجان راهنمایی کند، او به وعده ی خود عمل نمود ولی به تحریک هوادارنش فرار کرد ودر کوهستان های اطراف پناه گرفت زائر خضر خان نیز در نوامبر ۱۹۱۸ با مقامات انگلیسی وارد مذاکره شد اما پیشنهادهای آن ها را نپذیرفت و بدین ترتیب خان جدیدی به ریاست آن منطقه تعیین شد. ناصردیوان کازرونی و خانواده اش نیز از کازرون فرار کردند ودر شیراز تحت الحفظ قرار داشتند تا این که پس از خروج انگلیسی ها به کازرون بازگشتند.(سفیری۱۳۶۴: ۲۶۷-۸)

واسموس نیز پس از خروج از اهرم قرار گاه خود را در دهکده ی طلحه قرار داده بود وبا دوستش اورتل در یک برج قدیمی زندگی می کرد. در نوامبر ۱۹۱۸/صفر ۱۳۳۶ واسموس از سوی فرمانده نیروهای انگلیسی در بوشهر نامه ای دریافت نمود که به او خبر داد شده بود که جنگ خاتمه یافته و از وی خواسته شده بود با دوستش اورتل یک هفته فرصت دارند که خود را به اولین پادگان انگلیسی معرفی نماید در صورت خوداری از این کار در هنگام دستگیری با آنان به عنوان اسیر جنگی رفتار خواهد شد. واسموس واورتل اعلام داشتند که از دولت آلمان فرمانی دریافت نکرده اند و تسلیم نیروهای انگلیسی نخواهند شد،فرمانده ی پادگان بوشهر پس از جوابیه ی واسموس تصمیم به

بازداشت وی کرد. (کریستوفرسایکس،بی جا: ۲۰۶) واسموس و دوستش اور تل در لباس دو فرد انگلیسی و روس تصمیم گرفتند خود را به تهران برسانند آن ها در فوریه ۱۹۱۹/جمادی الاول ۱۳۲۷ راهی تهران شدند.

آنها در ۲۵ مارس توسط نیروهای ژاندارمری در قم دستگیر شده و به تهران فرستاده شدند در تهران سفارت اسپانیا حافظ منافع آلمان بود وکاردار سفارت آلمان به دولت ایران اصرار کرد که زندانیان تحویل سفارت آلمان شوند، تا آنها را به وطنشان باز گردانند ولی به علت سابقه فرار واسموس، کاکس وزیر مختار بریتانیا در ایران مخالف این امر بود سرانجام پس از مذاکرات زیادی که بین مقامات انگلیسی و نماینده آلمان و سفارت اسپانیا صورت گرفت واسموس قول داد که دیگر بر ضد بریتانیا اقدامی نکند.بدین ترتیب قرارشد واسموس را به عنوان یک آلمانی و نه یک زندانی تحویل مقامات انگلیسی بدهند و آن ها هم او را به آلمان بفرستند. سرانجام واسموس در ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹ به آ لمان رسید.(داگوبرت فن میکوش۱۳۷۵،۳۴۹-۳۵۸) واسموس چنان به منطقه جنوب خو گرفته بود که سالها پس از پایان جنگ دوباره به این منطقه بازگشت و در میان یاران قدیم به ترویج کشاورزی صنعتی مشغول شد.

سال ها پس از پایان جنگ، بلفور ادعا کرد که دولت انگلیس برای به دست آوردن نفوذ مجددش در جنوب ایران در سال ۱۹۱۵م ماهانه مبلغی معادل ۲۵۰هزار مارک برای جلوگیری ازاقدامات واسموس متحمل گشته است در حالی که وی با ارقام کوچک وخنده آوری یک تنه عملیاتش را به پیش می برد(همان: ۱۲۸)

نتیجه گیری؛

پس از شروع جنگ جهانی اول و نقض بی طرفی دولت ایران از طرف آنان،ضدیت مردم و ملی گرایان ایران با متفقین و در رأس آن روس و انگلیس به اوج خود رسید.در این بین قدرت نوظهور آلمان که دائیه ی حفظ استقلال ملت های دیگر را سرلوحه ی شعارهای خود قرار داده بود،در پی استفاده از فضای بوجود آمده و ضربه زدن به روس و انگلیس بود.به همین خاطر افرادی را در قالب هیئت هائی به ایران اعزام کرد تا با اجرای برنامه های پیش بینی شده به منافع متفقین باالخص انگلیسی ها درجنوب ایران

ضربه بزنند.آنان در این راه از احساسات وطن دوستانه ی مردم،عشایر غیور و ملی گرای ایران وتنفرشان از انگلیسی ها استفاده ی فراوانی بردند.یکی از نمایندگان کاردان آلمانی ها در این هیئت ها،ویلهلم واسموس بود.واسموس به محض ورود به ایران،مردم ایران را به صورت حساب شده به مقابله با اشغالگری های انگلیس و دوستی با آلمان ومتحدین تشویق کرد،امری که مردم ایران نیز خواهان آن بودند.وی قبل از جنگ دربوشهر،در کنسولگری آلمان در بوشهر فعالیت داشته بود.وبه محض ورود به ایران ،خود وهمرانش با داشتن مصونیت کنسولی توسط نیروهای انگلیسی مورد تعقیب وبازداشت قرار گرفتند.وی به زودی تصمیم گرفت که رویه جدیدی در تقابل با سیاست های بریتانیا در پیش بگیرد با اینکه سمت کنسولگری شیراز را داشت، با فراهم شدن شرایط پیاده کردن برنامه هایش،از مقام کنسولی اش استعفا ،و با استقرار در برازجان با بهره گیری وجهت دهی احساسات میهن پرستانه مردم اتحادیه ای از خان های محلی وعشایر منطقه تشکیل داد و درجهت پیشبرد اهدافش به تجهیز و آموزش های چریکی آنان همت گماشت وی با سخنرانی ها و پخش اعلامیه ها ،سراسر جنوب را به یک خیزش ملی برضد انگلیسی ها برانگیخت؛ در پی آن در بوشهر درگیری های گسترده وخونینی بین مردم وخان های ساحلی و نیروهای انگلیسی صورت گرفت که علی رغم تلفات بی سابقه ارتش انگلستان وخسارات مالی وجانی فراوان بر مردم منطقه، بوشهر به تصرف انگلیسی ها در آمد به تلافی عملیات انگلیسی ها و اشغال بوشهر و پائین کشیدن پرچم ایران در این بندر،مردم و ملی گرایان فارس و افسران ژاندارمری با تحریک واسموس و همکارش وسترو،کنسول گری انگلیس در شیراز را تصرف کرده وافراد آنرا به اسارت گرفتند.اسراء را به احترام مجاهدتهای خان های ساحلی به برازجان فرستادند. این اقدام تا مدت ها به تهدیدی برای تحرکات بعدی انگلیسی ها تبدیل گشت.

جنوب ایران تا پایان جنگ برای انگلستان به صورت انبار باروتی که هر آن ممکن بود بوسیله واسموس وهمکاران ایرانی اش منفجر شود؛ به صورت یک مناقشه دایمی باقی ماند. اقدامات واسموس و هیت های آلمانی در کوتاه مدت ضربات و خسارات مالی، نظامی وجانی فراوانی برانگلستان تحمیل کرد.آنهم درست زمانی که به وحدت هرچه بیشتر نیروهایش در جنگ نیاز مبرم داشت و می توانست در میدان های جنگ در بین

النهرین و اروپای مرکزی و...در برابر حمله های متحدین وآلمان ها از قدرت آنان بهره گیرد.
نتیجه جنگ و شکست متحدین و صدمات وارده به آلمان،باعث شد تا دستاوردهای زحماتی که توسط افرادی هم چون واسموس در کوتاه مدت نصیب این کشور در صحنه سیاسی ایران شده بود نیز موقتا بر باد رود و آلمان موقتا از صحنه سیاسی ایران کنار زده شود. هرچند در سالها بعد در دوره رضاشاه؛ آلمانها به عنوان یکی از بزرگترین شرکای ایران در عرصه سیاسی واقتصادی ایران تبدیل شدند.ولی هیچ گاه نتوانستند در دراز مدت نفوذ سیاسی اقتصادی ونظامی انگلیس و روس در ایران را با چالش جدی مواجه کنند.

منابع فارسی:

اخگر، احمد؛ زندگی من از هفتاد سال تاریخ معاصر ایران، [بی جا]: اخگر، ۱۳۶۶.
اوکانر، فردریک؛ خاطرات فریدریک اوکانر، ترجمه حسن رنگنه، تهران: زنگنه، ۱۳۷۶.
ارباب، معصومه؛ روابط ایران و آلمان در جنگ جهانی اول، تهران: موسسه مطالعات تاریخ ایران، ۱۳۸۳.
باست، الیور؛ آلمانی ها در ایران(نگاهی به تحولات ایران در جنگ جهانی اول بر اساس منابع دیپلماتیک فرانسه)، ترجمه حسین بنی احمد، تهران: شیرازه، ۱۳۷۵.
بیات، کاوه؛ اسناد جنگ جهانی اول در جنوب ایران، قم: مرکز بوشهر شناسی، ۱۳۷۷.
رکن زاده آدمیت، محمد حسین؛ فارس و جنگ بین الملل، تهران: اقبال، ۱۳۴۹.
سفیری، فلوریدا؛ پلیس جنوب ایران، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی، تهران: تاریخ ایران، ۱۳۶۴.
سایکس، کریستوفر؛ فعالیت های جاسوسی واسموس یا لارنس آلمانی در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، [بی جا]: وحید، [بی تا].
فن میکوش، داگوبرت؛ واسموس لارنس آلمانی، ترجمه فرشته اعظم امیر فخرائی، تهران: نویسا، ۱۳۷۵.



کاتوزیان، محمدعلی(همایون)؛ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی. تهران: مرکز، ۱۳۷۷.

لیتن، ویلهلم؛ خاطرات لیتن سرکنسول آلمان در تبریز در اثنای جنگ جهانی اول، ترجمه پرویز صدری، تهران: ایرانشهر، ۱۳۶۸.

ملایی توانی، علیرضا؛ ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول، تهران: مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.

مدنی، جلال الدین؛ تاریخ تحولات روابط خارجی ایران (از مشروطیت تا انقراض قاجاریه)، تهران: پایدار، ۱۳۸۲.

مابرلی، جیمز؛ عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، تهران: رسا، ۱۳۶۹.

نیدرمایر، اسکارفن؛ زیر آفتاب سوزان، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: تاریخ ایران، ۱۳۶۳.

هدایت، مهدی قلی؛ خاطرات و خطرات، تهران: زواره، ۱۳۶۳.

یاحسینی، سید قاسم؛ رئیس علی دلواری، تهران: شیرازه، ۱۳۷۶.

منابع لاتین:

1. Gehrke, Ulrich. Persien in der Deutschen orientPolitik Wahrend des ersten wellkriengas (2Bde), Stuttgart, Kohlhammer, 1960.

2.Bosworth, E., and C. Hillenbrand, ed. 1983. Qajar Iran: Political, social and cultural change, 1800-1925. Costa Mesa, CA: Mazda.

مطالعه‌ی تطبیقی نظریه مشروعیت سیاسی در تاریخ میانه‌ی ایران

اعظم جوزانی[1]

چکیده:

تاریخ سیاسی ایران سرگذشت حکومت‌هایی است که با تکیه بر همبستگی‌های قبیله‌ای و بهره گیری از عناصر تغلب قدرت یافتند. آنچه از علم سیاسست در این حوزه‌ی مطالعاتی می‌توان دریافت آن است که حکومتها برای تداوم قدرت خویش چه در مرحله‌ی استیلا و چه تثبیت، نیازمند مؤلفه‌هایی بودند تا بتوانند با تکیه بر آن، سیطره‌ی خود را بر مردمان بومی توجیه نمایند و بر همین اساس اندیشه‌وران هر عصر بنابر مقتضیات زمان به توجیه الزام قدرت و رابطه‌ی حکومت کننده و حکومت شونده در قالب مفاهیم مختلفی از مشروعیت می‌پرداختند.

این پژوهش تلاش دارد با بهره گیری از روش تطبیقی ابتدا به بیان مفهوم مشروعیت سیاسی و منشاء آن از جنبه‌ی نظری بپردازد و سپس این مفاهیم را در دوره‌ی مورد نظر، با تفکر اندیشمندان این مقطع تاریخی تطبیق دهد و تحلیل کند.

با بهره گیری از تئوری مشروعیت سیاسی می‌توان چگونگی استیلا، تداوم وانحطاط حکومتها را در ادوار تاریخی ایران میانه تحلیل کرد و اطلاعات تاریخی را تعمق بخشید. همچنین با بسط دانش حاصل از آن سایر اعصار را از آن بهره مند ساخت.

کلیدواژگان: مشروعیت سیاسی، مشروعیت سنتی، مشروعیت کاریزماتیک، نظریه‌ی تغلب.

---

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران از دانشگاه الزهرا و کارشناس علوم سیاسی از دانشگاه تهران
m.jozani45@yahoo.com

مقدمه

شاید در ابتدا این گونه به نظر رسد که در گذشته، تداوم دولت‌ها در ایران، منوط به استفاده از عناصر زور و خشونت بوده‌است. مسلماً حکومت‌هایی که در این دوران شکل گرفت، چنین آغاز گردید. اما بدون تردید، استمرار آنها، صرفاً با تکیه بر این عناصر، ممکن نبود و به مؤلفه‌های دیگری نیاز داشت که کسب مشروعیت سیاسی از مهم‌ترین آنها بود و به همین منظور، نظریه پردازان در هر زمان، به توجیه الزام قدرت و تبیین اصولی که بایستی در تعاملات میان حکومت کننده و حکومت شونده وجود داشته باشد، پرداختند.

روشی که این پژوهش از آن بهره گرفته روش تطبیقی است به این مفهوم که میان نظریات اندیشمندان معاصر در مقوله‌ی مشروعیت با رویکردهای متفکرین تاریخ میانه‌ی ایران و عملکرد حکومتگران ارتباط برقرار نموده و به تعلیل دیدگاه‌های نظریه پردازان این دوره بر مبنای تئوری مشروعیت پرداخته است.

حاصل این مطالعه تطبیقی، ارائه‌ی یک دید گاه کلی در بحث مشروعیت در تاریخ میانه‌ی ایران است که می‌توان از آن در تمام اعصار بهره جست و برمبنای آن عملکرد حکمرانان را در سلسله‌های مختلف نقد و بررسی کرد.

۱-مفهوم مشروعیت (Legitimacy)

از دیدگاه مایکل راش(Michael Rush)، مشروعیت، عبارت است: "ازمیزانی که هنجارهای اجتماعی و سیاسی در یک جامعه معین، بر طبق آن، پذیرفته می‌شود. به ویژه هنجارهای که در مورد اعمال قدرت یا تسلط برخی از افراد یا گروهها، بر سایر طبقات اجتماع به کار می‌روند."(راش،۱۳۷۷: ۵۹)

اندرو وینسنت(Andrew Vincent) در تعریف خود از مشروعیت، آن را توانایی یک نظام سیاسی، در ایجاد و حفظ این اعتقاد، می‌داند که: "نهاد سیاسی موجود، بهترین و مناسب‌ترین نهاد برای جامعه است."(وینسنت،۱۳۷۱: ۶۷) به بیانی دیگر "پرسش از چرایی الزام و التزام سیاسی، همان پرسش از مشروعیت است." هر زمان پاسخی که از

طرف قدرت حاکمه به این سؤال، داده می‌شود، توانایی توجیه قدرت و عملکرد آن را داشته باشد، آن نظام، سلطه مشروع را عینیت بخشیده‌است.(قائم قائمی،۱۳۴۸: ۹/۳۰)
از دیدگاه نظریه پردازان، وجود مشروعیت، برای حفظ نظام‌های اجتماعی – سیاسی مهم و حیاتی است.(راش،۱۳۷۷: ۵۹) به عبارت دیگر، قوام و دوام حاکمیت‌ها وابسته به مشروعیت آنان است. به طوری که حتی حکومت‌هایی که از طریق زور و غصب به قدرت رسیده‌اند، در تلاشند، تا به شکلی قدرت خود را با نوعی از مشروعیت، حتی به دروغ بیارایند.(شجاعی زند،۱۳۷۶: ۵۱) ژان ژاک روسو در این باره می‌گوید مقتدرترین فرد هم، هیچگاه تا بدان حد قوی نیست، تا بتواند برای همیشه آقا و فرمانروا باشد، مگر اینکه زور را به حق، بدل کند.(راش،۱۳۷۷: ۶۱)
بر طبق نظر محققان، در مشروعیت دو مفهوم متقابل وجود دارد که از یک سو حکام، بر اساس آن به قدرت خود مشروعیت می‌بخشند و از سویی دیگر اتباع، داعیه‌ی حکام و فرمانروایان را در قدرت تصدیق می‌کنند.(بشیریه،۱۳۸۱: ۸۸) اولی حقانیت نامیده می‌شود که بر اساس آن، برای حاکمان، ایجاد حق حکومت می‌کند و دومی نیز مقبولیت سیاسی است.(موسویان،۱۳۸۱: ۸۹)
علاوه بر این دو مفهوم اساسی، مفاهیم دیگری نیز در تبیین و تحدید واژه‌ی مشروعیت راهگشاست که عبارتند از: مشروعیت اولیه، مشروعیت ثانویه، قدرت و اقتدار.
مشروعیت اولیه: حقی است که برای یک فرد، در به دست گرفتن حکومت و اعمال قدرت، فرض می‌شود. منشاء این حق، ممکن است وراثت، شیخوخیت، نژاد و در بیش‌تر موارد غلبه باشد.(همانجا)

مشروعیت ثانویه: بیش‌تر برای حکومت‌هایی بیان می‌شود که بر مبنای زور، بنا شده‌اند. اما عملکرد حاکمان، می‌تواند مشروعیت نسبی بیافریند.(همانجا)
قدرت: هرگاه واژه‌ی قدرت، به کار برده می‌شود، از آن نیرویی استنباط می‌گردد، که پذیرش عام ندارد و اساس آن زور است. لذا می‌توان گفت قدرت، اقتداری است که فاقد هر نوع مشروعیتی است.(شجاعی زند،۱۳۷۶: ۵۶)

اقتدار: قدرتی که نوعی از عناوین سه گانه مشروعیت را دارا باشد، اقتدار معنا شده‌است.(همانجا) اقتدار، از دیدگاه علم حقوق دو مفهوم متمایز دارد. اقتدار واقعی و اقتدار مشروع. در اقتدار بالفعل یا واقعی، مردم از فرمان و دستورات صاحبان قدرت، اطاعت می‌کنند و اعمال قدرت را می‌پذیرند. اما در اقتدار مشروع، اعمال قدرت، به منزله یک حق، برای صاحبان آن پذیرفته می‌شود.(راش،۱۳۷۷: ۵۸) بنابراین، مفهوم قدرت و اقتدار را عنصر مشروعیت، از یکدیگر متمایز می‌کند.

۲-منشاء مشروعیت

هنگامی که از عنصر حق، در حاکمیت مشروع، سخن گفته می‌شود، این پرسش اساسی پیش می‌آید که منشاء این حق چیست و برای مردم، چه معیارهایی برای پذیرش سلطه و اقتدار قانونی وجود دارد؟ مسلماً بسته به مکان و زمان، مؤلفه‌های حقانیت و مقبولیت، فرق می‌کند. وبر(Weber) تئوریسین مشروعیت سیاسی، سه منبع عمده را بیان می‌کند که عبارتست از:

الف- مشروعیت سیاسی سنتی

ب- مشروعیت سیاسی کاریزمایی

ج- مشروعیت سیاسی عقلانی(وبر،۱۳۷۴: ۳۹۶)

در نوع اول، مشروعیت، ناشی از پذیرش و تصدیق رسوم و سنن گذشته است که مقدس و لازم‌الاطاعه است.(بشیریه، ۱۳۸۱: ۸۸) حکومت‌های موروثی، سلطنتی، پدرسالاری و اشرافی در زمره‌ی این حکومت‌ها هستند.

دومین نوع مشروعیت سیاسی، ناشی از "اعتقاد به لطف و عطیه خارق‌العاده‌ای" است که شخص حاکم از آن برخوردار است. به عبارت دیگر، مشروعیت و اقتدار کاریزمایی، مبتنی بر ایمان و ارادت اتباع و رابطه عاطفی آنها با حاکم است.(همانجا)

میان این دو مشروعیت، رابطه‌ای متقابل وجود دارد. چنانکه بشیریه می‌گوید کاریزما، از درون سنت برمی‌خیزد، از آن فراتر رفته و سرانجام باز در سنت نهادینه می‌شود. گاهی هم نیاز حکومت‌گران، یا خدشه دیدن تقدس و باورهای آن، از طریق این مشروعیت، باز تولید می‌شود.(همانجا)

نوع سوم، مبتنی بر اعتقاد به قانونی بودن مقررات موجود و حق اعمال قدرت از جانب کسانی است که این قوانین، آنان را برای حکومت فرا خوانده‌است. این نوع از مشروعیت، هیچ گاه در تاریخ ایران شکل نگرفت.(همانجا)

۲-۱-مشروعیت سنتی در تاریخ میانه‌ی ایران

متفکران سده‌های میانه، بنابر اصل سعادت ارسطویی، اصل مشروعیت را در پیوند با خداوند تصور می‌کردند. از منظر ایشان، نهایت سعادت انسان، عشق به خدا بود و بر همین مبنا، خواهان دولت تحت حاکمیت قانون الهی بودند و لذا اقتدار سیاسی را با اقتدار مذهبی آمیختند.(روزنتال،۱۳۸۷: ۱۱) دکتر ابوالحمد درباره‌ی نظریه قدرت سیاسی خدایی، می‌نویسد این بینش که از سوی ادیان مطرح می‌شود، محدود به پیامبران است. اما از نظر تاریخی، این باور به تمام حاکمیت‌ها تسری داده شد و تمام حکومت‌ها، ناشی از اراده الهی تلقی گردید(ابوالحمد،۱۳۶۵: ۷۷/۱) و از دل آن ظل الله بودن شاه یا سلطان بیرون آمد.

از منظر اندیشمندان قرون میانه، سلطنت را تقدیر الهی، رقم می‌زد و تحقق آن خارج از قدرت بشر بوده‌است. این اندیشه هم در فقه سنی و هم شیعه وجود داشته است.(فیرحی،۱۳۸۸: ۲۱۸) در اندیشه‌ی اهل سنت، سلاطین همپایه‌ی پیامبران بودند.(همانجا) چنانکه غزالی، سلطان را سایه خدا و هیبت او بر زمین می‌دانست و تأکید داشت هر که دین دارد، باید از وی اطاعت کند.(فیرحی،۱۳۸۸: ۲۲۱) در واقع در اندیشه‌ی ایشان، سلطان مقامی فراتر از انسان و جایگاهی میان خداوند قاهر و رعیت ناتوان داشت.(همانجا) در بسیاری از اندرز نامه‌ها و سیاست‌نامه‌ها، سلطان، شبان و رعیت، رمه نامیده می‌شدند و رعیت، نیازمند هدایت سلطانی قادر و قاهر که بتواند ایشان را به مصالح دینی، رهنمون سازد. علاوه بر آن، دراین دست از آثار، بر تقدیر الهی در به دست آوردن سلطنت، تأکید شده و مقام نبوت، برای پادشاه ترسیم شده‌است.

"چون خداوند تعالی از کمال عاطفت، بنده‌ای را برگزیند و به عنایت ظل الهی مخصوص گرداند، به سعادت پذیرایی عکس ذات و صفات خدا مستعد کند."

و یا این عبارت: "پادشاهی خلق، مقام و مرتبه نبوت می‌توان کرد."(نجم الدین رازی،۱۳۸۴: ۴۱۲ و۴۱۶ و نک به: کاشفی سبزواری،بی تا: ۱۲)

به طور کلی در اندیشه‌ی دوره‌ی میانه ایران، پذیرفته شده بود که سلطنت، لازمه‌ی حفظ اجرای شریعت است. خنجی در تأسی به اندیشمندان قبل از خود، حفظ قوانین و احکام شرع را موجب بقای نوع انسان می‌دانست و معتقد بود برای آنکه این احکام اجرا شود، رعیت، نیازمند کسی است که تأیید الهی داشته باشد و مدبر، "صاحب شوکت" و "استیلا" بوده تا نفوس از او اطاعت نمایند. چنین فردی که توانایی پاسداشت قوانین شرع را داشته و مردم را وادار به اجرای آن می‌کرده، شخص پادشاه بوده‌است.(خنجی،۱۳۶۲: ۹۱-۹۳) تشبیه سلطان، به ستون خیمه درسیر تاریخی خود، در اندیشهٔ غزالی، ماوردی، ابن خلدون، دوانی، خنجی و دیگر متفکران، چه سنی و چه شیعه وجود داشت. (موسویان،۱۳۸۱: ۱۰۹) تمامی ایشان، سلطان را خلیفه‌ی خدا، جانشین پیامبر و سایه خدا نامیده‌اند.(روزنتال،۱۳۸۷: ۹۱)

نسب نیز از مؤلفه‌های مهم تفکر سنتی بود. خنجی در تاریخ عالم آرای امینی، در بحث بهترین ملوک، نژاده بودن و پیوستگی سلطنت، در اعقاب و سلامت حریم و... را از مهمترین ویژگی" جلالت نسبی" می‌داند.(خنجی،۱۳۸۲: ۲۳) اگر پس از ورود اسلام، حکمرانان خود را از طریق نسب نامه‌های جعلی به شاهان پیش از اسلام، منتسب می‌کردند، پس از فروپاشی خلافت، با به کار بردن القابی، چون خاقان و نویان، نسل خود را به چنگیز می‌رساندند.

در یک جمع‌بندی، اندرو وینسنت، چهار ویژگی را در مشروعیت سنتی حاصل از حق الهی سلطنت برمی‌شمارد که عبارت است از: اول اینکه: پادشاه منصوب خداوند است. دوم: حق موروثی بودن حکومت غیرقابل چشم‌پوشی است و بر اساس آن پادشاه، حق خود را به ارث می‌برد و غصب این حق، ناپذیرفتنی است. سوم اینکه: پادشاه، تنها در برابر خداوند، مسئول است و هیچ قانونی، قدرت وی را تحدید نمی‌کند و سرانجام اینکه، اتباع به حکم وظیفه مذهبی از مقاومت در برابر حاکم، منع شده‌اند و موظف به فرمانبرداری هستند.(وینسنت،۱۳۷۱: ۱۲۱)

۲-۲-مشروعیت بر مبنای کاریزما

سلطه فرهمندانه، یک تجربه بسیار شخصی و موهبتی است آسمانی و نیز از قدرت الهی نشأت می‌گیرد.(وبر،۱۳۸۷: ۲۸۳)) کاریزما، نیرویی است فراعقلانی و معجزه‌آسا که در درون جهان و حیطه‌ی غیرعقلانی زندگی اجتماعی پدید می‌آید و مانند نیروهای حاکم بر آن، غیر قابل پیش‌بینی است و اساساً برخاسته از نیاز زندگی اجتماعی انسان است. به ویژه در دوره‌ی سیاسی که فشار اقتصادی، روانی و ... پدید می‌آید.(بشیریه،۱۳۷۴: ۶۱) هنگامی که شخص فرهمند، سلطه سیاسی می‌یابد، در نظر پیروان و مریدان خویش، فردی خارق‌العاده و واجد رسالت تلقی می‌گردد.(همانجا) رهبر فرهمند، همواره در پی حفظ و به دست آوردن پیروان و فرمانبرداران بیشتری است. اما موفقیت او، در رسالتش تعیین می‌کند که پیروان او، در این نقش باقی بمانند. اگر این موفقیت حاصل نیاید، ادعای او در فرهمندی، هیچ اعتباری نخواهد داشت.(وبر،۱۳۸۷: ۲۸۰) به عبارت دیگر، وی دائماً بایستی شایستگی‌های خود را اثبات کند. بشیریه در این باره می‌گوید چنین سلطه‌ای بی ثبات‌تر از سلطه سنتی است. زیرا مبنای عاطفی و هیجانی داشته و شخص فرهمند، دائماً ناگزیر به برانگیختن عواطف است.(بشیریه،۱۳۷۴: ۶۱) لذا در غالب موارد، مشروعیت کاریزماتیک به سمت سنت‌گرایی سوق می‌یابد و مشروعیت را با نوع سنتی، پیوند می‌زند.(موثقی،۱۳۸۷: ۱۶۶)

۲-۳-مشروعیت کاریزمایی در تاریخ میانه‌ی ایران

هر چه در تاریخ، بیشتر فرو می‌رویم، اندیشه فرهمندانه مصادیق بیش‌تری می‌یابد. کسانی که از موهبت‌های جسمی یا روحی خاصی بهره‌مند بوده‌اند که دیگران از آن برخوردار نبودند، به صورت سرداران جنگی ظهور می‌یافتند.(وبر،۱۳۸۷: ۲۸۱) این قهرمانان، وعده می‌کردند که برای مصائب عظیم داخلی یا خارجی، راه چاره دارند.(همان، ۲۸۵) آنان قبل از آنکه به نهاد سلطنت دست یابند، رییس قبیله و رهبر فرهمند جنگ بودند که با ابراز شجاعت، در هجوم‌هایی که منجر به پیروزی و کسب غنایم می‌شد، خود را اثبات می‌کرده‌اند.(همانجا) ممکن است حوزه فره، فرهمند ابتدا

محدود به گروه کوچکی بوده باشد، اما تداوم شهامت و کسب غنایم، موقعیت فرهمندی وی را گسترش می‌داده و منجر به دستیابی به سلطنت می‌گردیده‌است.
نکته اساسی که در این نوع مشروعیت وجود داشت، آن بود که علایق مادی گروههای اجتماعی "حامل" باید همواره مدنظر، قرار می‌گرفت.(نک به: بشیریه،۱۳۷۴: ۶۱) علاوه بر این، رهبری کاریزماتیک با عوامل دیگری نیز همبسته بود. از آن جایی که خاستگاه تمامی سلسله‌های حاکم در ایران، قبیله بوده‌است، رهبر قبیله، در جنگ‌ها، تمام مساعی خود را به کار می‌برد، تا بتوانند فرهمندی خود را به نمایش گذارد و کسانی که گرد او نیز جمع می‌شده‌اند، در سایه‌ی سلحشوری وی، بهره‌ای از غنایم می‌بردند و تا حدودی آرزوهای خود را تحقق یافته می‌انگاشتند. در دیدگاه ابن‌خلدون، این همبستگی، عصبیت نامیده می‌شدکه موجب می‌گردید، اسباب روی کار آمدن حکومتی و بسط قدرت آن فراهم آید.(ابن خلدون،۱۳۶۶: ۳۲۶/۱) او در لزوم همبستگی قومی، از پیامبران شاهد می‌آورد که هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر از حمایت قوم و قبیله‌ی خویش بهره‌مندگردید. بنابراین، بنیاد نهادن دولت و جهانگشایی، به جز از طریق پیوستگی قومی میسر نخواهد بود.(نک به همان،۳۱۱-۳۱۳) عشایری که قدرت می‌یافتند، همواره ناچار بودند، این همبستگی را حفظ نمایند و تا می‌توانستند، عشایر دیگر را تضعیف نمایند و به همین دلیل، در زیر بیرق رهبری قبیله گرد می‌آمدند.(سریع القلم،۱۳۸۶: ۵۸-۶۰)

در صورتی که بخواهیم مشروعیت کاریزماتیک را در حوزه سیاسی تاریخ میانه‌ی ایران، گسترش دهیم، ناگزیر از آنیم که علاوه بر ویژگی خویشاوندگرایی به دو خصلت دیگر ساختار قبیله‌ای، اشاره کنیم.

بر مبنای سخن وبر، در مورد کسب منافع مالی پیروان رهبر کاریزماتیک، به ویژگی ستیزه‌جویی و لشکرکشی دائمی شاهانی که از عشایر برخاسته‌اند، برمی‌خوریم. آنان همواره در اندیشه‌ی گسترش اقتدار خود، به سرزمین‌های دیگر بودند. بنابر تحلیل محققان، سرکوب عشایر دیگر و بسط قدرت، رابطه‌ای مستقیم با فرمانبرداری در داخل قبیله و خارج از آن داشت. به این معنا که ضعیف شدن توان نظامی رهبری قبیله که

اکنون شاه نامیده می‌شد، می‌توانست، موجد شورشهای خانگی و خارجی گردد.(نک به همان،۶۶-۶۷)

ویژگی دیگر نظام سیاسی عشیره‌ای، حفظ بقای عشیره از طریق تهاجم و غارت بود. ایجاد وحشت، مالیات اجباری و اخاذی در مراحل استقرار عشیره، روش‌های بکار برده شده، در منفعل کردن قبیله‌های رقیب بوده‌است. اما این قبایل سرکوب شده، پس از مدتی با تجدید توان، عامل تهدید را احیا می‌کردند و این موضوع، شاهان را وادار می‌نمود که برای تضمین امنیت خود، گاه سران داخلی و خارجی را از راه تطمیع، مطیع نمایند.

۲-۴-تغلب، اندیشه‌ی حاکم در تاریخ ایران پس از سقوط خلافت بغداد

تغلب، تفکری بود که مبنای آن، قبل از سقوط خلافت، شکل گرفته بود. اصولاً روش‌هایی که حکومت، در این دوران بر اساس آن مشروعیت می‌یافت، برگرفته از سنت‌های اولیه اسلام، بر پایه‌ی استخلاف، شوری و تبعیت اهل حل و عقد بود(خنجی،۱۳۶۲: ۷۹-۸۲) که قریشی بودن از الزامات آن بود و به آن امامت اختیاری می‌گفتند.(فیرحی،۱۳۸۸: ۲۰۲) اما نظریه‌ی تغلب نیز، در نگرش‌های سیاسی کسانی چون غزالی وجود داشت. او معتقد بود که ناهمواری‌های جامعه، جز به شمشیر قهر، راست، نمی‌گردد. این نگرش، از درون امارت‌های استیلا برون آمد که به آن، امارت قهری یا سلطنت می‌گفتند.(نک به همان،۹۶)

در نگرش فقه سیاسی پس از استیلای مغولان، اندیشه‌ی تغلب به تدریج جامعیت یافت. پیچیدگی اوضاع سیاسی زمان، تفاسیر متنوعی از مشروعیت حاکمان جدید را که بیگانه بودند، پدید آورد. اما آنچه در نظرگاه تمامی ایشان مشترک بود، آن بود که اطاعت از سلطان متغلب واجب است. در حقیقت، تمام تلاش اندیشمندان این عصر، آن است که هر گونه شرطی را برای حاکم منکر شوند و تنها بر شوکت و استیلای او، در ایجاد نظم و جلوگیری از شورش و حفظ ثغور تاکید کنند. در اندیشه‌ی متفکران این دوره، چون ابن تیمیه (د۷۲۸هـ/۱۳۲۸م) و ابن جماعه (د۷۳۴هـ/۱۳۳۴م) روزبهان خنجی (د۹۲۵هـ/۱۵۲۰م) این اصل به وضوح بیان می‌شود. ایشان اعتقاد داشتند حاکم اگر

ستمگر نیز باشد، قوانین شریعت هم نداند و با توسل به زور حکومت را در دست گرفته باشد، اطاعت از او واجب است. روزبهان خنجی در تشریح این نظریه چنین می‌گوید: "طریقه چهارم از اسباب انعقاد پادشاهی و امامت، استیلا و شوکت است. علما گفته‌اند که چون امام وفات کند و شخصی متصدی امامت گردد بی‌بیعتی و بی‌آن‌که کسی او را خلیفه ساخته باشد و مردمان را قهر کند به شوکت و لشکر، امامت او منعقد می‌گردد بی‌بیعتی، خواه قریشی باشد خواه نه، خواه عرب باشد یا عجم یا ترک. خواه مستجمع شرایط باشد خواه فاسق و جاهل و اگر چه آن مستولی بدین فعل عاصی می‌گردد. و چون بواسطه سطوت و استیلا جای امام گرفته او را سلطان گویند و امام و خلیفه بر او اطلاق توان کرد."(خنجی، ۱۳۸۲: ۸۲)

در واقع خنجی، به عنوان متفکر عصر مورد نظر، مجوز لازم را برای مشروعیت بخشی حکمرانان استیلا یافته، صادر کرده‌است و تغلب را از نظر شرعی، مساوی با بقیه روش‌های انعقاد امامت دانسته و نه تنها تمام شروطی را که در سه نوع قبل، وجود داشته، انکار کرده‌است، بلکه به منظور بسط قدرت و اقتدار سلطان، امتیازاتی نیز به او تفویض داشته‌است. مثلاً او اختیار سلطان را در برداشت از بیت المال، نامحدود و اندازه‌ی آن را منوط به حفظ شوکت سلطنت، دانسته است. این بهره‌برداری شامل تمام دارایی‌ها از جمله اسب و غلام و خانه بزرگ و ... برای خود و خانواده است. وی دلیل این بهره‌وری را ایجاد سطوتی می‌داند که مردم را وادار به اطاعت کند. بنا به اعتقاد وی، گستره‌ی قدرت سلطان، همانند امام و خلیفه بوده و اختیارات گسترده‌ی نظامی، سیاسی، اقتصادی و... را شامل می‌گردیده‌است(نک به همان،۸۲-۸۴) و بدین ترتیب این اقتدار نوین، در قالب شاه و سلطان، جایگزین خلیفه و امام گردید.

از نظر خنجی و دوانی، قدرت مطلقی که برای سلطان وجود دارد، بازگشتی است به همان اعتقاد ظل الهی که قبل از هجوم مغول، وجود داشته است. با این تفاوت که آن دو، با توجه به شرایط پدید آمده به شروطی که متفکران سده‌های پنجم و ششم/یازدهم و دوازدهم، برای انعقاد امامت قائل بودند، اعتقادی نداشتند و حتی به استیلای نژاد ترک نیز، حقانیت بخشیدند. ابن‌جماعه، از این نیز فراتر رفته و گفته است اگر سلطانی بتواند، سلطان دیگری را سرکوب کند، اولی عزل و دومی امام می‌شود.(فیرحی،۱۳۸۸: ۲۰۲)

ارائه چنین الگوهایی، صرفاً جنبه توجیه شرایطی بود که ساختار سیاسی به آن گرفتار گردیده‌بود. ساختاری مبتنی بر نظام قبیله‌ای، با دولت‌های کوچک و بزرگ که با اتکا به شمشیر در جستجوی بدست آوردن حقانیت برای سلطه خود بودند.

اگر این مرحله را به عنوان دوره‌ی استقرار حکومت‌ها و مشروعیت اولیه بدانیم. در مراحل بعد، ایشان ناگزیر بودند که با اثبات کارآمدی خویش، مقبولیت عامه را کسب نمایند. شجاعی زند، فرایند کسب مشروعیت حکومت‌های استیلاجو را چنین ترسیم می‌کند.

زور و تدبیر ← غلبه سیاسی ← استقرار ← کارآمدی ← مقبولیت ← مشروعیت. (شجاعی زند،۱۳۷۶: ۵۴)

بر مبنای این نظریه، در مرحله اولیه مشروعیت، کسب قدرت نه با تکیه بر حقوق میراثی و وابسته‌های آن، بلکه مبتنی بر رواج این اندیشه بود که اراده انسانی، ناشی از اراده خداوند است و پیکار مسلحانه نیز از اراده الهی سرچشمه می‌گیرد. نتیجه بخشی این پیکار، با خود این حقانیت را به وجود می‌آورد که انسان پیروزمند، جانشین پروردگار و پیامبر محسوب می‌شد. بدون آن که در این میان خلیفه واسطه باشد. (بارتولد،۱۳۵۸: ۴۲)

مشخص است که جنبه‌ی تئوریک حقانیت، در عمل بایستی با مقبولیت عام، تلفیق شود تا بتواند مشروعیت قدرت را معنی بخشد. به همین دلیل در تمامی سیستم‌های حکومتی، از جمله آنانی که با استیلا به قدرت رسیده‌اند، راهکارهایی برای ایجاد مقبولیت وجود داشته‌است. در واقع در مرحله دوم مشروعیت، این عملکردها قابل ارزیابی است.

به طور کلی سه عامل مهم در تثبیت مشروعیت در این دوران نقش داشته‌است. که عبارت است از: دین، عدالت، نظم؛ پیش‌گیری و یا سرکوب شورش.

نهاد دین: دین، مهم‌ترین عامل ایجاد مقبولیت حکام، در ایران میانه است. آن، به عنوان بنیادی‌ترین سنت اجتماعی محسوب می‌گردید که در قبال رعایت نکردن آن توسط حکام، جامعه واکنش نشان می‌داد. ابوالحمد با تأیید نظر ابن خلدون، تصریح می‌کند،

تئوری مشروعیت، زمانی به فعلیت می‌رسد که اصول دین و مذهب، در باور فرمانروایان و فرمانبران ریشه‌ی ژرف داشته باشد. آن زمان، فرمان دادن و فرمان بردن سهل می‌گردد.(ابوالحمد،۱۳۶۵: ۷۹) روزنتال(Rosenthal) نیز در این باره می‌گوید ابن‌خلدون اعتقاد داشته‌است که دعوت به دین، موجب افزایش عصبیت میان اقوام و قبایل می‌گردیده و تا زمانی که دین، حکومتگر و حکومت شونده را "از طریق تأکید بر غایت والای انسان و رستگاری متحد سازد" حیات دولت تضمین می‌شده‌است.(روزنتال، ۱۳۸۷: ۹۰)

برخی از اندیشمندان مورّخ، میان مدت سلطنت و دین داری رابطه‌ای مستقیم قائل بودند در نظرگاه ایشان، دین، عامل مشروعیت پردوامی قلمداد می‌شده‌است. آنان با ارائه‌ی مصداق‌هایی، ستم و سرپیچی از فرامین الهی را دلیل سقوط حکومت‌ها معرفی می‌کردند.(نک به: ابن عربشاه، ۱۳۷۰: ۶۷-۶۸) از نظر ایشان، حاکم مسلمان، باید علاوه بر خصایصی چون خوی نیکو، شجاعت و ...، در راستای اثبات دین‌داری خود، نسبت به فرایضش متعبد باشد. زاهدان و علما و سادات را گرامی دارد و موجباتی فراهم نماید که دینداری در جامعه رواج یابد.(روزنتال،۱۳۸۷: ۷۳)

نباید فراموش کرد، دینداری درعهد مورد نظر، مفهوم ویژه‌ی خود را داشت و جداسازی آیین واقعی اسلام و بدعت‌های گذاشته شده، توسط ترکان صحراگرد و آموزه‌های نحله‌های پدید آمده، دشوار می‌نموده‌است. تعالیمی که توجهات الهی به سلطان را در گرو تأییدات بزرگان طریقت‌ها می‌دانست(نک به:خنجی،۱۳۵۵: ۳۶) و بدون اطاعت سلطان، سلوک، مفهوم نمی‌یافت.(نک به: طباطبایی،۱۳۸۷: ۲۹۵-۳۰۷) سلطان نیز، در پاداش این خدمت، بایستی شیوخ را رتبه‌ای عالی در حکومت می‌داد، تا او را از دعای خویش بهره‌مند سازند.(همانجا) در واقع در این دوران، گسست عمیقی میان خردگرایی و توهمات متصوفانه‌ای که پدید آمده‌بود، وجود داشت و نهایتاً اینکه سیاست، دین و قدرت، واقعیت یگانه و تفکیک ناپذیری را تشکیل می‌داده‌است.

عدالت: ابن‌خلدون از جمله اندیشمندانی است که اعتقاد دارد، برای بقای دولت، قوانینی باید وجود داشته باشد تا عدالت را برقرار و از ستم حاکمان جلوگیری کند.(ابن

خلدون،۱۳۶۶: ۱۱۳) دوانی، عدالت را از ضروریات حکومت و لازمه‌ی بقای آن می‌داند.(نک به: طباطبایی،۱۳۸۷: ۲۹۵-۳۰۷) خنجی نیز بر همین اعتقاد است و مشروعیت سلطان را درگروی ایجاد عدالت می‌داند.(نک به: خنجی،۱۳۶۲: ۹۱-۹۳) توجه به عدالت، در اندیشه شیعی این دوران، در اوج است. چنانکه علامه حلی، ولایت سلطان جائر را حرام می‌داند.(نک به: شریعتی،۱۳۸۰: ۹۶-۱۰۱) از نظر مورخان و شریعت نامه‌نویسان نیز عدالت از مهم‌ترین عوامل حیات سیاسی حکومت‌هاست.(نک به: نجم الدین رازی،۱۳۸۴: ۴۱۱)[1]

با تعمق در اندیشه‌ی سیاسی متفکران قرون گذشته، این نتیجه حاصل می‌گردد که اگر کسانی چون غزالی، اطاعت از حکام جائر را واجب می‌شماردند.(نک به: خنجی،۱۳۶۲: ۳۱) اقتضای زمان و اقتدار مذهبی خلیفه آن را ایجاب می‌کرده‌است. در حالی که در این دوران، وجود حکومتهای نامنسجم و پراکنده‌ی کوچک و بزرگ، مبتنی بر قبیله، الزام رعایت مؤلفه‌هایی، از جمله عدالت، مراقبت در معاش رعیت و سعی در ایجاد وفاق و همراهی آنان را ایجاد می‌کرده‌است.

نظم: به دلیل شرایط خاصی که در مفهوم قدرت وجود داشته‌است، هرج و مرج سایه‌ی هولناک خود را بر سرزمین ایران افکنده بود. لذا ایجاد نظم از اهم امور تلقی می‌گردید که راه حل آن، فقط در وجود سلطان، یافت می‌شد. بی‌سبب نیست که اندیشمندان، برای حفظ ثغور و جلوگیری از هرج و مرج و ایجاد امنیت، اطاعت از سلطان جائر را واجب می‌شمردند.

وجود مداوم خطر رقبای خارجی، منازعات همیشگی قبیله‌ای و درون دودمانی، دست به دست شدن مداوم قدرت، ساختار اجتماعی ایلی، در کنار وجود شهرها و تباین منافع آنها و موقعیت ژئوپولتیک ایران، از جمله عوامل ایجاد ناامنی‌های ادواری بوده‌است.

---

۱. ابن عربشاه از دلایل سقوط حکومت احمد جلایر به دست تیمور را آزار رعیت و از میان برداشتن مهر و مدارا در عراق می‌داند. (نک: به ابن عربشاه، **زندگی شگفت آور تیمور**، ص۶۷) و حافظ ابرو، ضمن اشاره به جریان غارت تبریز، توسط امیرزاده عمر شیخ و شکست او در جدال با میرانشاه و میرزا ابابکر می‌گوید: "آخر عهد و زوال ملک حاکم آن است که در احوال بیچارگان نظر نکند و ظلم روا دارد"(شهاب الدین عبدا...خوافی حافظ ابرو، **زبده التواریخ**، جلدسوم، تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات،۱۳۸۰، ص ۶۶).

(شجاعی زند،۱۳۷۶: ۱۵۹) هرچقدر توانمندی سلطان درمواجه با این عوامل، شکل مدبرانه‌تری می‌یافت، نظم، بیشتر جلوه‌گر می‌شد و در نتیجه، مقبولیت سلطان در نزد رعایا افزایش می‌یافت.

۳-بحران مشروعیت

با توجه به منازعاتی که به طور مداوم در میان قبایل، در این دوران پدید می‌آمد، سازمان سیاسی ناگزیر بود که بر نیروی نظامی، بسیار، تکیه کنند و نتیجه‌ی آن، تفویض قسمتی از قدرت اقتصادی و سیاسی به ایشان بود که موجد نارضایتی‌هایی در رعایا، می‌گردید. تبلور این نارضایتی، مسأله مالیاتی بود.

از نظر تئوریک، مایکل راش، نظم سیاسی را یک فرایند پیچیده‌ای می‌داند که روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی را در بر می‌گیرد(راش،۱۳۷۷: ۶۳) و در نتیجه‌ی آن، اطاعت توده‌ها، به بار می‌نشیند، در غیر این صورت بحران رخ می‌دهد. به اعتقاد دکتر سیف‌زاده، بحران، شرایطی است که معترضین، با بکارگیری وسایل اعتراض، اقتدار تصمیم گیرندگان را به مخاطره می‌اندازند. این خطر در حدی است که توان حکمرانان در حفظ نظم یا باقی ماندن در قدرت، شدیداً تهدید می‌گردد.(سیف زاده،۱۳۶۸: ۱۷۱)

از جنبه‌ی نظری، بحران مشروعیت دارای چنان اهمیتی است که بحران‌های چهارگانه‌ی دیگر نیز به آن ختم می‌شود. از دیدگاه او ، تمام حکومت‌ها در طول تاریخ درگیر این پنج بحران بودند.(همان،۱۷۳) گاهی این بحران‌ها[1] آن قدر جدی بوده‌است که با هیچ گونه تصمیم خلاقانه‌ای، حل نمی‌گردید. لذا فروپاشی نهادهای اجتماعی و کانون قدرت، حتمیت می‌یافت.(همان،۱۸۵)

در حقیقت دوام یک نظام سیاسی، همبسته به میزان همخوانی ارزش‌های آن، با ارزش‌های مورد قبول گروههای اجتماعی، در موضوعات هویت بخشی، مشارکت، توزیع و مساوات بوده است.(موسویان،۱۳۸۱: ۵۷) به مفهوم ساده‌تر، اگر حکمرانان، می‌توانستند، موضوعات فوق را در هنجارهای حکومتی خویش، با هنجارهای مردم، همسان کنند، بحران مشروعیت پیش نمی‌آمد. اما بنا به گفته‌ی وینسنت، دولتها، ممکن بود در یک

---

۱. این بحرانها عبارت است: از بحران هویت، بحران مشارکت، بحران توزیع، بحران نفوذ.

بخشی، پاسخی مقتضی می‌دادند، اما بخش دیگر را تضعیف می‌نمودند. در نتیجه باز هم مواجه با بحران می‌گردیدند.(وینسنت، ۱۳۷۱: ۶۸)

در دوران تاریخی مورد نظر، شورش، نتیجه‌ی بحران‌هایی است که از آن سخن گفته شد. هدف شورش‌ها، هیچ گاه توطئه علیه اصل پذیرفته شده حکومت و اندیشه حاکم بر آن، یعنی ظل‌الله بودن حکمران نبوده‌است. از نظر چالمرز جانسون (chalmers Johnson) شورشیان به دنبال سرنگونی حکمران ستمگر و جایگزینی پادشاهی مشروع بودند که در قالب سرپیچی از فرامین، مقاومت و نهایت قیام مسلحانه بروز می‌کرده‌است.(جانسون،۱۳۶۲: ۱۳۵-۱۳۹)

در این نوع از شورش‌ها که از نظر وی، شورش ژاکری(Jaacqeri) نامیده می‌شود، طبقات پایین اجتماع به دنبال ایجاد یک پادشاهی آرمانی بودند. یعنی فرمانروایی عادل که هر گاه بر ستمگری و زیاده‌ستانی کارگزاران خویش، آگاه می‌شد، آنها را مجازات می‌کرد. این دسته از شورش‌ها، که به طور سنتی در قرون میانه رخ می‌نمود. با اصل حاکمیت و نظریات آن مشکلی نداشت. هدف آنان به زیر کشیدن حاکمان بیگانه و ستم پیشه بوده‌است.(جانسون،۱۳۶۲: ۱۳۷-۱۳۸)

در جامعه قبیله‌ای ایران، هر گاه یکی از سه عامل مشروعیت که به تفضیل از آن سخن گفته شد، توسط حکمران تضعیف می‌گردید، بحران رخ می‌نمود. به همین دلیل اندیشمندان این دوران، به فراست تمام، جوانب ایجاد بحران را بررسی نموده‌اند. ابن خلدون بر نظارت سلطان، به معاش مردم تأکید کرده و آن را از وظایف مهم وی، می‌داند و معتقد است اگر حاکم، به آن بی‌توجه باشد، نهایتاً مردم از یاری وی در نبردها سر باز زده و ممکن است این وضع، به شورش انجامد.(ابن خلدون،۱۳۶۶: ۳۷۱)

تمایل به مساوات‌خواهی، گاه مفهومی خاص به خود می‌گرفت و از آن شورش برمی‌خاست. در این نوع از شورش‌ها، افرادی تصور می‌کردند که باید هم طراز کسانی باشند که در موقعیت برتر قرار دارند و یا تمایل به عدم مساوات، در زمانی که افرادی معتقد بودند که باید از سایرین، در موقعیت برتری قرار گیرند.(جانسون،۱۳۶۲: ۱۹) به جرأت می‌توان گفت عامل فوق، یکی از مهم‌ترین دلایل شورش در ایران، در دوره‌ی فوق است. شورشی که خنجی عوامل آن را بغات می‌نامد.(خنجی،۱۳۶۲: ۳۸۵)

هر چند از جنبه نظری، متفکرین این دوره، تلاش داشتند، هر گونه شورشی را حرام اعلام نمایند. اما در جهت بعد عملی، به دنبال ایجاد راهکارهایی برای جلوگیری از پدید آمدن آن نیز بودند. اغراق در هیبت سلطان، توجیه کردن احساسات مردم در همراهی با وی، علیه شورشیان از آن جمله است. نباید ساختار اجتماعی ایران در این دوران را نیز از یاد برد، جامعه ترکیب ناهمگنی بود از توده‌های شهری، روستاییان و عشایر در یک سو و نخبگانی که عمدتاً از میان رهبران قبایل، برخاسته بودند و در رقابت و نزاع دائمی بسر می‌بردند. این نخبگان، همواره نیازمند بهره‌گیری از احساسات مردم، چه عصبیت قومی و چه تعصبات مذهبی بودند. لذا عنایت به اقشار خاصی از جامعه و رواج اسطوره‌گری، کاملاً توجیه‌پذیر می‌نمود.(شجاعی،۱۳۷۶: ۱۵۸)

نتیجه گیری

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت کسب مشروعیت، از طریق کاریزما و سنت در ایران، که از دیرباز به نام نظریه ایرانشهری، مطرح بوده است، تا فروپاشی خلافت، تداوم یافت و اصول آن، پس از آنکه اندکی از استیلای مغولان سپری گردید، دوباره احیا شد. با این تفاوت که سلطان، مظهر قدرت خلافت شد و تمامی موهبتها و اختیارات آن، به سلطان، منتقل گردید[۱] و برای آنکه قهر و غلبه حکمرانان بیگانهٔ جدید، توجیه‌پذیر باشد، اندیشمندان، نظریه‌ی تغلب را بسط دادند و برای اینکه با بحران‌های متعددی که به بحران مشروعیت ختم می‌شد، کمتر مواجه شوند و شورش‌ها را کنترل نمایند، وظایفی برای حکومت کننده و حکومت شونده قائل گردیدند.

کوتاه سخن آنکه، تمامی حاکمیت‌های موجود درتاریخ میانه‌ی ایران، ویژگی مطلقه بودن و اتکا به دین، سنت و کاریزمای فرماندهی ظفرمند قبیله را دارا بودند.

---

۱. مورخین این عصر نیز همگام با شریعت نامه نویسان بر این اندیشه مهر تایید زدند. چنان که دولتشاه سمرقندی درباره سلطان حسین بایقراگفته است "تخت خلافت را این دولت آرایش داده بود." (دولتشاه سمرقندی،**تذکره الشعرا**، به اهتمام ادوارد براون، تهران، انتشارات اساطیر،۱۳۸۲، ص۴۵۸).

جانشینان تیمور نیز برای خود چنین حقی قائل بودند و خود را وارث اختیارات مذهبی و سیاسی خلیفه در قالب سلطان، می‌دانستند و از امیران تابع می‌خواستند، ایشان را ظل الله خطاب کنند. (نک:به: بارتولد، سلطان و خلیفه، ص۴۶. هم چنین حافظ ابرو، زبده التواریخ، جلد چهارم، ص۷۳۲.)

منابع و مآخذ

ابن خلدون عبدالرحمن، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، جلد اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۶.

ابن عربشاه، *زندگی شگفت آور تیمور(عجائب المقدور فی اخبار تیمور*، ترجمه‌ی محمدعلی نجاتی، تهران، علمی و فرهنگی،۱۳۷۰.

ابوالحمد عبدالحمید، *مبانی سیاست*، جلد نخست، تهران، توس، ۱۳۶۵.

بارتولد واسیلی ولادیمیروویچ، *خلیفه و سلطان*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۸.

بشیریه حسین، *جامعه شناسی سیاسی*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴.

__________، *دیباچه‌ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۱ .

جانسون چالمرز، *تحول انقلابی*، ترجمه‌ی حمید الیاسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

خنجی اصفهانی فضل الله روزبهان، *تاریخ عالم آرای امینی*، تصحیح علی اکبر عشیق، تهران، میراث مکتوب،۱۳۸۲.

_________، *سلوک الملوک*، تصحیح محمد علی موحد، تهران، خوارزمی،۱۳۶۲.

__________، *مهمان نامه‌ی بخارا* ، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.

رازی نجم الدین، *مرصاد العباد*، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.

راش مایکل، *جامعه و سیاست*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، سمت، ۱۳۷۷.

روزنتال اروین. آی. جی، *اندیشه سیاسی اسلام در سده‌های میانه*، ترجمه علی اردستانی، تهران، قومس، ۱۳۸۷.

سریع القلم محمود، *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۶ .

سمرقندی دولتشاه، *تذکره الشعرا*، به اهتمام ادوارد براون، تهران، اساطیر،۱۳۸۲.

سیف زاده سید حسین، *نوسازی و دگرگونی سیاسی*، تهران، سفیر، ۱۳۶۸.

شجاعی زند علیرضا ، *مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین (بررسی جامعه‌شناسی مناسبات دین و دولت در ایران)* مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، ۱۳۷۶.
شریعتی روح الله، *اندیشه‌های سیاسی محقق حلی*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
شهاب الدین عبدا...خوافی حافظ ابرو، *زبده التواریخ*، جلد سوم و چهارم تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.
طباطبایی سید جواد ، *زوال اندیشه‌های سیاسی در ایران*، تهران، کویر، ۱۳۸۷.
فیرحی داود ، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام دوره میانه*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۸.
قائم مقامی جهانگیر، "مهرها و طغراها و توقیع‌های پادشاهان ایران از ایلخان تا صفویان"، *بررسی‌های تاریخی*، شماره ۳۱-۳۰، ۱۳۴۸.
کاشفی سبزواری ملاحسین، *اخلاق محسنی*، مقدمه مرتضی مدرسی، تهران، کتابخانه حامدی، بی تا.
مؤثقی احمد، *دین – جامعه – دولت در ایران*، تهران، تحقیقات علوم انسانی، ۱۳۸۷.
موسویان ابوالفضل، *مبانی مشروعیت حکومت*، تهران، ذکر، ۱۳۸۱.
وبر ماکس ، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و ... ،تهران، مولی، ۱۳۷۴.
________، *دین– قدرت– جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران، قومس، ۱۳۸۷.
وینسنت اندرو، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱.

مناسبات اقتصادی ایران و آلمان
از دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی اول

ابوالفضل شاهسون پور[1]

چکیده:

در این مقاله قصد داریم شمه ای از روابط اقتصادی ایران و آلمان را از دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی اول مرور و بررسی کنیم. روابط ایران و آلمان به صورت مستند تاریخ پانصد ساله دارد. لیکن به صورت غیر رسمی سابقه این مناسبات به دوران باستان بر می‌گردد. به طور کلی هدف سیاسی اروپا در تعامل با ایران در عهد صفوی به منظور رویارویی با امپراطوری عثمانی به عنوان دشمن مشترک بود که این امر در لفافه تجارت و بازرگانی صورت می پذیرفت. آلمانها تا حدی از اندیشه فوق مبرا بودند بیشترین هدف آنها تجارت و بازرگانی با شرق به ویژه خرید ابریشم از ایران بود و تا اندازه ای هم هدف آنها ماجراجویی و در راستای شناخت و فرهنگ شرقی صورت می پذیرفت. پس از دوره صفویه به دلیل وضع نامساعد ایران و تحولات اروپا بار دیگر روابط فی ما بین در دوره قاجاریه به ویژه عصر ناصری از سرگرفته شد که ایران خواستار استفاده از قدرت سیاسی – اقتصادی آلمان به عنوان نیروی ثالث در برابر روس و انگلیس بود که به علت سیاست عدم مداخله بیسمارک موفق به این کار نشد و تنها پس از انقلاب مشروطه و ایجاد فضای باز سیاسی در ایران و سیاست روی آوردن به شرق ویلهلم دوم از اواخر قرن نوزدهم این امر میسر گشت. جنگ جهانی نخست فرصتی بود که ایران باز با روی آوردن به نیروی ثالثی چون آلمان می توانست از دلمشغولی اروپاییان استفاده کرده و خود را از یوغ روس و انگلیس آزاد کند، و باز بنا به دلایلی این بار نیز موفق نشد.

واژگان کلیدی: مناسبات اقتصادی، صفویه، جنگ جهانی اول، نیروی ثالث، ایران، آلمان.

---

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه تبریز abi136513@gmail.com

مقدمه

سابقه مناسبات ایران و آلمان به دوران باستان بر می‌گردد و امپراطوری رم دشمن مشترک هر دو قوم ژرمن‌ها و ایران عصر اشکانی و ساسانی به شمار می رفت. پس از حمله اعراب به ایران در قرن هفتم میلادی و به دنبال آن شکل گیری امپراطوری هابسبورگ‌ها در قرن نهم میلادی برای چندین قرن روابط غیر مستند این دو تمدن در هاله ای از ابهام قرار دارد تا اینکه با روی کار آمدن صفویه و بازیابی هویت ملی و حاکمیت سیاسی به مثابه ایران دوره ساسانی، روابط با امپراطوری هابسبورگها که اصالت ژرمنی داشتند، تداوم یافت. در این دوره بنا به اقتضای کشف قاره آمریکا و آغاز جهانشمولی و گسترش اندیشه اروپایی و به خصوص جهت رویارویی با امپراطوری عثمانی، اروپاییان خاصه آلمان فضای باز ایران عصر صفوی را غنیمت شمرده و در لفافه امور بازرگانی و تجاری با ایران علیه عثمانی متحد شدند به ویژه که مذهب ایران و عثمانی نمایانگر آغاز اختلاف به شمار می آمد. پس از دوره مزبور با رکود روابط تجاری طرفین مواجه می شویم تا اینکه در ایران سلسله قاجاریه روی کار آمد و در آلمان پس از سقوط امپراطوری هابسبورگها که نه قرن به طول انجامیده بود، رایش دوم به صدارت اعظمی بیسمارک روی کار آمد و با ایران عهد ناصری روابط از سرگرفته شد. ناصرالدین شاه به دلیل رویارویی با زیاده خواهی های روس و انگلیس به ایجاد روابط با آلمان اصرار می ورزید اما سیاست بیسمارک به دلیل حفظ روابط حسنه با روسیه و به منظور در انزوا نگه داشتن فرانسه که آلزاس و لرن را از دست داده بود، به ویژه در عرصه تجاری سیاست عدم مداخله در ایران بود تا اینکه نظام بیسمارکی پوسید و ویلهلم دوم از دهه آخر قرن نوزدهم تا سقوطش در جنگ جهانی اول روی کار آمد و سیاست مداخله در شرق را در پیش رو گرفت چرا که آلمان نیاز به مواد خام داشت و نمی توانست از نیازها و منافع اقتصادی خود در شرق چشم پوشد. بنابراین با تضاد منافع دولتهای روس و انگلیس از لحاظ اقتصادی- سیاسی و با فرانسه از لحاظ سیاسی- فرهنگی مواجه شده و این امر منجر به جنگ جهانی نخست گردید و سیاست روی آوردن به نیروی سوم باز از سوی ایران ناکام ماند. حال شمه‌ای از روابط اقتصادی ایران و آلمان را با این پیش فرض

که این روابط بسته به شرایط بین المللی و اوضاع سیاسی داخلی طرفین مرتباً در نوسان بوده در شش زمینه ذیل پی می گیریم:

۱. نسبت صادرات و واردات و نوع اقلام تجاری

تشکیل دولت ایدئولوژیک صفویه در ایران معادله بازرگانی پیشین مبنی بر این که بورسا به صورت بازار بین‌المللی ابریشم خام و ایران عمده‌ترین منبع تولید ابریشم در خاورمیانه به شمار می‌رفت را به شدت برهم زد. رمز سیاست شاه عباس در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی، ایجاد انحصار بر صادرات پرارزش ابریشم خام در ۱۶۱۹م/۹۹۸ش و تلاش در پیدا کردن راه جدید آبی از طریق روسیه یا خلیج فارس برای جایگزین کردن راه خشکی قدیمی عثمانی بود. شاه عباس درآمد یک سوم ابریشم خام تولید شده در ایران را به عنوان سهم شاهانه برمی‌داشت و بقیه آن را به قیمت ثابت میان تولیدکنندگان تقسیم می‌کرد، (فوران، ۶۷:۱۳۸۰). برخی هدف اصلی از فرستادن هیأت هلشتاین را برقراری روابط بازرگانی با ایران عصر شاه صفی می‌دانند و معتقدند که فردیناند سوم که شاهد موفقیت‌های برخی از کشورهای اروپایی ـ به خصوص هلند و فرانسه ـ در امر تجارت با ایران بود، تصمیم گرفت هیأتی را به ایران بفرستد و امید آن داشت که از واردات کالاهایی از خاورمیانه که تصور می‌رفت از راه زمینی به اروپا برسد، منافعی کسب کند. (یارشاطر،۱۳۸۴: ۲۰) علی‌رغم کوشش‌های بسیار در نهایت این هیئت تجاری به سه دلیل در کار خویش توفیق نیافت: نخست به دلیل مخالفت شدید هلندی‌ها که در ایران با آنان تضاد منافع داشتند. در ثانی نداشتن سرمایه کافی دوک هلشتاین برای تأمین چنین طرحی در برابر دشمنان توانا و توانگری چون هلند و انگلیس در ایران و در خاتمه مشکل اخلاقی و زورگویی بروگمان بود که در نهایت پس از بازگشت به وطن خود به اعدام وی منجر گردید. (نوائی،۱۳۶۶، ج۱: ۳۱۶-۳۱۵). در نظام اقتصاد جهانی والرشتاینی[1] ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) «به عنوان

۱. پیش فرض اصلی دیدگاه نظام جهانی این است که جهان جدید از یک اقتصاد جهانی سرمایه داری تشکیل شده و دولت های ملی بخش هایی از یک کل هستند و برای فهم تعارض های طبقاتی داخلی و نزاع های سیاسی خاص دولت، باید اقتصاد جهانی شناخته شود. این نظریه در اوایل دهه ۱۹۷۰م توسط امانوئل والرشتاین استاد ممتاز جامعه شناسی در دانشگاه دولتی نیویورک با هدف تبیین خاستگاه های سرمایه داری، انقلاب صنعتی و ارتباط

امپراطوری جهانی در عرصه خارجی» طبقه بندی می‌گردد. قدر مسلم آن است که الگوی تجارت و بازرگانی عصر صفویه با خصوصیات امپراتوری‌های جهانی من جمله باز توزیع شکل اقتصاد که مجموعه‌ای از بازرگانان در این گونه نظام‌ها رشد کردند و سپس وارد مبادلات اقتصادی می‌شدند، هم‌خوانی دارد. اگرچه روابط دیپلماسی آلمان و ایران به گذشته‌های دور برمی‌گردد، اما در حقیقت این روابط از قرن نوزدهم میلادی به بعد رشد و شکل دیگری گرفت.(میراحمدی، ۱۳۶۳: ۱۷). در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) واردات ایران از روسیه گسترش عظیمی یافت. پس از رکود چند دهه‌ای این مناسبات طی دهه ۱۷۷۰م/۱۱۵۰ش موضع تجاری روسیه در ایران به تدریج قوی‌تر گشت.(فوران،۱۳۸۰: ۱۴۳). ایل قاجار در مناطق پرجمعیت شمال ایران به روسیه شریک تجاری رو به رشد ایران نزدیک بود و به گفته فوران در نهایت به این علت موفق شد منابع انسانی و اقتصادی بزرگی را بسیج کند در حالی که زندیه در مناطق کم جمعیت جنوب ایران با آن همه دسته بندی‌های قبیله‌ای، پیوند چندانی با اقتصاد جهانی نداشت، علت آن نیز عدم مدارای کریم خان با کمپانی هند شرقی انگلیس و اخراج آن از ایران و نیز کاهش تجارت در خلیج فارس بود، برآیند این مزایا ماشین نظامی کارآمدتر قاجار بود که در مقاطعی حساس فرصتی را پدید آورد تا بر روند حوادث، تأثیر تعیین کننده‌ای بگذارد.(همان،۱۳۸۰: ۱۴۵).

ایران در نیمه اول قرن نوزدهم به تدریج استقلال خود را از دست داده و به کشوری دست نشانده روس و انگلیس بدل شده بود. تا اوایل قرن نوزدهم ایران از استقلال گمرکی برخوردار بود. تا پیش از پایان نخستین جنگ‌های ایران و روس در سالهای ۱۳-۱۸۰۳م/ ۹۳-۱۱۸۳ش کشور ایران از لحاظ تجاری دارای استقلال تجاری بود و بیگانگان در تعیین درآمد گمرکی مداخله نداشتند. عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای این اوضاع را به کلی تغییر داد. به گفته جمال زاده: «تجارت آلمان با ایران روز به روز در حال ترقی بوده چنانچه در عرض ده سال مانده به شروع جنگ جهانی نخست تقریباً ۸

پیچیده، مبهم و متقابل جهان اول، دوم و سوم ارائه شد. لازم به ذکر است که این نظریه در زمره نظریات چرخه استیلا به شمار می رود و نسبت به رویدادهای جهان دیدگاهی کلان نگر دارد. برای کسب اطلاعات بیشتر: ر.ک: (ساعی، ۱۳۷۸: ۲۴)

برابر شده است و نیز اعتقاد دارد با وجود کمبود وسایل حمل و نقل میان دو کشور این اندازه پیشرفت نموده است و در صورت ایجاد راه‌های جدید آسانتر و ارزانتر پایه تجارت این دو رشد شایانی در آینده خواهد نمود.».(جمال زاده،۱۳۷۶: ۱۳).

همچنین می افزاید: «در سال ۱۲۸۰-۱۲۷۹ش/۱۹۰۲-۱۹۰۱م صادرات ایران تقریباً نصف واردات بوده ولی کم‌کم بر مقدار خود افزوده تا اینکه در سال ۱۲۸۷-۱۲۸۶ش/۱۹۰۹-۱۹۰۸م فزونی واردات بر صادرات تنها یک و نیم عشر است و با حذف حقوق راهداری در ۱۲۸۱ش/ ۱۹۰۳م صادرات روز به روز ترقی یافته است. طی ده سال۱۲۸۹-۱۲۷۹ش/۱۹۱۱-۱۹۰۱م مال‌التجاره‌ای که از بلژیک به ایران می‌آمده ۸ برابر و از آلمان ۶/۵ برابر شده است.».(همان منبع، ۱۵). از دوره ناصرالدین شاه تا آستانه جنگ جهانی اول یعنی نزدیک به هفتاد سال، تبعات قرارداد ترکمانچای و ضمیمه تجاری آن با روسیه را شاهد هستیم و این کشور ضمن تأسیس کارخانجات پنبه پاک کنی[1] و ایجاد تحولات بنیادی در تجارت این محصول و نیز فراهم کردن تسهیلات برای بازرگانان روس از استثمار کارگران ایرانی دریغ نورزید. در نتیجه افزایش مشارکت ایران در بازار سرمایه‌داری جهانی در آغاز قرن بیستم، به تعداد نمایندگان تجار بزرگ ایرانی در پایتختهای مختلف دنیا به صورت قابل ملاحظه‌ای افزوده شد، در این دوره به تخصصی شدن بازرگانان تأکید می‌شد. (عبدالله اف، ۱۳۵۶: ۲۰). واردات ایران در این دوره به ترتیب اهمیت عبارت بوده از: پارچه‌های نخی، کلّه قند، شمش نقره، چای، آرد، نخ‌های پنبه‌ای، پارچه‌های پشمی، نفت، اسباب خرازی، پوست خام، کبریت، تخم کرم ابریشم، رنگ آبی و قرمز، ادویه، لباس، اشیاء چینی و لعابی، دارو، شیشه و آیینه‌جات، رنگ، اسلحه، شمع، کفش و گالش، کاغذ و رشته‌های طلا و نقره. و اما صادرات ایران: پنبه خام، میوه، فرش‌های پشمی، برنج، تریاک، غلات، پیله کرم ابریشم، پوست خام، پشم خام، حیوانات زنده، ماهی، سنگ‌های گرانبها، سبزیجات، تنباکوی ساخته شده، تخم‌مرغ، حنا و ابریشم خام. اقلام کالاهای تجاری فرانسه طبق گفته«سوگون»Sogun

۱. به عنوان مثال طی سالهای ۱۳۱۷-۱۳۲۴/ ۱۸۹۹-۱۹۰۶م بازرگانان سرشناس روس نظیر ادم اسر و رازن بلوم یهودی اقدام به ساخت کارخانه ای پنبه پاک کنی در مناطق گوناگون مانند بارفروش(آمل) در مازندران و یا نیشابور در خراسان دست زدند.

نماینده کشور فرانسه در ایران در سال ۱۹۱۲م به قرار ذیل می‌باشد: «قند کلّه‌ای، شکر، البسه، مس، نخ، و پارچه‌های پنبه‌ای، نخ و پارچه‌های پشمی، پارچه‌های ابریشمی، اجناس خرازی، ظروف و ادوات فلزی، اشیاء و اجناس ساخت پاریس، شراب و انواع نوشیدنی‌ها، کنسرو، مواد خوراکی، دارو و اتومبیل» (دهقان، ۱۳۷۰: ۸۷) در مقابل به استثنای تعدادی فرش و برخی آثار کمیاب عتیقه، فرانسه جهت استفاده صنایع ابریشم‌بافی خود در شهر لیون، منحصراً از ایران پیله ابریشم وارد می‌نماید. سوگون ضمن مقایسه ارقام تجارت کشورش با برخی کشورهای کوچکتر اروپائی در می‌یابد که فعلاً فرانسه به عنوان یکی از واردکنندگان اصل کالا به ایران، مقام خود را به آلمان واگذار نموده و دور نیست که در آینده، دیگر کشورهای اروپائی نیز کشورش را پشت سر گذارند. تا سال ۱۹۱۰م در میان واردکنندگان کالا به ایران فرانسه، مقام چهارم را داشت یعنی بلافاصله به دنبال کشورهای همجوار ایران که بهر حال، امکان، هیچ‌گونه رقابتی با آنها وجود نداشت. از سال ۱۹۱۱م یعنی سه سال مانده به جنگ اول، تجارت آلمان با ایران، فرانسه را به رتبه پنجم عقب رانده است و از آنجا که بازرگانان کشور مزبورهیچ‌گونه کوششی جدی از خود نشان نمی‌دهند، دیری نخواهد پایید که شاهد باشیم بازرگانی اتریش و حتی بلژیک هم در ایران، از فرانسه پیشی گیرند. (همان، ۱۳۷۰: ۹۰-۸۹).

جدول ۲-۱ به خوبی نشان می‌دهد که در آستانه جنگ جهانی اول هیچ کشوری سلطه بلامنازع روسیه در ایران و پس از آن، موقعیت مستحکم بریتانیا در تجارت خارجی ایران را تهدید نمی‌کرده است. امپراطوری عثمانی مقام سوم را دارا بود ولی سهم این کشور در تجارت خارجی ایران به یک چهارم بریتانیا هم نمی‌رسید.آلمان واردات بیشتری داشت اما صادراتش به ایران از عثمانی هم کمتر بود.آلمان به ویژه در خرید فرش ایران فعال بود.



جدول ۲-۱ تجارت ایران با کشورها به هزار روبل۱۲۹۳-۱۲۹۲ش/۱۹۱۴-۱۹۱۳م

کشور	واردات ایران	درصد	صادرات ایران	درصد
روسیه	۶۴۰۰۰	۵۵/۵۳	۵۴۳۷۱	۷۱/۵۷
بریتانیا و هند	۳۲۰۳۲	۲۷/۷۶	۱۰۲۸۰	۱۳/۵۳
عثمانی	۴۰۲۱	۳/۴۹	۶۶۳۷	۸/۷۴
آلمان	**۵۴۶۸**	**۴/۷۴**	**۵۳۱**	**۰/۶۹**
فرانسه	۳۵۳۳	۳/۰۶	۸۲۶	۱/۰۹
ایتالیا	۱۰۰۸	۰/۸۷	۲۶۱۴	۳/۴۴
بلژیک	۲۷۴۰	۲/۳۸	۴۱	۰/۰۵
اتریش- مجارستان	۱۶۰۶	۱/۳۹	۱۳۰	۰/۱۷
افغانستان	۸۹۹	۰/۷۸	۵۳۴	۰/۷

منبع: فوران: «مقاومت شکننده» ص۱۷۹

۲. کشتی رانی

فعالیت آلمانی‌ها در زمینه حمل و نقل و وسایل ارتباطی همزمان و در راستای افزایش نفوذ اقتصادی- سیاسی آنان در ایران بود و شامل وسایل ارتباط دریایی- هوایی و زمینی می‌گردید. تاریخچه دریانوردی و کشتی‌رانی آلمان و ایران از سال‌های دور یعنی از ۱۸۷۳م/۱۲۵۱ش آغاز می‌شد و به دنبال گسترش روابط در زمان ناصرالدین شاه به سال ۱۸۸۵م دو فروند کشتی به نام‌های «پرسپولیس» و «شوش» به ظرفیت ۶۰۰ و ۲۰۰ تن از آلمانی‌ها خریداری شد لیکن تا قبل از ۱۲۸۵ش/۱۹۰۶م در خلیج فارس کشتی آلمانی نبود و عمده حمل و نقل کالا با کشتی‌های انگلیسی صورت می‌گرفت. در سال ۱۲۸۵ش/۱۹۰۶م شرکت کشتی‌رانی آلمان یکی از رقبای تجارت انگلیس در خلیج فارس به شمار می‌رفت. در دوران سلطنت مظفرالدین شاه یعنی در اواخر قرن نوزدهم،

امپراطوری آلمان که متوجه اهمیت خاورمیانه شده بود درصدد یافتن راهی به این منطقه و استقرار پایگاهی در خلیج فارس برآمد. در این راستا یک شرکت تجارتی آلمان به نام «ونکهاوس» (Wonckhause) نمایندگی خود را در بندر لنگه تاسیس و معاملات صدف و مروارید را آغاز نمود.(ارشادی،۱۳۷۶، ج۱: مقدمه ۳۶).

اما پس از انقلاب مشروطه به قول جمال زاده: «کشتی‌های دولت آلمان در خلیج فارس به راه افتاده و در همان سال اول بارگیری تعداد آنها تقریباً به اندازه مجموع تمام کشتی‌های ملل دیگر (عثمانی، روس، عرب و فرانسه) به استثنای انگلیس بود.». (جمال زاده،۱۳۷۶: ۶۳). پیش از جنگ جهانی اول، کشتی‌های خطوط کشتی‌رانی «هامبورگ- آمریکا» (موسسه هامبورگ- خلیج[فارس]) مرتباً بین بنادر عباس، لنگه، بوشهر، محمره[۱] و هامبورگ در رفت و آمد بودند و شرکت «ونکهاوس» در سال ۱۸۹۸م مسئولیت شرکت هامبورگ- خلیج [فارس] و صید صدف و مروارید را در آبهای جنوبی ایران به عهده داشت.

در اینجا لازم است مختصراً به موضوع مهم نفت بپردازیم چرا که این کالای سرنوشت ساز ایران موجب پیروزی متفقین به ویژه بریتانیا در جنگ نخست گردید.[۲] در سال ۱۲۸۰ش/ ۱۹۰۱م توسط مظفرالدین شاه امتیازی به ویلیام ناکس دارسی» داده شد و نخستین خریدار انحصاری نفت ایران «شرکت نفت ایران و انگلیس» بود که بر اساس قرارداد دارسی در سال ۱۲۸۸ش با دو میلیون لیره سرمایه در لندن آغاز به کار کرد. به‌این‌ترتیب، صدور نفت از ایران از سال ۱۲۹۲ش آغاز شد. برای تأمین نیاز انگلستان و سایر کشورهای صنعتی، ظرفیت ۱۲۰ هزار تنی پالایشگاه آبادان در فاصله کوتاهی به یک میلیون تن رسید و استخراج و صدور نفت به سرعت افزایش یافت به طوری که استخراج نفت در سال ۱۲۹۱ش/ ۱۹۱۲م در ازای ۴۳/۷۷۵ متر به یک تن رسید. در سال ۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م دولت انگلستان به لحاظ اهمیت روزافزون نفت برای تأمین

---

۱. خرمشهر کنونی

۲. چرچیل جمع تخفیف‌هایی را که به خرید نفت از طرف نیروی دریایی انگلستان در طول مدت جنگ جهانی اول تعلق می‌گرفت ۷۵۰۰۰۰۰ لیره برآورد کرده که ۱۶٪ آن ۱۲۰۰۰۰۰ لیره می‌شود.حال آنکه شرکت از بابت کلیه مطالبات خود تا پایان مارس ۱۹۱۹ فقط یک میلیون لیره به دولت ایران پرداخت کرده بود.

سوخت نیروی دریایی خود،۵۶ ٪ سهام شرکت را خرید و دو نفر نماینده را با حق وتو در قبال تصمیمات مربوط به سیاست مالیه شرکت، به سمت اعضای هیئت مدیره آن منصوب کرد و به‌این‌ترتیب کنترل کامل شرکت را به دست آورد و در حقیقت امتیاز دارسی به دولت انگلستان منتقل شد. ضمناً انگلستان قراردادی برای تحویل سوخت به قیمت بسیار نازل و به مدت طولانی به نیروی دریایی خود با شرکت منعقد کرد. به طوری که نه تنها نیاز جنگی خود را (از طریق پالایشگاه نفت آبادان) به حد کافی برطرف ساخت، بلکه از رهگذر نفت ارزان،۵ /۷ میلیون لیره نیز سود برد. (میر جلیلی، ۱۳۷۲: ۸۹-۸۸). در جنگ جهانی نخست آلمان بهترین فنون دنیا را در خشکی دارا بود ولی در دریاها حریف انگلیس نبود و با وجود اینکه رزم ناوهای آلمان تلفات زیادی به کشتی‌های تجارتی متفقین از جمله انگلیس وارد ساخت ولی نتوانست خط محاصره دریایی را که روز به روز محکم‌تر و تنگ‌تر می‌شد به نحو مؤثری بشکافد و اثرات آن را خنثی نماید لذا دولت آلمان چنین صلاح دید که از راه ترکیه و بین‌النهرین و ایران به منابع نفت جنوب ایران دست یافته کشتی‌های انگلیس را که حرکت تهاجمی‌اش به نفت مزبور بسته بود از کار بیندازد و با ایجاد اغتشاش در افغانستان و هندوستان و از بین بردن نفوذ انگلیس این دولت را به دردسر و مخاطره انداخته و امپراتوری‌اش را متلاشی سازد. (ورهرام، ۱۳۸۵: ۴۱۸).

۳. کارخانجات

امیر کبیر به احداث کارخانه ماهوت بافی نظر خاصی داشت و در این باب طی مراسله‌ای به مسیو جان داود خان ارمنی که از طرف امیر مأمور استخدام معلم از اتریش یا پروس بود دستور می‌دهد که دو نفر استاد فن ماهوت بافی به منظور آموختن ماهوت سازی در ایران که مصرف زیاد دارد، استخدام کند. (عیسوی، ۱۳۶۹: ۴۵۵).

بنا به نوشته مجله کاوه: «در آلمان از خاک چینی اعلا گرفته تا خاک سفال و آجر انواع خاک زیاد و فراوان است. در ایالت براندنبورگ (Brandenburg) چندین کارخانه آجرسازی موجود است. در سال ۱۲۷۵ش/ ۱۸۹۷م در ممالک آلمان ۱۵۶۶۳ کارخانه آجرسازی موجود بوده است که ۲۱۹۸۶۰ نفر عمله در آن کارخانجات کار میکرده‌اند. در

سال مزبور در آلمان ۱۹۰ باب کارخانه چینی‌سازی موجود بوده است. قدیم‌ترین کارخانه چینی‌سازی در اروپا کارخانه‌ایست که در شهر مایسن (Meisen) که در ایالت ساکس واقع شده در سال ۱۷۱۰م/ ۱۰۸۸ش بنا شده است.... معتبرترین کارخانجات بلورسازی آلمان در تورینگن و در والدنبورگ (Waldenburg) است.کارخانجات بلورسازی آلمان نیز معروف آفاق است. در سال ۱۸۹۵م/ ۱۲۷۳ش در ممالک آلمان ۳۷۱ کارخانه بلورسازی موجود بوده است که تخمیناً ۱۴۰۰۰عمله در آن کارخانه ها کار میکرده است. اکثر کارخانه های بلورسازی آلمان در شلزین و در براندنبورگ و در ساکس و در تورینگن است. در سال ۱۳۱۵ در ممالک آلمان ۵۲۵۰۰۰ تن(تقریبا ۱۷۵۰۰۰۰ خروار) بلور ساخته شده است که ۱۱۵ میلیون مارک ارزش داشته است. در برلن در مایسن و در بامبرگ (Bamberg) چینیهای رنگارنگ بسیار ظریف درست میکنند. در سال ۱۳۱۶ در آلمان ۷۸۸۷۸ تن(تقریبا ۲۶۳۰۰۰ خروار) چینی ساخته شده است که بالغ بر ۵۲ ملیون مارک ارزش داشته است». (مجله کاوه، ۱۲۸۹: ۶-۵).

در اواخر دوره قاجار شاهد معاملات اسلحه و تجهیزات نظامی بین آلمان و ایران هستیم به طوری که در دوره ریاست مورگان شوستر خزانه‌داری کل ایران برای تقویت ژاندارمری تنها در یک مورد سفارش ۵۰۰۰ قبضه تفنگ به کشور آلمان می‌دهد. نیز در سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م در یک مورد معامله‌ای با یک کارخانه اسلحه سازی در برلین موسوم به «دو پیچ وانن اوند مونی‌سین» (De Pitsch Van on und Monisin) صورت گرفته که حجم آن بالغ بر ۴۸۹۳۵ مارک بوده است. (دلفانی، ۱۳۷۸ : ۸۴). پیش از جنگ جهانی نخست دو تبعه آلمانی به نامهای اگوست ورت (Augest Werth) در دو بخش مهمات سازی و ماکس هس (Max Haasc) درواحد مسلسل به عنوان مستشار ارتش ایران اصلاحاتی به عمل آوردند. در سالهای ۱۴-۱۹۱۳م ایران مقداری مهمات و ادوات جنگی از آلمان خریداری کرد اما به واسطه جنگ و مسدود شدن راه ارسال آن از طریق روسیه به ایران نرسید و تنها پس از یک دهه در سال ۱۹۲۳م ایران با توافق روسیه آن را وارد کرد.

در سال ۱۲۸۶ش/۱۹۰۸م اولین کارخانه چرم سازی در تبریز توسط یکی از اتباع آلمانی تأسیس شد و پس از چندی کارخانه کبریت سازی نیز در این شهر توسط آلمانی‌ها افتتاح گردید. (ارشادی،۱۳۷۶، ج۱: ۳۹۲-۳۹۱). بنا به نوشته جمال‌زاده، در اواخر جنگ جهانی اول «کارخانه به آن معنایی که در اروپا فهمیده می‌شود، جز دو سه کارخانه الکتریک در تهران و رشت و تبریز و مشهد و یک کارخانه گاز در تهران کارخانه‌ای نیست و حتی هنوز هم در استفاده از قوه آب هم کوششی به عمل نیامده است کارخانه چراغ برق در تهران که متعلق به حاج حسین آقای امین الضرب می‌باشد که تا اواخر جنگ همچنان کار می‌کند و مغازه‌ها و خیابانهای مهم تهران را روشنی می‌دهد.». (جمال زاده،۱۳۷۶: ۷۷ و ۹۵).

۴. راه آهن و تلگراف

قرن نوزدهم در ایران را باید قرن قراردادها و اعطای امتیازات، به خصوص در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه دانست و توجه دولت آلمان برای گرفتن امتیازی از ایران در این دوره به دور از نظر نیست. علت دیگر توجه دولت آلمان، نفوذ و دستیابی به افغانستان و هند و تجهیز آنها در نتیجه جلوگیری از نفوذ انگلستان و روسیه به آن نواحی بود که از نظر حمل و نقل و ارتباط دارای اهمیت بود. (ورهرام، ۱۳۸۵: ۳۸۳).

رمز موفقیت آلمان در ایران، رقابت کشورهای روس و انگلیس در آنجا و عدم اعتماد مردم و مجلس از اواخر قرن نوزدهم به این دو و در پیش گرفتن سیاست دخالت دادن کشور ثالثی در ارتباط با حل مسئله بود که به نتیجه موثری منتج نشد. در سال ۱۲۵۲ش/ ۱۸۷۴م یکی از افسران مهندس عالی رتبه روس موسوم به «بارون فون فالکنهاگن»(Baron von Falkenhagen) که گویا اصلا آلمانی بود و در تجربه ساختن راه آهن گرجستان مداخله داشت برای گرفتن امتیاز خط آهن جلفا- تبریز به تهران آمد لیکن به علت درخواست امتیاز برای روسیه و نیز امتداد خط مزبور به بغداد جهت کاربرد علیه عثمانی در موقع مقرر این امتیاز به نتیجه نرسید. (محبوبی اردکانی،۱۳۷۶، ج۲: ۳۲۲).

امتیازاتی که در این برهه از سوی ایران به آلمانی‌ها واگذار شد عبارت بود از:

۱) امتیاز ساختن جاده تهران- خانقین در سال ۱۸۹۵م

۲) ساختن خط تراموا به شمیران در سال ۱۸۹۵م

۳) حق امتیاز ساختن راه آهن تهران- خانقین از اول ماه مه ۱۸۹۸م. لازم به ذکر است که تمامی این قراردادها و حقوق انجام نپذیرفت، زیرا امکان تهیه سرمایه‌های لازم در آلمان عملی نبود.

گویا نخستین آزمایش *تلگراف* در ایران به وسیله ملکم خان برای جلب نظر ناصرالدین شاه به عمل آمد که مابین مدرسه دارالفنون و قصر گلستان ارتباط برقرار کرده بود. در سال ۱۸۶۷م/ ۱۲۴۵ش اداره زیمنس آلمانی و برادران (Simens Brothers) امتیاز خط تلگرافی را گرفت که از لندن و از راه آلمان و روسیه مستقیماً به تهران می‌رود و منحصر به مخابرات هند است ناصرالدین شاه طی فرمانی وزیر امور خارجه وقت ایران را مأمور کرد که با همین شرکت و هالسکه (Halske) قراردادی در مورد تمدید سیم تلگراف بین شیراز و بندرعباس را منعقد و مبادله نماید (جمال زاده،۱۳۷۶: ۱۱۲/ ارشادی،۱۳۷۶.ج۱، مقدمه: ۳۶).

صنیع الدوله از اولین کسانی بود که در رساله‌ای موسوم به «راه نجات» که آن را در سال ۱۲۸۶ش/۱۹۰۷م تحریر کرد- نقشه ای از راه آهن و خطوط شوسه ایران روی نقشه جغرافیایی هانری کیپرت (چاپ برلین در سال ۱۸۸۳م) ترسیم کرد که بسیار با خطوط راه آهنی که بعدها احداث شد، مطابقت داشت. (ترسکینسکی، ۱۳۲۶: ۸-۷). و برای شروع کار راه آهن مالیات بر قند و چای را پیشنهاد و تقدیم مجلس کرد که پذیرفته نشد سپس پیشنهاد وضع مالیات بر نمک را مطرح نمود و این بار علی رغم تصویب مجلس پس از چندی در ۸ خرداد ۱۲۹۰/ ۵ مه ۱۹۱۱ لغو شد. (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۷۴).

گسترش خط آهن برلین- بغداد به طرف شرق، توجه آلمانی‌ها را که بنیانگذار این خط آهن مهم بودند، به ایران جلب کرد و حتی پس از کنفرانس پتسدام (۱۹۱۱م)،آلمان اجازه ساختن خط آهن خانقین- تهران را به دست آورد.

در سال ۱۹۱۰م/۱۲۸۸ش به علت انقضای معاهده بیست ساله حق ساخت راه آهن ایران توسط روسها نماینده‌ای از سوی بانک مشهور آلمانی موسوم به دویچه بانک

(Deutsche Bank) مأموری به نام «سید روت» (Soyed Routh) به تهران آمد و امتیاز خط آهن خانقین و تهران را تحصیل نماید و این مسأله در نهایت با فشار دول روس و انگلیس عقیم ماند. بعد در هنگام عقد قرارداد پتسدام در ۱۲۹۰ش/۱۹۱۱م دولتین روس و آلمان متفق شدند که اگر تا چهار سال دیگر راه آهن‌های روس و خانقین متصل نشود دولت آلمان حق خواهد داشت که خط آهن استانبول- بغداد و خانقین را تا تهران ادامه دهد. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۶، ج۲: ۳۳۳).

ایجاد تلگراف بی‌سیم در ایران با هدف رفع احتیاجات نظامی صورت پذیرفت و نخست آلمانها در سال ۱۲۹۴ش/ ۱۹۱۵م در اصفهان آن را راه اندازی نمودند و با شهر «نوئن» آلمان ارتباط برقرار کردند. علاوه بر کریشش اتریشی و فوکنی ایتالیایی، معلمین دارالفنون که در راه اندازی تلگراف ایران دخالت داشتند، سیم تلگراف هند و اروپ را شرکت زیمنس در ایران دایر کرد. درآغاز احتیاج ایران به اروپاییان در اداره امور مربوط به تلگراف از لحاظ فنی و سپس از جنبه ترجمه متن تلگراف بود و در این میان سرهوتوم شیندلر آلمانی که مخبرالدوله وی را استخدام کرده بود از همه مشهورتر به نظر می‌رسید. (همان، ۱۳۷۶، ج۲: ۲۲۹-۲۲۸).

۵. تأسیس بانک

در سال ۱۲۵۸ شمسی حاج محمد حسن امین الضرب، پیشنهاد تأسیس یک بانک ایرانی با شرکت دولت و مردم را با ناصرالدین شاه مطرح کرد و به دلیل عملی نشدن آن، بانک‌های بیگانه ابزار توسعه تسلط دو قدرت استعماری وقت یعنی انگلستان و روسیه بر ایران را فراهم کردند. انقلاب مشروطیت تنفر شدید مردم از حکومت قاجار و بیگانگان طرفدار آن را آشکار ساخت و در اولین سال پس از تشکیل مجلس شورای ملی هنگامی که فکر وام گرفتن از روس و انگلیس(دو قدرت استعماری مسلط) دوباره مطرح شد، عده کثیری از نمایندگان مجلس و عامه مردم مخصوصاً بانوان و مطبوعات ضمن اعتراض در مقابل اخذ وام از بیگانه، ایجاد بانک ملی را تنها راه حل مشکل مالی و اقتصادی ایران اعلام کردند و براثر آن یک بار دیگر مسئله بانک ملی در دوره اول مجلس شورای ملی

در ۱۲۸۵ش/۱۹۰۶م مطرح گردید و سرمایه اولیه آن را ۳۰ کرور تومان معین کردند که بعدها در صورت لزوم به ۱۰۰ کرور تومان بالغ می‌گشت.[1] و عده مؤسسین بانک ۱۰۰ نفر که هر یک سرمایه‌ای مابین ۵ تومان تا ۵۰۰۰۰ تومان در آن سهامدار می‌شدند. (رشیدی، ۱۳۷۰: ۸۲/ minai, 1961.pp. 158-159).

پس از مدتی بحث و مشاجره بر سر این ماجرا، سرانجام در سال ۱۲۸۶ش/۱۹۰۷م قرارداد مربوط به تاسیس بانک آلمانی در ایران میان دو دولت منعقد گردید که بر اساس آن به «دویچه اورینت بانک اگتسین گزلشافت»[2] اجازه داده شد که بانکی در تهران تأسیس نماید که اقلاً دو کرور تومان (معادل چهار میلیون مارک) سرمایه داشته باشد. (ارشادی،۱۳۷۶، ج۱: ۳۷-۳۶/ جمال زاده،۱۳۷۶: ۱۱۶/ شاهدی، ۸۳: ۹۶).

۶. شرکت‌ها

الف) قبل از جنگ جهانی نخست، سرویس منظم کشتی‌رانی بین هامبورگ و بنادر عباس، لنگه، بوشهر و محمره برقرار بود. در کلیه این بنادر رفت و آمد جریان داشت، به استثنای بندر لنگه و بندرعباس که برگشت آنها به صورت نامنظم انجام می‌گرفت. نماینده شرکت در بوشهر و بنادر عباس، لنگه، محمره، «شرکت ربرت ونکهاوس» بود.

ب) تجارت‌خانه‌هایی که همزمان با صنعت سر و کار داشتند، تا حدودی کارخانه دار و فروشنده نیز بودند. تا آن زمان تنها شرکتی که آلمان از این نوع در ایران داشت، «*شرکت سهامی فرش ایران پتاگ*(Petag) بود، مقر این شرکت در برلین بود. شعبات آن در قسطنطنیه، تبریز، سلطان آباد، همدان، کرمان، مشهد و شیراز دایر شده بود. شرکت در سال ۱۹۱۲م/ ۱۲۹۱ش تأسیس شد و در آغاز با سرمایه‌ای برابر ۳/۰۰۰/۰۰۰ مارک و بعدها با ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ مارک شروع به کار کرد.

ج) سومین نوع تجارتخانه‌ها در ایران، *شرکت‌های صادراتی* بود. در این ارتباط نام دو شرکت آلمانی قابل ذکر است:

۱. یا به عبارتی سرمایه اولیه بانک ۱۵ میلیون تومان و قابل افزایش تا ۵۰ میلیون تومان بود.

۲. بانک شرقی آلمان شرکت آنونیم.

شرکت «ویلهلم روور»(Wilhelm Roewer) در شیراز که صادرات اصلی آن «کتیرا» بود و در سال ۱۹۱۰م/ ۱۲۸۹ش با سرمایه ۵۰/۰۰۰ مارک تأسیس شد. دیگری «ربرت ونکهاوس»(R. Woenkhaus) با شعباتی در بوشهر، بحرین، بغداد، موصل و بصره، محمره، اهواز و بندرعباس در سال ۱۸۹۸م/ ۱۲۷۶ش تأسیس شد. صادرات آن عبارت از مروارید، غلات و پوسته‌های صدف مخصوص بود.

د) شرکتهایی بودند که فرآورده‌های اروپایی را به ایران وارد می‌کردند. از جمله آنها شرکت زیر را می‌توان نام برد:

شرکت بزرگ وارداتی آلمان به نام «انداچ برمن»(F.Undutsh & Co. Bremen) که در سال ۱۹۱۳م/ ۱۲۹۲ش در تهران دارای شعبه بود و توسط سهام‌دار آن «ادوارد شلوتر»(E.Schluter) اداره می‌شد که با سرمایه‌ای در حدود ۳۱۵/۰۰۰ مارک مشغول به کار بود. (ورهرام، ۱۳۸۵: ۱۱۹-۱۱۸).

نتیجه‌گیری

روابط اقتصادی آلمان و ایران در دوره صفویه شکوفا بوده و سپس افول کرده تا اینکه در دوره ناصرالدین شاه باز گشایش یافته و دوباره پس از مدتی حالت رکود، بنا به سیاست خاص بیسمارک، در قرن بیستم به ویژه با ایجاد فضای باز پس از انقلاب مشروطه در ایران از نو رونق یافته است. دلیل این نوسان در روابط چیست جز این که عامل سومی بوده که این روابط را تحت تأثیر خود قرار می داده است. این عامل، وابستگی اقتصادی و طبعاً سیاسی ایران به روس و انگلیس از سویی و مشکل خاص آلمان و تعامل سازشکارانه با این دو قدرت جهت فعالیت در ایران از دیگر سو می باشد. به طور کلی سیاست روی آوردن به نیروی ثالثی چون آلمان که در عرصه اقتصادی نیز جریان و تأثیر گذار بود با سنگ اندازی دو قدرت روس و انگلیس به شکست انجامید و حتی جنگ جهانی نخست که فرصتی برای ایران بود تا خود را از یوغ روس و انگلیس آزاد سازد، به دلیل وابستگی بیش از حد ایران و عدم کفایت سرمداران یا به قولی رجال ایرانی میسر نشد، و این ناکامی ها کنشی بود که واکنش آن پس از جنگ جهانی نخست

با روی آوردن افراطی به آلمانها از سوی رضاشاه از سرگرفته شد و در نهایت به سقوط وی انجامید.

منابع

الف) منابع فارسی

جمال زاده، محمد علی. (۱۳۷۶). **گنج شایگان (اوضاع اقتصادی ایران)**. تهران. انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

ظهیر نژاد ارشادی، مینا. (۱۳۷۶). **گزیده اسناد روابط ایران و آلمان**. جلد ۱. تهران. انتشارات وزارت امور خارجه.

عیسوی، چارلز. (۱۳۶۹). **تاریخ اقتصادی ایران**. ترجمه یعقوب آژند. تهران. انتشارات نشر گستره..

فوران، جان. (۱۳۸۰). **مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران)**. ترجمه احمد تدین. تهران. انتشارات رسا.

محبوبی اردکانی، حسین. (۱۳۷۶). **تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران**. ج۲. چ۲. تهران. انتشارات دانشگاه تهران.

نوائی، عبدالحسین، (۱۳۶۶). **ایران و جهان**، ج۱، تهران، موسسه نشر هما.

ورهرام، غلامرضا. (۱۳۸۵). **نظام سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجار**. تهران. انتشارات معین.

هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدیقلی. (۱۳۴۴). **خاطرات و خطرات**. تهران. انتشارات زوار.

یارشاطر، احسان. (۱۳۸۴). **تاریخ روابط ایران و آلمان(دانشنامه ایرانیکا، ۵)**. ترجمه پیمان متین. تهران. انتشارات امیر کبیر.

ترسکینسکی، آناتول. (۱۳۲۶). **تاریخچه مختصر راه آهن در ایران**. تهران. بنگاه راه آهن دولتی ایران.

ب) مقالات

دلفانی، محمود. ۱۳۷۸. **نقش دولت آلمان در ایجاد صنایع نظامی و تسلیح ارتش در دوره رضا شاه**. مجموعه تاریخ «گنجینه اسناد». شماره ۳۵ و ۳۶. صص ۸۲ تا ۹۳.

دهقان، لقمان، ۱۳۷۰، **تجارت خارجی ایران در آستانه جنگ جهانی اول**، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه اصفهان)، شماره ۲، صص ۸۱-۱۰۰.

رشیدی، علی. ۱۳۷۰. **سیاستهای پولی و ارزی ایران در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم**. مجله اطلاعات سیاسی – اقتصادی . شماره ۵۱ و ۵۲. صص ۸۲ تا ۹۰

ز. عبدالله اف، ز، ۱۳۵۶، **طبقات بورژوا و کارگر در ایران در اوایل قرن بیستم،** مترجم حسین ادیبی، مجله نامه علوم اجتماعی، شماره ۷، صص ۳-۳۲.

ساعی، احمد، ۱۳۸۸، **نقد و ارزیابی نظریه نظام جهانی: موافقان و منتقدان،** فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۵، صص ۱۸-۳۱.

شاهدی، مظفر، ۱۳۸۳، **نقش بانک استقراضی در جلوگیری از تأسیس بانک ملی و بانک آلمانی در ایران عصر مشروطه،** مجله تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۰، صص ۶۹-۱۰۴.

مجله کاوه ۱۲۸۹. **علوم و صنایع در آلمان (۲)**. شماره ۳۷. صص ۴ تا ۶.

میر احمدی، مریم، ۱۳۶۳، **نفوذ اقتصادی و سیاسی آلمان در ایران**. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره ۲، ص ۱۰-۲۶.

میر جلیلی، سید حسین. ۱۳۷۲. **خریداران نفت ایران (۱۳۶۸-۱۲۸۰)**. مجله اطلاعات سیاسی – اقتصادی. شماره ۶۹ و ۷۰. صص ۸۸ تا ۹۶.

ج) منابع لاتین و اینترنتی

Minai, Ahmad,(1961), **Economic Development of Iran under Reign of Reza Shah (1926-1941)**, PhD. economics major, Faculty of Gradnate School of The American Washington D.C University,(microfilms, Inc. Ann Arbor, Michigan).

www.gagapedia.com

اقطاع نظامی در عصر پادشاهان بزرگ سلجوقی و نقش وزیر نظام‌الملک در پیدایش و تحول آن (۴۲۹ه/۱۰۳۷م-۴۸۶ه/۱۰۹۲م)[۱]

علیان عبدالفتاح الجالودی[۲]

ترجمه: حسین قائمی اصل[۳]

سجاد جمشیدیان[۴]

چکیده:

پژوهشگرانی که به بررسی اقطاع نظامی در عصر سلجوقی و ارزیابی تلاش‌های وزیر نظام‌الملک طوسی در ایجاد و نقش او در تحول ساختاری آن در قیاس با عصر بویه‌ایان قبل از آن پرداخته-اند نظریه‌های مختلف و متفاوتی دارند که این اختلاف ناشی از نوع نگاه این پژوهشگران به گفتارهایی است که در این باره در کتاب «سیاست‌نامه» نظام‌الملک آمده است. در میان این پژوهشگران، تنها گروه اندکی تلاش نموده‌اند که گفتارهای نظام‌الملک را در کتاب سیاست‌نامه به صورت تاریخی و عمیق و بر مبنای تحولات سیاسی، فکری، اقتصادی و نظامی عصر سلجوقی مورد بررسی و مطالعه قرار دهند. نویسنده این مقاله سعی دارد سیر تحول تاریخی مفهوم اقطاع در عصر پادشاهان بزرگ سلجوقی (طغرل بیگ،آلپ‌ارسلان، ملکشاه) را مورد بررسی قرار داده و تلاش‌های وزیر نظام‌الملک طوسی و نقش او در پیدایش اقطاع نظامی را در پرتو دیگر منابع تاریخی واکاوی کند. در این بحث و بررسی رابطه میان میراث ترکی و اقدامات اقطاعی عصر بویه‌ای و اقدامات و تلاش‌های نظام‌الملک مورد توجه قرار گرفته است. همچنین در این مقاله اشاره‌های تاریخی موضوع اقطاع نظامی در منابع اولیه مورد ارزیابی قرار گرفته است و در کنار آن گفتارهای مربوط به این نوع اقطاع در کتاب سیاست‌نامه که نظام‌الملک آن را در اواخر حیات خود تالیف نموده است با دقت خاصی بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی: اقطاع نظامی، پادشاهان سلجوقی، نظام‌الملک طوسی، عصر بویه‌ای.

---

۱. عنوان اصلی به زبان عربی و ارجاع مقاله به شرح ذیل است: الإقطاع العسکری فی عصر سلاطین السلاجقة الکبار و دور الوزیر نظام الملک الطوسی فی نشأته وتطوره (۴۲۹ه/۱۰۳۷م- ۴۸۶ه/۱۰۹۲م) علیان عبد الفتاح الجالودی.المجله الاردنیه للتاریخ و الآثار، المجلد ۲، العدد۱، ۲۰۰۸م.

۲. استادیار گروه تاریخ اسلامی دانشگاه آل‌بیت المفرق، اردن

۳. دانشجوی دکتری ادبیات عرب دانشگاه اصفهان

۴. کارشناس ارشد تاریخ

مقدمه

خلافت عباسی از قرن سوم هجری/نهم میلادی رو به ضعف نهاد و سیطره آن بر ایالت‌های شرقی و غربی دچار رخوت و سستی شد و این ایالت‌ها به تدریج به حکومت‌های مستقلی تبدیل شدند که فقط از نظر ظاهری و تشریفات دولتی تابع خلافت عباسی بودند (مسعودی ،۱۹۸۲م، جلد ۱، ص ۳۰۶و جلد ۲، ص ۷۳؛ مسکویه ، ۱۹۱۴م، جلد۲، صص ۱۵۴-۱۵۳؛ همدانی ۱۹۶۱م، ص ۱۰۱؛ الدوری، ۱۹۴۵م، ص ۱۲۳؛ Barthold, 1963, p.17؛ Siddiqi, 1977, pp.1-32) . هم‌زمان با آن، ساختار نظامی سپاه خلافت عباسی و دولت‌های اطراف آن دچار تغییر و تحول شد و از زمان خلافت معتصم بالله (۲۱۸-۲۲۷ه/۸۳۳-۸۴۱م) سپاه خلافت عباسی دارای ترکیبی از بردگان (غلامان و ممالیک) شد که این غلامان اساساً از ترک‌های جنوب روسیه، دشت‌های آسیای میانه و علاوه بر آن نژادهای کوچک‌تر دیگری از بربر،سودان، ارمنی‌ها، یونانی‌ها و بالکانی‌ها بودند (الدوری،۱۹۴۵م، صص۵۸-۱۳؛ Siddiqi, 1977, pp.4-7 ؛ پاسورث، ۱۹۷۲م، صص ۲۰۷-۲۰۶). پادشاهان بزرگ معمولاً در پی‌ریزی خلافت خود این بردگان را هسته اولیه سپاه و نگهبانان درباری خاص خود قرار می‌دادند که این موضوع ناشی از شایستگی بالا و شجاعت و توانایی منحصر به فرد این بردگان بود.علاوه بر آن، چنین بردگانی با منتفذین محلی یا گروه‌های خاص ارتباطی نداشتند که همین مساله باعث می‌شد اخلاص و وفاداری آنها به پادشاهان و امرای ولی نعمت خود همیشه پابرجا باقی بماند.

با گذشت زمان نقش سپاه فزونی یافت و اهمیت آنها چه در مقابله با نزاع‌های داخلی بین امرای در حال رقابت برای تصاحب قدرت و چه در مقابله با دشمنان خارجی و یا حمایت از دولت‌های تابعه اطراف در برابر تهدیدات خارجی افزایش یافت[۳].این تحول ساختاری در سپاه خلافت و حاکمان مستقل، همزمان با تحولات سیاسی و اقتصادی مهمی بوقوع پیوست،مثلاً در بعد سیاسی از ابتدای قرن چهارم هجری /دهم میلادی زمام قدرت یعنی همان پایتخت خلافت به دست پادشاهان و امرای بغداد افتاد (مسکویه، ۱۹۱۴م، جلد1، ص۳۵۲-۳۵۰؛ الدوری،۱۹۴۵، ص۲۳۶؛ متز ،۱۹۶۷م، جلد۱

،ص۴۶-۴۵) و با تسلط بویه‌ایان بر قدرت سیاسی، خلافت تنها به یک سازمان دینی میان تهی تبدیل شد که هیچ قدرت سیاسی نداشت و قدرت به دست امرای حاکم بر خلافت افتاد و با بویه‌ایان شروع شد و سپس با پادشاهان سلجوقی ادامه یافت که این گروه‌ها ،خلافت عباسی را تنها برای پوشش دینی قدرت خود حفظ می‌کردند (بیرونی ، ۱۹۲۳م، ص ۱۳۲؛ العمرانی، ۱۹۷۳م، ص۲۲۲؛ ماوردی ، ۱۹۹۴م ،صص ۷۷-۷۶و صص ۸۲-۸۱). از نظر اقتصادی و به دلیل بالا گرفتن نقش سپاه در زندگی روزانه ،تحولات مهمی در سطح جامعه رخ داد که اساساً در کاهش نقش تجارت،صرافی‌ها،شهرها و روی آوردن به نوعی اقتصاد کشاورزی مبتنی بر زمین و نه پول نقد تجلی یافت (الدوری ، بی‌تا، ص ۹۵و ص۱۰۲؛ کاهن، ۱۹۷۲م، صص ۱۷۲-۱۶۹؛ الدوری۱۹۸۸،صص ۲۲۶-۲۲۴ ؛ طرخان، ۱۹۶۸م ،ص۶۵ به بعد). این موضوع به نوبه خود باعث تحول در راه‌های تصاحب اراضی و ظهور نوعی اقطاع جنگی (نظامی) مبتنی بر اقطاع اراضی خراج[1] شد که سربازان به جای دریافت حقوق ماهیانه نقدی آنها را تصاحب می‌کردند و حق بهره-برداری از این اراضی خراجی منوط به انجام خدمت نظامی در کنار خدمات اداری بود و بخشی از مالیات‌هایی را که شخص اقطاع کننده به دست می‌آورد به حساب ذخیره مرکزی دولت می‌پرداخت (العرینی، ۱۹۵۷م، ص ۱۳۱به بعد؛ طرخان، ۱۹۵۷م، ص۴۹به بعد؛کاهن، ۱۹۸۸م،ص۱۹۷ به بعد،؛ الدوری،۱۹۸۸م، ص۲۴۹ به بعد؛ آن لمبتون، ۱۹۸۸م، ص ۲۷۸به بعد.).

این تحول بنیادین و مهم در مفهوم اقطاع از معنای هبه و بخشش (قطیعه یا اقطاع تصرفی و تملکی) به معنای تصرف کامل و تصاحب زمین می‌باشد و اساساً از اراضی

---

۱. ابویوسف آن‌را چنین تعریف می‌کند:زمینی را که در آن امام ساکن شود و به دست خانواده‌اش بسپارد و همه‌ی زمین‌های غیر عرب می‌تواند به امام و خانواده او واگذار شود که در زمره اهل ذمه هستند که همان زمین خراج می‌باشد .یعنی زمین‌های عامه در کشورهای فتح شده که بر آن مالیات خراج وضع می‌شود .ر.ک به: یعقوب بن ابراهیم ابو یوسف، (۱۸۲ه/۷۹۸م)، کتاب الخراج، تحقیق محمد ابراهیم البنا، دارالاعتصام، مصر، بدون چاپ، بی‌تا، صص ۷۲-۶۷؛ غیداءخزنهٔ کاتبی، الخراج منذ الفتح الإسلامی حتی أواسط القرن الثالث الهجری، مرکز دراسات الوحده العربیه، چاپ اول، ۱۹۴۴م،صص ۱۰۹-۹۹.

موات[1] و صوافی[2] و گاهی نیز اراضی خراجی (الدوری، ۱۹۹۵م، صص ۴۷و ۵۳؛ الدوری، ۱۹۸۸م، صص ۲۵۵-۲۵۰؛ منمیهٔ، ۱۹۸۸م ،ص۲۹۳ به بعد؛ کاتبی، ۱۹۴۴م، ص ۹۹-۸۹) تشکیل می‌شود. این تحول به معنای آزادی تام شخص اقطاع کننده در دخل و تصرف اراضی می‌باشد چرا که مالک زمین محسوب می‌شود و این حق را داشت که اراضی مذکور را فروخته، بخشش نموده، اجاره داده و یا دیگر دخل و تصرفات قانونی در آن نماید (أبو یوسف، بی‌تا، صص ۱۳۴-۱۲۵؛ ماوردی،۱۹۹۴م، صص ۳۳۱-۳۲۵؛ الدوری، ۱۹۸۸م، صص ۲۵۴-۲۴۸.) . این نوع اقطاع کاملاً با مفهوم اقطاع بهره‌برداری که عمدتاً از تصرف زمین‌های خراجی تشکیل می‌شد متفاوت است. این نوع دوم اقطاع(اقطاع بهره‌برداری) به معنای حق منفعت می‌باشد و نه حق مالکیت تام اراضی، زیرا در ازای خدمت نظامی بوده است که شخص اقطاع کننده ارائه می‌داد تا در مقابل این اقطاع بتواند جایگزین حقوق ماهیانه شود و این همان چیزی است که اصطلاحاً اقطاع نظامی (جنگی) نامیده می‌شود و اکثر پژوهشگرانی که به این موضوع پرداخته‌اند معتقدند آغاز ظهور آن به دوره حکومت بویه‌ایان از ابتدای سال ۳۳۴ه/ ۹۴۵م برمی‌گردد (کاهن، ۱۹۸۸م، صص ۲۱۱-۲۰۸؛ الدوری، ۱۹۸۸م، صص ۲۶۳-۲۵۶؛ لمبتون، ۱۹۸۸م، صص ۲۸۳-۲۸۱؛ العرینی۱۹۵۷م، صص۱۳۵-۱۳۱؛ آشتور،۱۹۸۵م، صص ۲۳۳-۲۲۷. خلیل، ،۱۹۹۶م، صص ۱۶۸-۱۶۳)[3] و شکل تکامل یافته آن در عصر سلجوقی (۵۹۰-۴۴۷ه/ ۱۱۹۲-۱۰۵۵م) ظهور یافت که عصر طلایی اقطاع نظامی شمرده می‌شود (آشتور،۱۹۸۵م، صص ۲۷۷-۲۷۱؛ الدوری،۱۹۸۸م، ص۲۶۳ ؛ العرینی، ۱۹۵۷م، صص۱۷۸-۱۳۷؛ ناجی، ۱۹۸۷م، ص۱۶۱). گرایش بویه‌ایان به این نوع نظام اقطاعی،

۱. منظور زمینی ویران شده و خرابه‌ای است که مالکی ندارد و کسی هم در آن سکونت نداشته و اثری از خانه و زراعت در آن یافت نمی‌شود. ابو یوسف، الخراج، صص۱۴۳-۱۳۷؛ ماوردی، الأحکام السلطانیهٔ، صص ۳۰۵-۳۰۴

۲. منظور زمینی است که با سقوط دولت ساسانی مالکین خود را از دست داده و یا مسلمانان در سرزمین شام و مصر و مغرب در دولت روم با فرار یا قتل مالکان آن‌را به دست آورده‌اند و چون این زمین‌ها پاک و مصفی شده‌اند با این نام نام‌گذاری شدند و به بیت‌المال و تحت نظارت خلیفه اختصاص داده شدند.ر.ک به: ماوردی ،احکام السلطانیه، ص ۳۲۹؛ غیدا کاتبی ،الخراج، صص ۲۹۷-۲۹۵

۳. کدخدا موکل کسی بود که برای حل مشکل به او مراجعه می‌شد و معمولاً به حل و فصل و امر و نهی در امور می‌پرداخت. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۴۱۵.

ناشی از ورشکستگی حساب خزانه و عدم توانایی آنها در تامین بودجه سربازان ترک و دیلمی خود و افزایش آشوب در میان آنها (الدوری، بی‌تا، ص۸۶؛ الدوری۱۹۴۵م، ص۲۶۸-۲۶۳) و همچنین عقب‌ماندگی فرهنگی و ضعف آگاهی سیاسی در امور دولتی و موسسات مرتبط با اداره اقتصاد ملی و میراث تمدنی عقب‌مانده آنها بود که از سرزمین مادری خود به همراه آوردند و آن را در کشورهای تحت سیطره خود و از جمله عراق اجرا نمودند که به دنبال ایجاد راه‌های مناسب برای پاسخگویی به درخواست‌های مالی سربازان نبود (آشتور، ۱۹۸۵م، صص۲۲۹-۲۲۸ ؛ الدوری۱۹۸۸م، ص۲۵۹ ؛ الدوری ۱۹۴۵م، صص۲۶۸-۲۶۳؛ Siddiqi,1977 p.33). علاوه بر همه‌ی این موضوعات دلیل دیگری باعث رواج این نوع نظام اقطاعی شد و آن اینکه بویه‌ایان از سرزمین دیلم برخاسته بودند[1] که در آن سرزمین، نوعی نظام اقطاعی قبیله‌ای رواج داشت و رئیس قبیله (کدخدا) مالک اقطاعات محسوب می‌شد و توزیع و تقسیم اراضی را در بین افراد خانواده برعهده داشت (الدوری، ۱۹۴۵م، صص۲۶۸-۲۶۳؛ Siddiqi, 1977, pp.33-34).

اقطاع در عصر سلجوقیان

میراث بویه‌ایان در اقطاع نظامی، نگاه قبیله‌ای مبتنی بر مالکیت اشتراکی اراضی در میان سلجوقیان[2] ،اقدامات وزیر نظام‌الملک طوسی در این باره، اصول اولیه تئوریک اقطاع نظامی در عصر سلجوقی را تشکیل می‌دهد (کاهن، ۱۹۸۸، ص ۲۲۱؛ الدوری۱۹۸۸م، ص ۲۶۳؛Lambton, 1953, p.60). سلجوقیان تقریباً با انواع ابتدایی و اولیه مدل-های اقطاع در سرزمین مادری خود یعنی دشت‌های ترکستان آشنایی داشتند و

۱. منظور سرزمین‌های اطراف دریای خزر می‌باشد که از شرق به خراسان و از جنوب به کوههای البرز، و از غرب به آذربایجان می‌رسد و از مناطق طبرستان،کوه‌های البرز و گیلان تشکیل می‌شود. الدوری، دراسات، ص۲۳۸

۲. منسوب به جد خود سلجوق بن یقاق(دقاق) از قبایل غز یا اوغز ترکمنی که از وطن اصلی خود در دشت‌های ترکستان به ماوراالنهر کوچ کردند و در زمان غزنویان در خراسان و بویه‌ایان در ایران، عراق گسترش یافتند و دولت بزرگی برپا نمودند که از ایران ،عراق، شامات و بخشی از آسیای صغیر را شامل می‌شد.برای مطالعه بیشتر ر.ک به: بارتولد، ترکستان، ۴۹۳ به بعد؛ علیان الجالودی، تطور مفهوم السلطنة وعلاقتها بالخلافة خلال العصر السلجوقی، رساله دکتری چاپ نشده، دانشگاه اردن،۱۹۹۷م،ص۲۵ به بعد.

پادشاهان سلجوقی در اصل رهبران قبایل اقوام خود بوده‌اند و معتقد بودند حکومت آنها تا جایی امتداد می‌یابد که قبایل آنها کوچ کند و به مساحت معینی محدود نمی‌شود.در اراضی استپ هر قبیله سهمی از چراگاههای مشاع داشت که رهبر آن قبیله با توجه به آداب و رسوم قبیله به توزیع این چراگاه‌ها می‌پرداخت (سعد، ۱۹۷۹م ،صص ۳۴۸-۳۴۶؛ العرینی،۱۹۵۷م، ص۱۴۰-۱۳۹). هنگامی که این قبایل سرزمین مادری خود را ترک گفته و در سواحل حاصلخیز جیحون[1] در گروه‌های متوالی (راوندی ،، ۱۹۶۰م، ص۱۴۶؛ الحسینی ، ۱۹۳۳م، ص۲؛ بارتولد، ۱۹۸۱م، ص۳۹۳-۳۹۲) سکنی گزیدند، با دولت‌های اسلامی مرکب از سامانیان (۳۸۹-۲۶۱ه/۹۹۸-۷۸۴م) و قراختائیان (۶۰۹-۱۲۱۲/۲۲۶-۸۴۰م)[2] در آن زمان درآمیختند و با قبول مذهب تسنن به اسلام گرویدند (بارتولد، ۱۹۵۸م،ص ۱۰۰، أرنولد ۱۹۷۰م، ص۲۴۵). این قبائل بادیه نشین به طور گروهی صاحب اراضی‌ای شدند که به شکل هبه (بخشش) به رئیس قبیله و یا خانواده فاتح داده می‌شد که این بخشش‌ها نتیجه خدماتی بود که ارائه می‌دادند که در راس این خدمات مقابله با قبائل ترکی بود که همچنان بت‌پرست بوده و به اسلام نگرویده بودند (الحسینی، ۱۹۳۳م، ص۲ ؛ العبری ،۱۹۳۳م، ص۲۹۳؛ بروکلمان، ۱۹۶۱م، ص۱۲۵). با عبور قبایل سلجوقی از رودخانه جیحون به سمت خراسان[3] مسعود غزنوی در سال ۴۲۶ه/۱۰۳۴م حاکمیت برخی از ایالت‌های خراسان را به سلجوقیان واگذار کرد (بیهقی،۱۹۵۶م،صص ۵۰۴-۵۰۳؛ راوندی، ۱۹۶۰م ، صص ۱۴۸-۱۴۷؛ یزدی، ۱۹۷۹م، صص ۲۴-۲۳، ؛ بارتولد۱۹۵۸م،ص۱۱۱) و به سه رهبر بزرگ آنان (طغرل بیگ،بیغو،

---

۱. دریای آمودریا که خراسان را از غرب و ماوراالنهر را از طرف شرق از هم جدا می‌کند. بارتولد، ترکستان منذ الفتح الإسلامی وحتی الغزو المغولی، ترجمه صلاح الدین عثمان هاشم، چاپ اول ،کویت، ۱۹۸۱م، ص۱۴۵.

۲. برای اطلاعات بیشتر درباره دولت سامانی و قراختائیان ر.ک به بارتولد، ترکستان، ص۴۷۱-۳۸۹؛ الدوری، دراسات،ص ۱۲۵-۱۲۰؛ حسین الداقوقی، الدولة القراخانیة، مجلة المؤرخ العربی،شماره ۴۲-۴۱، سال ۱۶، ۱۹۹۰م،ص ۱۵۰-۱۳۴؛ Siddiqi, op.cit, p.103

۳. منظور سرزمین‌های واقع شده میان هند، طخارستان، غزنه، سیستان و کرمان می‌باشد. شهاب الدین أبی عبد الله یاقوت حموی (۶۲۶ه/۱۲۲۸م)، معجم البلدان، پنج جلد، تحقیق فرید جندی، دار الکتب العلمیة، بیروت، بدون چاپ، جلد۲، صص ۴۰۵-۴۰۱.

داوود) لقب دهقان داد.[1] نظر به اینکه در خراسان آن‌روزی، همچنان آداب و رسوم قدیمی ایرانی رواج داشت ،شیوه‌ی حکومت‌داری سلجوقیان تحت تاثیر اندیشه حکومت دیکتاتوری ایرانی قرار گرفت و مملکت به عنوان ملک شخصی خان و پادشاه محسوب می‌شد که به نیابت از قبیله خود مالک آن بوده و در چارچوب شخصی می‌توانست طبق سلیقه شخصی خود به دخل و تصرف در آن بپردازد و یا بخشی از آن را در میان افراد خانواده اقطاع کند و این همان اقدامی است که طغرل بیگ پادشاه اول سلجوقیان با پیروزی بر لشکر غزنوی در جنگ دندانقان[2] در سال ۴۳۱ه/۱۰۳۹م به آن دست زد و باعث تحکم کیان سیاسی سلجوقیان و به رسمیت شناختن آنها از طرف خلافت عباسی به عنوان پادشاهان اسلام و مسلمین شد.مملکت بر اساس نظام اقطاعی تقسیم شد و به عنوان ملک شخصی خان قرار گرفت که حال دیگر لقب پادشاه داشت و نائب قبیله خود بود و در این مملکت به شیوه آداب و رسوم خانوادگی کهن خود حکومت می‌کرد. ایالت-ها بین افراد خانواده سلجوقی تقسیم شد که این مسئله از یک طرف ناشی از میراثی بود که سلجوقیان با خود به همراه داشتند و از طرف دیگر ضمانتی برای وحدت افراد خانواده بود تا حاکمیت خود را بر دیگر قبایل غزی و ترکمنی که زیر لوای خانواده سلجوقی قرار داشتند حفظ کنند (بنداری، بی‌تا، ص۱۰؛ حسینی، ۱۹۳۳م، ص ۱۷؛ راوندی، ۱۹۶۰م ،صص ۱۶۸-۱۶۷؛ یزدی،۱۹۷۹م،ص ۳۸؛ ابن‌العبری ،۱۹۹۱م، ص۱۰. اتابکی بردی ،۱۹۳۵م، صص۳۰-۲۹؛ Bosworth1963 pp.44.). تکیه بر چنین مفهوم خانوادگی در تقسیم ایالت‌های تحت فرمان سلجوقیان و اقطاعی نمودن آن برای امرای خانواده سلجوقی نه‌تنها در عصر پادشاهان بزرگی مانند طغرل‌بیگ و آلپ‌ارسلان و ملکشاه (۴۸۵-۴۲۹ه/۱۰۹۲-۱۰۳۷م) ادامه یافت بلکه سلجوقیان در طول حیات خود از آن دست نکشیده و همواره در تاریخ حکومت آنها ادامه داشت که این مسئله خود یکی از مهم‌ترین دلایل شیوع جنبش‌ها ، شورش‌ها و درگیری‌هایی بود که در میان افراد

---

۱. به معنای کدخدا که نماینده دولت بود و بعد از ضمانت روستا خراج را از طرف آنها به دولت پرداخت می‌کرد. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص۶۲۸؛ Lambton, Dihkan, EI 2, pp.253-254

۲. در صحرای بین سرخس و مرو در خراسان واقع شده است. بارتولد، ترکستان، ص ۴۷

خانواده برای به دست گرفتن قدرت شکل گرفت و در ادامه علت اصلی فروپاشی حکومت سلجوقیان شد.در زمان دو پادشاه اول سلجوقی یعنی طغرل‌بیگ و آلپ‌ارسلان، نظام اقطاعی تا حدودی ادامه همان نظام اقطاعی عصر بویه‌ای بود که در صفحات قبل اشاره نمودیم که تحت تاثیر میراث ترک‌ها بوده است. مثلاً طغرل بیگ پادشاه اول سلجوقیان همان مدل نظام اقطاعی عصر بویه‌ایان را در میان امرای ترکمنی و رهبران محلی در پیش گرفت و در کنار آن از سمت غرب به سوی ایران و عراق آن را گسترش داد (الحسینی، ۱۹۳۳م، صص ۶۱-۵۸؛ ابن الفارقی، ۱۹۵۹م،ص ۱۶۱)

با تسلط سلجوقیان بر عراق در سال ۴۴۷ه/۱۰۵۵م اقطاع وسیعی به خلیفه عباسی اختصاص داده شد که با آن امرار معاش کرده و هزینه‌های دارالخلافه را بپردازد که همین شیوه نیز در عصر بویه‌ای رایج بود.اقطاع مذکور از طرف وکلای خود خلیفه اداره می‌شد (ابن جوزی، بی‌تا، صص ۲۲۴-۲۲۳؛ ابن اثیر، بی‌تا، جلد۱۰ ، ص ۱۵۸ ؛ابن اثیر، ۱۹۶۳،م،ص ۵۱؛سبط ابن جوزی ۱۹۵۲-۱۹۵۱م، ،صص۸۸-۸۶و۱۱۹؛ ابن جوزی،بی‌تا،ص۲۲۴؛ ابن اثیر،بی‌تا، جلد ۱۱، ص ۲۶ ؛راوندی۱۹۶۰م، ص ۷۷) و این اقطاع در ادامه به صورت پیاپی در معرض مصادره قرار می‌گرفت، چرا که پادشاهان (دولت‌های تابعه) از آن به عنوان ابزار فشاری بر خلیفه‌های عباسی برای رسیدن به درخواست‌های خود استفاده می‌کردند (ابن جوزی، بی‌تا، جلد۸، ص ۲۲۴؛ ابن اثیر،بی-تا، جلد ۱۱، ص ۲۶؛ راوندی، ۱۹۶۰م، ص ۷۷). همچنین در صورت وجود قراردادهای پیش از یک سال در مناطق عراق، باید ضمانتی اخذ می‌شد که چنین مدل اقطاعی تا حدود زیادی شبیه همان مدل اقطاعی عصر بویه‌ای بود.

برای تفسیر اقطاعات سلجوقی در مرحله اولیه گسترش حکومت آنها در عراق و سرزمین‌های شام باید به علاقه پادشاهان سلجوقی در دست‌یابی به دوستی با حکومت-های عربی و کردی در عراق و سرزمین‌های شام و طرفداری از سلجوقیان برای رویارویی با دولت فاطمی (ابن قلانسی،۱۹۰۸م، ص۲۰۲؛ ابن جوزی، بی‌تا، ج ۹، صص ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۱۸، جلد۱۰، ص۲۵، ۱۱؛ ابن اثیر، ۱۹۶۳م، صص۲۳-۲۲) و خطر دعوت اسماعیلی در مناطق شرقی و تثبیت دولت آنها اشاره کرد.



وزیر نظام‌الملک و نقش او در اقطاع نظامی

همزمان با به وزارت رسیدن نظام‌الملک طوسی در زمان دو پادشاه آلپ ارسلان (۴۶۵-۴۵۵ه/۱۰۷۲-۱۰۶۳م) و ملکشاه (۴۸۵-۴۶۵ه/۱۰۹۲-۱۰۷۲م) اقطاع نظامی شاهد تحول مهمی نسبت به عصر بویه‌ای و اوایل عصر سلجوقی بود. این تحول در ارتقاء نظام اقطاعی به سطح یک سازمان نمایانگر می‌شود که دولت آن‌را مدیریت کرده و از آن بهره می‌برد.بعد دیگر این تحول در ساختار ارتش سلجوقی نمایان می‌شود که به جای تکیه بر قبائل ترکمن به مجموعه‌ای از غلامان (برده‌های ممالیک) روی آورد و به منظور تهیه منابع مالی برای رفع نیازهای ارتش سلجوقی نظام اقطاع تا جایی فراگیر شد که همه گوشه و کنار امپراتوری پهناور سلجوقی را پوشش می‌داد و این همان چیزی است که تاریخ نویسی مانند عماد اصفهانی (ت ۵۹۷ه/۱۲۰۰م) را بر آن داشت که ادعا کند پیدایش اقطاع نظامی به دست خواجه نظام‌الملک بوده‌است و چنین گوید«نظام‌الملک هنگام به دست گرفتن وزارت دریافت که قوام حکومت به هم ریخته است و احکام دینی در اواخر دولت بویه‌ای و اوایل دولت سلجوقی دچار تغییر و تحول شد و ایالت‌ها با روی کار آمدن این سلجوقیان و فروپاشی آن بویه‌ایان ویران شده است و کشور فقیر و تهیدست شده است و والیانی ضعیف بر آن مستولی شده‌اند و قدرت را به دست گرفته‌اند و همیشه مرسوم بود که مالیات‌ها گردآوری شده و به سپاهیان تحویل داده شود و هیچ کسی قبل از آن اقطاعی نداشته است.بنابراین نظام‌الملک دریافت که دارایی‌ها از کشور به خاطر فساد حاصل نمی‌شود و درآمدی در آن به خاطر بیماری مملکت بالا نمی‌رود پس زمین‌ها را به صورت اقطاع در میان سربازان تقسیم نمود و آن را وسیله کسب درآمد و پیشرفت آنها قرار داد و سپاهیان نیز انگیزه‌ای برای آبادانی این زمین‌ها پیدا کردند و این زمین‌ها در کوتاه‌ترین مدت ها به بهترین حالت رونق گرفت»(بنداری، بی‌تا، ص۶۰).جالب توجه است که نسبت دادن مسئله پیدایش اقطاع نظامی در تاریخ اسلام به نظام‌الملک که عماد اصفهانی بر آن تاکید کرده است و دیگر مورخان بعد از او مانند صدرالدین حسینی (۶۳۰ه/۱۲۳۲م) (حسینی، ۱۹۳۳م، ص ۶۸) ، ابن العدیم (۶۶۰ه/۱۲۶۱م) (ابن العدیم ،۱۹۸۸م،۲۴۹۹) ، تاج‌الدین سبکی (۷۷۱ه/۱۳۶۹م)

(السبکی۱۹۶۸م، ،ص۳۲۶) و المقریزی (۸۴۵ه/۱۴۴۱م) (المقریزی ،۱۹۹۶م، جلد۱، صص ۱۵۴-۱۵۳) نیز آن را پذیرفته‌اند، خود نظام‌الملک ادعا نکرد که این نظام اقطاعی ابتکار او بوده است، هر چند که قبل از آن شناختی در این باره نداشته است.این موضوع باعث طرح برخی سوالات درباره ماهیت نقش نظام‌الملک در این زمینه می‌شود و اینکه چه تحولاتی در عصر ملکشاه پادشاه سوم سلجوقیان بر اقطاع نظامی در مقایسه با سلسله‌های پیش از آن ایجاد شد؟

وزیر حسن‌بن علی‌بن اسحاق طوسی (۴۸۵-۴۰۸ه/ ۱۰۹۲-۱۰۱۷م) مشهور به نظام-الملک[۱] زندگی اداری خود را با کارمندی در دولت غزنوی آغاز کرد و بر رسوم اداری دولت سامانی[۲] در خراسان رشد یافت. وی از سلاله خانواده‌ای است که بر طبقه زمین-داران خراسانی منسوب می‌شوند و پدر او دهقانی در طوس[۳] زادگاه نظام‌الملک بود. نظام‌الملک نقش مهمی در تحکیم خلافت سلجوقی در شرق در زمان پادشاهی آلپ ارسلان و ملکشاه به مدت بیست ونه سال (۴۸۵-۴۵۵ه/ ۱۰۹۲-۱۰۶۳م) بر عهده داشت که در این مدت، چهارده سال وزیر آلپ‌ارسلان و پانزده سال وزیر فرزندش ملکشاه بود (النخجوانی، ۱۹۶۱م، ص۱۹۴) و به خاطر همین شایستگی‌های ارزنده اداری او و کم تجربگی ترکان سلجوقی در امور اداری، ستاره بخت و اقبال او در زمان پادشاهی آلپ-ارسلان درخشید و حتی تعلیم و تربیت فرزندش ملکشاه را بدو سپرد (ابن العدیم،

---

۱. درباره زندگی نامه او ر.ک به: ابن جوزی، المنتظم، جلد۹، صص۶۸-۶۴؛ ابن اثیر، الکامل، جلد۱۰،صص ۲۰۶-۲۰۴؛ ابن شمس الدین أحمد بن محمد خلکان(ت۶۸۱ه/۱۲۸۲)، وفیات الأعیان و أنباء الزمان، ۶ جلد، تحقیق احسان عباس، بیروت،جلد ۲،صص ۱۳۱-۱۲۸ ؛ السبکی، طبقات الشافعیهٔ، جلد ۴، صص ۳۲۹-۳۰۹؛ ابن العدیم، بغیهٔ الطلب، جلد۵، صص۲۵۰۱-۲۴۷۸؛ هندوشاه بن صخر النخجوانی (تالیف در سال ۶۲۴ه/۱۲۲۶م) تجارب السلف، مخصوص نظام الملک طوسی،ترجمه از فارسی أحمد ناجی قیسی، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه بغداد،شماره۱۹۶۱،۴م، صص ۱۹۶-۱۷۳. ؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان(ت ۷۴۸ ه/۱۳۴۷م) ،سیر أعلام النبلاء، ۲۳جلد، تحقیق إبراهیم الزیبق ودیگران، مؤسسهٔ الرسالهٔ، بیروت، ۱۹۹۰م، جلد۱۹، صص ۹۶-۹۴.

۲. اطلاعات بیشتر درباره دولت سامانی و غزنوی ر.ک به: بارتولد، ترکستان، ص ۳۸۹ به بعد.

۳. طوس شهری است در خراسان و نزدیک نیشابور می‌باشد. یاقوت حموی،معجم‌البلدان،جلد ۴،صص ۵۶-۵۵؛ لسترنج، بلدان الخلافهٔ الشرقیهٔ، صص ۴۳۱-۴۳۰؛ Lambton, A., Dinkan, E.I. 2, p.253-254

۱۹۸۸م، جلد ۵، صص ۲۵۰۱-۲۴۷۸؛ ابن خلکان، بی‌تا، جلد1 ، ص ۳۹۶) و به علت سن کم ملکشاه هنگام به دست گرفتن قدرت ،نظام‌الملک مدیریت امور را به طور کامل در دست داشت و ملکشاه برای حکمرانی بر حکمای دیگر خانواده‌ها و قبایل و دست‌یابی به فتوحات وسیع سلجوقی و گسترش امپراتوری خود در شرق و غرب مدیون نظام-الملک بود. در سال ۴۶۵ه/۱۰۷۲م ملکشاه به او لقب اتابک[۱] (ابن اثیر،بی‌تا، جلد ۱۰، ص ۸۰؛ سبط بن جوزی،۱۹۵۱م، ص ۱۶۲؛ ابن خلدون،بی‌تا،جلد۳، ص ۴۷۲) عطا کرد و همه امور بزرگ و کوچک دولت را به او واگذار کرد و به او اقطاعی بزرگتر و گسترده‌تر از شهر طوس بخشید (ابن اثیر، بی‌تا، جلد۱۰ ، صص۳۰-۲۹؛ سبط ابن جوزی۱۹۵۱، ص۱۶۲).نظام‌الملک نقش مهمی در تحکیم ارکان قدرت سلجوقیان ایفا کرد و خود فرماندهی سپاه را بر عهده داشت (البنداری، بی‌تا، ص ۲۹ ؛ ابن اثیر،بی‌تا، جلد۱۰ ، صص ۱۴-۱۳) که به سرکوبی نافرمانی‌ها از پادشاهان ولی نعمت خود (ابن جوزی، بی‌تا، جلد9،ص38 ؛ ابن اثیر، الکامل، جلد ۱۰، صص۱۳۸،۱۳۷،۷۸ ،۱۵۸، ۱۶۲، ۲۱۴؛ سبط ابن جوزی۱۹۵۱، صص۲۳۷،۲۳۳،۲۳۰،۲۰۶،۱۶۴؛ راوندی، ۱۹۶۰م، صص۱۲۷-۱۲۶؛ حسینی، ۱۹۳۳م، صص۵۷-۵۶؛ ذهبی،۱۹۹۰م، ص ۵۵) و شورش‌های حکمای خانواده سلجوقی (بنداری، بی‌تا، صص۱۴۸،۲۹؛ راوندی، ۱۹۶۰م، صص۱۲۷-۱۲۶؛ حسینی۱۹۳۳م، ص ۷۶) و فرونشاندن فتنه‌هایی می‌پرداخت که قبایل ترکمنی به آن دست می‌زدند (ابن اثیر،بی‌تا، جلد۱۰ ، صص۱۶۴-۱۶۳؛ سبط ابن جوزی، ۱۹۵۱م، ص ۱۶۴). از بعد فکری تلاش‌های وسیعی در تحکیم حاکمیت مذهب تسنن و مقابله با فعالیت شیعیان اسماعیلی نزاری نمود و علی‌الخصوص از تلاش‌های علمای سنی مذهب

۱. اتابک لفظی ترکی مرکب از اتا به معنای پدر و بک به معنای امیر و سرور می‌باشد یعنی پدر امیر و معنای اصطلاحی آن در عصر سلجوقی مربیان فرزندان پادشاهان می‌باشد و معنای این لقب در عصر مملوکی تغییر یافت تا اینکه به فرمانده ارتش و یا پیش‌فرمان لشکرهای دولت اطلاق شد.ر.ک به : ابوالعباس أحمد بن علی قلقشندی(ت ۸۲۱ه/۱۴۱۸م)، صبح الأعشی فی صناعة الإنشا، وزارت فرهنگ و ارشاد ملی ، قاهره،۱۹۶۳،جلد ۶ ، ص ۲۵؛ ابن شاهین ظاهری، زبدة کشف الممالک، صص ۱۳۴-۱۳۳؛ الباشا حسن، الألقاب الإسلامیة فی التاریخ والآثار، چاپ اول، مکتبة النهضة المصریة،۱۹۵۷م، ص۱۲۲

Cahen C. Atabak, E.I.2, vol. 1, pp.731-732.
Ayalon, D. "Atabak, Al Askir", E.I.2, vol. 1, pp32.

حنفی و شافعی برای نشر مذهب تسنن بهره جست (بن عساکر ،۱۳۴۷ه، صص۱۰۹-۱۰۸؛ ابن اثیر،بی‌تا، جلد۱۰، ص۳۳؛ گولد زیهر ، ۱۹۵۱م، ص ۱۲۱؛ بدوی ،۱۹۸۸م،صص۱۱۶-۱۰۸) و سلسله مدارسی که به نام نظامیه –منسوب به نظام‌الملک- در شهرهای بزرگ سلجوقی مانند بغداد ،نیشابور ،هرات و اصفهان دایر نمود (کاهن، بی-تا، صص۲۲۶-۲۲۵) که این مدارس از یک طرف به نقش خود در خدمت به سیاست سنی مذهب سلجوقی و از طرف دیگر تربیت نسلی از کارمندان با کفایت برای اداره امور دولت پهناور سلجوقی شهرت یافتند (طرطوشی ، ۱۹۳۵م، ص۲۳۷؛ حسینی، ۱۹۳۳م،صص۶۸-۶۷؛ قزوینی، بی‌تا، صص۴۱۳-۴۱۲؛ ابن خلکان، بی‌تا، جلد5 ، ص ۲۸۷). نفوذ و قدرت بالای نظام‌الملک و تلاش‌های سیاسی ،فکری و اداری او باعث شده است بسیاری از پژوهشگران بر افزایش عوامل ایرانی در نظام سیاسی ،اداری سلجوقیان و ترک‌ها تاکید فراوان کنند (بارتولد،۱۹۸۴م،صص۴۵۶-۴۵۵؛ إقبال،۱۹۸۴م،صص۳۸-۳۷؛ (ambton vol XX,1957, pp.367-388 ؛Bosworth, vol.5, 1968, p.145 و اگر کسی به دقت نظام و سازمان‌های قدرت سلجوقی و دستاورد تجربه سیاسی و اداری آنها را مطالعه کند وجود نوعی همبستگی بین مجموعه نظامی ترک‌ها و مجموعه اداری ایرانی را انکار نمی‌کند (بارتولد، ۱۹۸۱م، صص۴۵۶-۴۵۵؛ اقبال، ۱۹۸۴،صص ۳۸-۳۷)و نظام‌الملک بهترین الگوی اداری ایرانی در این میان محسوب می‌شود و تا حدود زیادی در جلب اعتماد پادشاهان سلجوقی موفق بود که وزارت طولانی مدت او و منابع مالی هنگفت که در دسترس او قرار داشت وی را در این امر یاری نمود،زیرا یک دهم از درآمد حساب ذخیره مرکزی دولت به او در نقش وزیر اختصاص داشت (Lambton1953, p.4)و از این مقدار حدود ۶۰۰ هزار دینار امروزی را به علم و علما می‌بخشید (طرطوشی، ۱۹۳۵م، صص ۶۸-۶۷؛ ابن اثیر، الکامل، جلد۱۰ ، ص ۱۳) و همین امر باعث شد گروهی از کارشناسان و مدیران اداری که همگی خراسانی بودند اطراف او جمع شوند و سپاهی مخصوص به خود از بردگان ترک تشکیل دهد که تعداد آن به هفت هزار برده می‌رسید (ابن العدیم۱۹۸۸م، جلد5 ، صص ۲۵۰، ۲۴۹)، این علاوه بر تعداد فرزندانی بود که پست‌های مهم را در اختیار داشتند و مدیریت امور را بیش از بیست سال بعد از وفات او به عهده داشتند (ابن العدیم، ۱۹۸۸م، جلد ۵، ص

۲۴۹ ؛ بنداری، ۱۹۶۰م، صص۲۹۹،۲۵۵-۲۳۴،۲۶۵ ،۲۱۴؛ نخجوانی۱۹۶۱م ،صص۱۸۳-۱۸۲؛ غیاث الدین خواندمیر،۱۹۸۰م،صص ۲۵۶،۲۶۷،۲۶۹؛ أقبال،۱۹۸۴م، ص۴۰۷).

آنچه در این میان برای ما مهم است تلاش‌های نظام‌الملک در نشر نظام اقطاع نظامی می‌باشد و مرجع اولیه ما در این باره نکته‌های موجود در منابع قدیم –که اندک هستند- و کتاب سیاست‌نامه یا همان سیرالملوک است که نظام‌الملک در اواخر حیات خود به درخواست ملکشاه و به منظور کشف عوامل رکود در کشور و بیان راه‌حل‌هایی برای رفع آن و پیشنهاد ابزارهای مفید برای درمان آن در سال ۴۸۴ه/۱۰۹۰م به رشته تحریر درآورد و از میان سه اثر دیگری که به ملکشاه عرضه شد تنها اثر نوشته نظام-الملک رضایت او را جلب کرد و آن را به عنوان الگوی عمل خود در اداره امور برگزید (نظام الملک الطوسی،۱۹۸۷م،صص ۴۴-۴۳. زغلول،بی‌تا،صص۲۱۲-۱۷۱).

نظام[خواجه نظام‌الملک] در کتاب خود خلاصه‌ای از تجارب سیاسی و اداری خود در دوران وزارت طولانی مدت خود را بیان نموده است و در آن به بررسی برخی مسائل سیاسی ،اصول حکومتی،اداری،مذهبی،سپاه،اقطاع و امور دربار پرداخته است.اهمیت کتاب در مرحله نخست ناشی از این است که یک سند تاریخی است که در آن شیوه-های درآمیختن ترک‌ها و روش‌های مدیریتی ایرانی بسط و شرح داده شده است (کاهن۱۹۷۲م، ص ۳۵۰ ؛ بارتولد اشپولر ،۱۹۸۴م ،صص۲۷۷-۲۷۶؛ هاملتون گپ، ،۱۹۷۴م،ص۳۱) علی‌الخصوص اینکه مولف آن یعنی وزیر نظام‌الملک مدتی طولانی مدیریت امور را به عهده داشت و نام او با اقدامات مهمی همراه شده است که مهمترین این اقدامات ،به‌کارگیری ترکمن‌ها در سپاه ،واگذاری امور اداری به ایرانیان،ارتقاء نظام اقطاع به سطح یک سازمان که دولت آن را اداره می‌کرد،تحکیم همبستگی بین قلم سنی مذهب و شمشیر ترکی با برپایی مدارس نظام‌الملکی و هشدار درباره خطر دعوت اسماعیلی بود که در زمان او انتشار یافت.شاید آنچه بیش از پیش به اهمیت کتاب سیاست‌نامه افزوده است و باعث شد نظام‌الملک دست به تالیف آن بزند، عمق آگاهی نظام‌الملک به مشکلاتی بود که در عصر ملکشاه پدیدار شد و نظام‌الملک به تحلیل عمیق آن و کشف نقاط ضعف آن پرداخت و دیدگاه انتقادی خود را درباره شرایط

سیاسی ،اقتصادی و اجتماعی زمان خود ادائه داد (نظام الملک، ۱۹۸۷م، صص ۵۷،۲۰۲،۲۰۴، ۲۰۰-۱۹۱،)[1] و آنچه به طور ویژه برای ما حائز اهمیت است پرداختن وی به موضوعات مرتبط با ارتش،اقطاع و نظارت و کنترل می‌باشد[2].

اغلب پژوهشگرانی که به مطالعه اقطاع نظامی در عصر سلجوقی پرداخته‌اند محتوای کتاب سیاست‌نامه را اساس نظام اقطاع در این عصر و یا دست کم حاوی الگوی عملی نظام اقطاعی می‌دانند و در نتیجه اقدامات نظام‌الملک را عامل اصلی در این باره می‌دانند (طرخان، ۱۹۶۸م ص ۲۱؛ بارتولد۱۹۸۱م،صص ۴۵۷-۴۵۴؛ آشتور، ۱۹۸۵،صص ۲۷۶-۲۷۵؛ أحمد محمد حلمی، ۱۹۹۶م، ص ۲۰۳ به بعد؛ سعد زغلول بی‌تا،صص ۲۰۹-۲۰۶؛ حسین أمین،۱۹۶۴،صص ۲۲۶-۲۰۹؛ سالم بن حمیش، شهریور۱۹۸۸م، صص۶۳-۶۱؛ خضر الدوری۲،۱۹۷۱م،ص۱۲۷؛ العرینی، ۱۹۵۷م، ص۱۳۸به‌بعد) در حالی که گروه دیگری از پژوهشگران احتیاط بیشتری در این باره نموده‌اند. مثلاً استاد «الدوری» با وجود آنکه اقطاع را در عصر سلجوقی در مقایسه با نوشته‌های او درباره اقطاع عصر بویه‌ای به طور مفصل بررسی و مطالعه نکرده است (الدوری۱۹۹۵م، صص۵۳-۴۶؛ ۱۹۸۸م صص۲۶۳-۲۵۹) ولی میراث بویه‌ایان در نظام اقطاعی و دیدگاه اشتراکی و قبیله‌ای سلجوقیان را نسبت به زمین‌ها دارای نقش قاطع و اساسی در نظام اقطاعی عصر سلجوقی می‌داند ولی با این وجود، اقدامات نظام‌الملک را در گسترش اقطاع نظامی و تعریف مفهوم آن انکار نمی‌کند (الدوری، ۱۹۸۸م ص ۲۶۳)و با لمبتون هم عقیده است که در عصر سلجوقی انواعی از اقطاع وجود داشته است که اقطاع نظامی شایع‌ترین انواع آن بوده است (الدوری، بی‌تا، ص ۹۵؛ لمبتون، ۱۹۸۸م، صص۲۸۹-۲۸۳).

---

۱. درباره اهمیت تاریخی کتاب سیاست‌نامه و پژوهش عصر سلجوقی ر.ک به: علیان الجالودی، قراءهٔ تاریخیهٔ لکتاب سیاست نامه(سیر الملوک) وزیر نظام الملک الطوسی ، مجلهٔ الندوهٔ، عمان، سال هشتم،شماره ۴،رجب ۱۴۱۸ه/۱۹۹۷م، صص ۹۵-۷۷

۲. ر.ک به: فصل‌های: پنجم، هفتم، دوازدهم، بیست و سوم، بیست وچهارم،بیست و ششم، سی و ششم، سی و هفتم از کتاب سیاست‌نامه

اما کلود کاهن (c.cahen) معتقد است که اظهارات عمادالدین اصفهانی درباره اقطاع، حاوی تغییر و تحولات نظام اقطاعی بعد از نظام‌الملک می‌باشد چرا که اصفهانی کتاب خویش را در دوران طلایی اقطاع نظامی تالیف کرد و در آن به بیان مسائل نظری و نه وقایع عملی زمان وزارت نظام‌الملک پرداخته است (کاهن۱۹۸۸م، ص ۲۱۸) ومعتقد است نقش نظام‌الملک در بهبود اقطاع نظامی در مقایسه با عصر بویه‌ای تجلی می‌یابد و دستاوردهای نظام‌الملک را در تخصیص اقطاعاتی به حکمای کوچک و به منظور راضی نگه داشتن آنها ،تعمیق اندیشه وفاداری به دولت مرکزی برای ممانعت از شورش آنها، توقف اعمال خرابکارانه قبائل ترکمنی و اجبار آنها به کنار گذاشتن اندیشه قبیله گرایی و پذیرفتن حکومت فردی (پادشاه) محدود می‌داند (-Cahen, 1969, vol.1, pp.151 159.). پژوهشگر دیگری موضوع را چنین عمومیت می‌دهد که اقطاع نظامی عصر سلجوقی به اقطاع عصر بویه‌ای شباهت دارد (فؤاد، ۱۹۹۶م، صص۱۷۱-۱۶۸) و استاد جنجانی در تازه‌ترین پژوهش در این باره که بدان دست یافتم چنین نتیجه گیری می-کند که اقطاعات پادشاهان اولیه سلجوقی به اقطاعات مالکیتی نزدیکتر است و برخی از این اقطاعات هیچ ارتباطی با اقطاع نظامی ندارد (الجنحانی جلد 31، ۲۰۰۲م، ص۱۰۸). این تفاوت دیدگاه در میان پژوهشگران درباره ارزیابی دستاوردها و اقدامات نظام‌الملک در نظام اقطاع بنده را بر آن واداشت که به مطالعه مجدد نکات و اشاراتی بپردازم که در این باره در منابع عصر سلجوقی وارد شده است.پرواضح است که حکومت سلجوقی در زمان ملکشاه به حداکثر پهناوری دست یافت به طوری که شامل سرزمینی وسیع از مرزهای چین در شرق ،انطاکیه در غرب ،دریاچه خوارزم در شمال و مرزهای یمن در جنوب می‌شد و نواحی ماورالنهر و فارس و برخی از مناطق آسیای صغیر و عراق و شامات تحت حکومت ملکشاه قرار گرفت (ذهبی،۱۹۷۴م،ص۱۰؛ فامبری، ۱۹۶۵م، ص۱۲؛ آشتور ،۱۹۸۵، ص ۲۷۳) و این موضوع باعث شد تا نظام‌الملک اندیشه تشکیل سپاهی متکی بر بردگان را در صدر اولویت‌های کاری خود قرار دهد که این امپراطوری پهناور را حمایت نموده و وحدت و یکپارچگی آن را حفظ کند. علی‌الخصوص اینکه سپاه سلجوقی از قبایل ترکمنی تشکیل می‌شد که منسوب به بیست وچهار دسته از جنگجویانی بودند که همراه با موج فراگیر سلجوقی به پیش می‌رفتند و اساس برتری

نظامی سلجوقیان را مدتی بر عهده داشتند و با پیشروی آنان به سمت غرب گروه‌هایی از کردها ،ایرانی‌ها دیلمی‌ها و عرب‌ها به آنان پیوستند (نظام الملک، ۱۹۸۷م، ص۱۲۶ ؛ ابن العدیم، ۱۹۵۴،م، جلد۲،ص۱۰). با موفقیت آنان در برپایی دولت مرکزی پهناور سلجوقی دیگر تکیه بر قبایل ترکمنی به دلایل بی‌شماری مفید نبود که از مهمترین این دلایل خلق و خوی بیابانی مبتنی بر جنگ و سفر[کوچ] در میان این قبایل بود.بنابراین طبیعی بود که در سرشت آنان ماهیت جنگی و خشونت ریشه بپروراند چراکه پیوسته زندگی ابتدایی و بیابانی داشتند .همچنین روحیه انضباط نداشته و علاقه‌ای به فرمانبرداری از رهبری مرکزی نشان نمی‌دادند و از شورش‌ها و جنبش‌ها و قیام‌های امرای خانواده سلجوقی حمایت می‌کردند (Cahen, 1969, pp. 142-144).

در نبرد دندانقان که در بیابان بین سرخس و مرو در رمضان سال ۴۳۱ه/۱۰۳۹م رخ داد و پیروزی چشمگیری بر نیروهای مسعود غزنوی به دست آوردند، شانزده هزار ایرانی در لشکر طغرل بیگ بود[1] و هنگامی که تحت عنوان سرزمین‌های خلافت عباسی شروع به کشور گشایی نمود، صدو بیست هزار ترک، غز، ایرانی، کرد، دیلمی و دیگر قومیت‌ها در کنار او بود (ابن العدیم، ۱۹۸۸، جلد ۳، ص۱۳۴۸). سلجوقیان هنگام ورود به نیشابور در سال ۴۲۹ه/۱۰۳۷م طبق نظر بیهقی - این شهر دارای آداب و رسوم دربار غزنوی بود-«گویی جماعتی شورشی و نامنظم بودند و هرکسی از آنها می‌توانست شخصاً جرات کرده و حضوراً با طغرل‌بیگ صحبت کند» (بیهقی،۱۹۵۶م، ص ۶۰۴). گروه‌های غزی، ویرانی و غارتگری بی‌شماری مرتکب شدند (ابن العبری، ۱۹۹۱م، صص۱۰۳ ،۹۹ ،۹۵) که این موضوع با مفهوم دولت مرکزی مد نظر پادشاهان سلجوقی بعد از پیروزی آنها بر غزنویان قوی‌ترین دولت سنی مذهب در شرق جهان اسلام آن روز و کسب رضایت خلیفه عباسی سنی مذهب در بغداد یعنی القائم بامرالله (۴۶۷-۴۲۲ه/۱۰۷۴-۱۰۳۰م) منافات داشت. بنابراین خلیفه از ویرانی‌ها و غارت‌گری‌ها و کشتارها و تخریب کشور اظهار ناخشنودی کرد.از جمله موارد فوق ،ستم‌هایی بود که طوایف غز در سال

---

۱. درباره این جنگ ر.ک به: بیهقی تاریخ بیهقی، ص ۶۶۳ ؛راوندی، راحة الصدور، ص ۱۱۳ ؛بارتولد، ترکستان، صص۴۴۹-۴۴۸؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۶۸۳.

۴۲۲ه/۱۰۵۰م در شهر اصفهان مرتکب شدند و جمع کثیری از ساکنان آن را به قتل رسانده و مساجد را بستند به طوری که مردم عراق دچار ترس و وحشت شدند (سبط ابن الجوزی (نسخه خطی) بی‌تا،ص۱۷ب-۱۱ب) و همچنین در سال ۴۴۵ه/۱۰۵۳م چنان کشتار و غارتی در شهر حلوان مرتکب شدند (ابن الجوزی،بی‌تا، جلد ۸، ص ۱۷) که برخی اهالی این شهر از خلیفه عباسی درخواست کمک نمودند تا جلوی ویرانی‌ها و غارت‌گری‌های قبایل غزی را بگیرد و خلیفه نیز مشهورترین قاضی خود یعنی ابوالحسن ماوردی را به سوی آنان رهسپار نمود (البنداری، بی‌تا، ص ۲۸ ؛ابن اثیر، بی‌تا، جلد ۹، صص۶۱۰-۶۰۹؛ ابن کثیر، بی‌تا، جلد۱۲ ، ص۵۰).

فتوحات سلجوقی در عراق با ویرانی‌ها و غارتگری از جانب قبایل غزی همراه بود (کاهن، ۱۹۷۲م، ص ۲۴۰) که در سال ۴۴۷ه/۱۰۵۶م وارد بغداد شدند و مناطق درب یحیی، درب سلیم، رصافه، ترب الخلفا را غارت نمودند (ابن الجوزی، بی‌تا، جلد ۸، ص ۱۶۵ ؛ ابن اثیر، بی‌تا، جلد ۹، ص ۶۱۲ ؛ ابن خلدون،بی‌تا، جلد ۳، صص۴۶۰-۴۵۹؛ ابن کثیر، بی‌تا، جلد۱۲ ، ص ۶۶). لشکر غیر عرب پادشاه سلجوقی در روزها مغازه‌ها را می-شکستند و اموالشان را غارت می‌کردند به طوری که مردم را به وحشت انداختند (سبط ابن الجوزی، ۱۹۵۱، ص ۳۰). این غارتگری‌ها ظاهراً به بغداد محدود نمی‌شد زیرا طوایف غز در مناطق عراق پراکنده شدند و از قسمت غرب تکریت تا رود نیل و از شرق از نهروان و مناطق پایین دست به غارتگری پرداختند و شدت غارتگری‌ها چنان بود که موجب ویرانی این مناطق و فرار ساکنان شد (ابن الأثیر،بی‌تا، جلد۹،ص ۲۲۹ ؛ ابن کثیر، بی‌تا، جلد۱۲، ص ۶۶ ؛ ابن خلدون،بی‌تا، جلد ۳، ص ۲۱۳) و لشکر غزی طبق گفته انوشیروان مورخ آنها «هیچ آبشخوری را رها نکردند مگر آن‌را ویران نمودند و هیچ زیبایی نبود مگر آن‌را زشت نمودند ،آتش‌ها افروختند ،هر خانه‌ای را ویران نمودند،از هیچ گناهی چشم نپوشیدند و از هیچ عمل زشتی ابا نکردند... به هر کشوری که آمدند پادشاهش را به بردگی کشیدند،ساکنان را به وحشت انداختند و وحشت را در آنجا جای دادند...» (البنداری، بی‌تا، ص ۱۱).

به منظور ادغام قبایل ترکمن در جامعه جدید و تشویق آنها به ترک عادت‌های غارتگری به آنها زمین‌های کشاورزی بخشیده شد و در مناطق مرزی سکونت داده شدند تا به

حفاظت از مرزها بپردازند و به روسای قبایل، اقطاعات وسیعی برای چراگاه اعطا شد تا در آن مناطق نیمه مشغول باشند (Cahen,1969, p. 158) .مثلاً طغرل بیگ به برادرش ابراهیم ینال و قبیله ینالی همراه او، شهر موصل و توابع آن همراه با بیست هزار دینار بخشید (غرس النعمهٔ، بی‌تا، ص ۶۸) و به دو حکمران ترکمنی بوقا و ناصغلی، مناطق دیاربکر را اعطا کرد[۱] و ملکشاه در سال ۴۷۸ه/ ۱۰۸۵م به ارتق بن اکسب ترکمنی ،رهبر قبیله دوغرمن ترکمنی اقطاعاتی در اطراف جزیره فرات برای تجلیل از خدمات او در اناضول و جزیره فرات به پادشاه بخشید (سبط ابن الجوزی، ۱۹۵۱م، ص ۲۳۵).

به دلیل گستردگی دولت، رفتار جنگجویانه قبایل ترکمنی، عدم وفاداری همیشگی، از زمان ملکشاه و با اشاره نظام‌الملک ضرورتی حاصل شد که نظام استفاده از غلامان برای امور نظامی به کار گرفته شود و گروه‌های جدیدی از خوارزمی ،دیلمی، ایرانی ، کرد، کرج، ترک‌های خرلجی و شبانکاره[۲] در کنار ترک‌های غز (ابن العدیم، ۱۹۵۴م، جلد ۲، ص۱۰ ؛ قلقشندی، ۱۹۶۳م، جلد ۷، ص ۱۹) وارد سپاه سلجوقی شد. همگی این گروه‌ها در کنار قبایل غزی بودند که نیروی ضربت سپاه سلجوقی بوده و به بخش اعظمی از آن‌ها اقطاعی در سرتاسر قلمرو عطا شد (نظام الملک، ۱۹۸۷م، صص۲۱۰-۲۰۹؛ البنداری، بی‌تا، صص۵۶-۵۵؛ الحسینی، ۱۹۳۳م، صص۸۵-۸۴). علاوه بر آن گروه‌های دیگری از سربازان بودند که اقطاعاتی به دست نیاوردند و حقوق ماهیانه خود را به صورت نقدی (رزق- عطا، بیستگانی) و سالیانه دو مرتبه و با حضور پادشاه دریافت می‌کردند که این باعث انس و الفت و وحدت میان آنها و نهایت جانفشانی در خدمت نظامی و مقاومت در جنگ طبق گفته نظام‌الملک می‌شد (نظام الملک،۱۹۸۷م، صص۲۱۰-۲۰۹) همچنین هنگام کسب پیروزی‌های چشمگیر و یا غنیمت‌های جدید پادشاه ،پرداخت‌های اضافی نیز صورت می‌گرفت که رئیس دیوان لشکر متولی آن می‌شد و اسناد آن به صورت مکتوب همراه با نام سربازان و مقدار دریافتی آنها ارائه می-

۱. ابن الأزرق الفارقی، تاریخ الفارقی، ص ۱۶۱درباره اطلاعات بیشتر از اقطاعات سلجوقی ر.ک به: سلیمان خرابشهٔ، الإقطاع السلجوقی فی بلاد الشام، مجلهٔ دراسات دانشگاه اردن، جلد 22(الف) ک ۱ ،۱۹۹۵م، شماره ۶،ضمیمه ص۳۴۳۶ به‌بعد؛ ابن الأزرق الفارقی، تاریخ الفارقی، ص ۱۶۱.

۲. منسوب به شبانکاره یکی از مناطق فارس،لسترنج، بلدان الخلافهٔ الشرقیهٔ، ص ۳۲۵.

شد.هنگام سان دیدن از سربازان و تجهیزات نظامی آنها که معمولاً به وضعیت فیزیکی ، سن، اسلحه و چارپایان نیز توجه می‌شد بسیاری از سربازان خط می‌خوردند و در نتیجه حقوق و یا اقطاعات خود را نیز از دست می‌دادند (Bosworth1999,vol.3, pp. 10-16.). مثلاً ملکشاه در سال ۴۷۳ه/۱۰۸۰م هنگام بازدید از لشکر خود هفت هزار نفر از آنها را اخراج کرد و آنها نیز به دور برادرش ،تکش گرد آمده و تکش نیز قیام خود را علیه ملکشاه اعلام نمود.نقل شده است که نظام‌الملک هنگام اخراج این سربازان به ملکشاه گفت« در میان این‌ها نه کاتبی و نه تاجری و نه خیاطی و نه هیچ شغلی جز سربازان بودن ندارند.اگر آنها را اخراج کنیم دور از انتظار نیست که مردی را علم کرده و بگویند این پادشاه است» (ابن اثیر،بی‌تا، جلد ۱۰ ، ص ۱۱۸).

افزایش تعداد لشکر سلجوقی در زمان ملکشاه حکایت از میزان توجهی داشت که پادشاهان سلجوقی به سپاه خود به عنوان‌پایه قدرت دولت و حفاظت از دستاوردهایی داشتند که در طی امپراطوری پهناور خود به دست آورده بودند .همچنین نمایانگر انگیزه‌های پنهان راه‌اندازی اقطاع نظامی برای تامین خواسته‌های این لشکر انبوه نیز می‌باشد ،چرا که شمار سربازان ثبت شده در جراید دیوانی در زمان ملکشاه به روایتی ۴۶ هزار و به روایتی دیگر ۷۰ هراز سوارکار می‌رسیده است و اقطاعات آنها در دیگر مناطق دولت پراکنده بودند به طوری که در هر منطقه‌ای که خیمه می‌زدند مایحتاج و علوفه چارپایان آن آماده و مهیا بود (نظام الملک،۱۹۸۷م،صص۱۹۰-۱۸۹؛ الراوندی، ۱۹۶۰م، صص۲۰۵-۲۰۴؛ یزدی، ۱۹۷۹م، صص۱۳۹،۱۴۱، ۲۱۰-۲۰۹ , Lambton, 1968, pp. 230-233.). نظام‌الملک به تنوع نژادی در ارتش سلجوقی اهمیت زیادی می‌داد زیرا تکیه بر قوم واحد منحصر به ظهور خطرات ویران‌گری، فساد وعدم جدیت در جنگ می‌شد (نظام الملک، ۱۹۸۷م، ص۱۴۰). از نظر نظام‌الملک سپاه نمونه، سپاه محمود غزنوی بود که متشکل از ترک‌ها، خراسانی‌ها ،هندی‌ها، غزنوی‌ها و دیلمی‌ها بود و هر گروهی مواظب گروه دیگر بود و بعید بود که در جنگ کاهلی کنند زیرا با همدیگر رقابت داشته و هر گروهی برای برتری بر گروه دیگر تلاش می‌نمود (نظام الملک، ۱۹۸۷م، صص ۱۴۱-۱۴۰).

اشکال اقطاعی در زمان ملکشاه

با توجه به منابع در دسترس ما ،می‌توانیم خطوط کلی اقطاع در زمان ملکشاه را در انواع زیر تعریف نماییم:

۱- اقطاعات خانواده سلجوقی که ادامه میراث خانوادگی سلجوقی بودند که در زمان طغرل‌بیگ و آلپ‌ارسلان رواج یافت و کشور را میان افراد خانواده سلجوقی تقسیم نمود.از نمونه‌های این نوع اقطاع می‌توان به مواردذیل اشاره کرد، اقطاع ولایت فارس به امیر قتلغ تکین، عمان و کرمان به فرزندان قاورت، ولایت بلخ و طبرستان به تکش برادر آلپ‌ارسلان، خراسان به عثمان‌بن داوود، ولایت هرات ،غور و گرجستان به برادرش بوری برس (الحسینی، ۱۹۳۳م، صص ۶۱ ،۵۸)، همدان و ساوه به برادر دیگرش ارسلان ارغون (الحسینی، ۱۹۳۳م،صص۸۵-۸۴) ،آسیای صغیر به پسر عمویش سلیمان بن قتلمش، سرزمین شام به برادرش تاج‌الدوله در سال ۴۷۰ه/۱۰۷۷م (سبط ابن الجوزی، بی‌تا، جلد ۸،بخش ۱، ص ۱۹۷ ؛ ابن العدیم۱۹۵۴م، جلد ۱، ص ۶۶-۶۵؛ ابن اثیر، بی‌تا، جلد ۱۰ص ۲۶۹؛ الذهبی، ۱۹۷۴م، جلد ۳، ص ۴۷۴ ؛ ابن کثیر، بی‌تا ، جلد ۱۲ ، ص ۱۱۹؛خرابشهٔ۱۹۹۵م، صص۳۴۲۵-۳۴۲۴) . در ازای این سرزمین‌های اقطاعی فرد دریافت کننده اقطاع وظایف مشخصی داشت که باید انجام می‌داد که مهمترین آن اعتراف به فرمانبرداری از پادشاه بود و در امور زیر خلاصه می‌شد: خطبه خواندن بر روی منابر به نام پادشاه،ضرب سکه با نام پادشاه، مشارکت در جنگ در کنار پادشاه. همچنین حفظ امنیت و آرامش در سرزمین اقطاعی‌دریافت مالیات‌ها، انجام کامل امور اداری به عنوان نماینده پادشاه در قلمرو سرزمین اقطاعی.

۲- اقطاع اداری که به حکمای بزرگ و خارج از خانواده سلجوقی اختصاص داشت که در دربار پرورش یافته بودند و در گروه غلامان جای داشتند تا اینکه به حکمرانانی بزرگ تبدیل شدند.از جمله این نوع اقطاعات، اقطاع بیت‌المقدس به ارتق بن اکسب ترکمنی (القلانسی،۱۹۰۸م،ص۱۹۵. الجوزی، بی‌تا، جلد ۹، ص ۲۸۴ ؛ ابن کثیر، بی‌تا، جلد

۱۲، ص ۱۹۹) هر حلب به قسیم‌الدوله آق‌سنقر برسقی، الرها [۱] به عمادالدوله ،بوزان و جزیره ابن عمر [۲] و شهر موصل به جرکمش،انطاکیه [۳] به امیر یاغی سان (ابن العدیم، ۱۹۵۴م، ص۱۰۲؛ابن اثیر، بی‌تا، جلد۱۰، ص۲۵۸،۲۴۲،۲۴۱؛ راوندی، ۱۹۶۰م، ص۲۰۳). ظاهراً ملکشاه تا جایی به گسترش این نوع اقطاعات پرداخت که راوندی (ت۶۰۱ه/۱۲۰۴م) می‌گوید«ملکشاه والیان و اقطاع داران را تا مرزهای خطا و ختن [۴] گسترش داد و هریک از آنها را به شهری منصوب کرد» (راوندی، ۱۹۶۰م، ص۲۰۳).

پیداست که دو نوع پیشین اقطاع تا جایی به هم شباهت دارند که تشخیص تفاوت بین آنها دشوار می‌باشد. مساحت زمین اقطاعی با ارگان اداری مطابقت داشت و فرد صاحب اقطاع باید حقوق اقطاع دهنده و والی را پرداخت می‌نمود و صاحب اقطاع باید هزینه‌های مدیریتی و ارتش را از درآمدهای مالیاتی آن منطقه پرداخت می‌نمود .همچنین دارای همه‌ی اختیارات دولتی بود چرا که به عنوان نماینده پادشاه محسوب می‌شد. بین این دو نوع از اقطاع می‌توان از همه نظر مالی تفاوت قائل شد.در نوع اول ظاهراً خانواده سلطنتی سلجوقی هیچ مالیات مالی به پادشاه پرداخت نمی‌کرد در حالی که در نوع دوم اقطاع اداری، حاکم باید بخشی از درآمد منطقه را به خزانه مرکزی پادشاه پرداخت می‌کرد (بنداری، بی‌تا، ص ۷۲؛ ابن جوزی، بی‌تا، جلد ۸، ص ۳۲۳؛ ابن اثیر،بی‌تا، جلد ۱۰، ص ۲۲۰). علاوه بر این، این دو نوع اقطاع در ارائه مایحتاج پادشاه از جمله فرستادن سرباز در هنگام جنگ و نیز تابعیت و فرمانبرداری، اقرار به حاکمیت پادشاه که در خطبه خواندن و ضرب سکه تجلی می‌یافت دارای وجه اشتراک بودند در حالی که در الگوی مدیریتی و حصول مالیات‌ها دارای استقلال بودند (الباز العرینی۱۹۵۷م، صص۱۳۴-۱۳۳).

۱. شهری در جزیره فرات میان موصل و شام. یاقوت حموی، معجم البلدان، جلد ۳، صص۱۲۱-۱۲۰؛ لسترنج، بلدان الخلافة الشرقیة، صص۱۳۵-۱۳۴

۲. شهری نزدیک موصل. یاقوت حموی، معجم البلدان، جلد2 ، صص۱۶۱-۱۶۰

۳. واقع در شمال شام که پایتخت مناطق مرز شام است. یاقوت حموی، معجم البلدان، جلد1، ص ۳۱۶

۴. واقع در ترکستان میان کاشغر و کوزگند. یاقوت حموی، معجم البلدان، جلد2 ، ص ۳۹۷ ؛ لسترنج ، بلدان الخلافة الشرقیة،صص۵۳۲-۵۳۰

حاکم دریافت کننده اقطاع این اختیار را داشت که در قلمرو اقطاع خود به واگذاری اقطاعات فرعی بپردازد .به عنوان نمونه تاج‌الدوله تتش به ترمش که از جانب اتسز بن اوق خوارزمی در سال ۴۷۵ه/۱۰۸۲م متولی قدس شد ،اقطاعات بزرگی از جمله قلعه صرخد را عطا کرد[1]. همچنین تاج‌الدوله تتش بیت‌المقدس را به ارتق بن اکسب ترکمنی در سال ۴۷۹ه/۱۰۸۶م اقطاع کرد (ابن اثیر،بی‌تا، جلد۱۰ ، ص ۱۸؛ سبط ابن جوزی، ۱۹۵۱م، جلد۸ بخش ۱،ص ۱۲۸) و جرکمش که از طرف ملکشاه صاحب اقطاع شهر موصل بود،قلعه کیفا[2] را در جزیره فرات به موسی ترکمنی واگذار کرد و او را نماینده خود در آن منطقه قرار داد. (ابن اثیر،بی‌تا، جلد۱۰، ص۲۴۱،۲۴۲،۲۵۸).

به تدریج و با پیدایش نظام اتابکی با اشاره نظام‌الملک تفاوت‌های بین این دو نوع اقطاع از میان برداشته شد که شاید به هدف حفاظت از حقوق امرای کوچک خانواده‌های سلجوقی و با ممانعت از سرپیچی و شورش مداوم آنها بر ضد دولت مرکزی و پیوند مناطق با حکومت مرکزی ضروری به نظر می‌رسید که یکی از امرای بزرگ پادشاه که در گروه بردگان آزاد شده رشد یافته بودند در کنار امیر کوچک سلجوقی به عنوان اتابک قرار گیرد و به تربیت او و اداره امور اتابکی به نیابت از او بپردازد تا اینکه خود امیر سلجوقی آمادگی و اهلیت اداره امور را پیدا کند.پیدایش نظام اتابکی یکی از ویژگی‌های مخصوص عصر سلجوقی شمرده می‌شود و ارتباطی با میراث ترکی دارد که سلجوقیان از سرزمین اصلی خود به جهان اسلام آوردند (کاهن، ۱۹۷۲م، ص ۳۵۷). شروع پیاده سازی آن در عصر سلجوقی به اوایل حکومت ملکشاه بر می‌گردد وشاید نظام‌الملک – طبق نقل قول‌های منابع تاریخی-اولین کسی بود که به او لقب اتابک اعطا شد و پادشاه صلاحیت‌های اداری و سیاسی خود را به او واگذار کرد و او را در سال ۴۶۵ه/۱۰۷۲م مباشر خود قرار داد و به او لقب «امیر پدر» دارد (ابن اثیر، بی‌تا، جلد ۱۰ ، ص ۸۰ ؛ سبط ابن الجوزی، ۱۹۵۱م، ص ۱۶۲؛ ابن خلدون، بی‌تا، جلد ۳، ص ۴۷۲). نظام

۱. سرزمین متصل به مناطق حوران از توابع دمشق و دژی محکم می‌باشد. یاقوت حموی، معجم البلدان، جلد3 ، ص ۴۵۵

۲. شهری مشرف بر دجله میان آمد و جزیره ابن عمر از توابع دیاربکر. یاقوت حموی، معجم البلدان، جلد2 ، صص۳۰۶-۳۰۵؛ لسترنج، بلدان الخلافة الشرقیة، صص ۱۴۵ ،۱۴۴

اتابکی حکومتی بود که پادشاه به یکی از خواص خود اقطاع می‌داد و تربیت یکی از فرزندان خود را به او واگذار می‌نمود.بنابراین اتابک به عنوان پدر محسوب می‌شد و مرسوم بود که پادشاه مادران فرزتدان خود را به عقد این اتابک‌ها در آوردند و نگهداری و تربیت فرزندان خود و مدیریت امور امارت را به نیابت از فرزتدان کوچک خود به آنها واگذار کنند (الحسینی، ۱۹۳۳م، ص ۱۹۶؛ ابن تغری بردی۱۹۳۵م، جلد ۵، صص۲۳۴-۱۸۹).

این واگذاری امور که اتابک از جانب پادشاه بدان دست می‌یافت در حقیقت واگذاری همه صلاحیت‌های سیاسی و اداری و مالی در مدیریت آن منطقه اتابکی به نیابت از پادشاه بود.در یک منشور پادشاهی که از طرف محمدبن ملکشاه (۵۱۱-۴۹۸ه/۱۱۱۷-۱۱۰۴م) به اتابک ظهرالدین طغتکین (۵۲۲-۴۹۸ه/۱۱۲۸-۱۱۰۴م) اتابک دمشق در سال ۵۱۰ه/۱۱۱۶م فرستاده شده است می‌بینیم که این واگذاری شامل امور جنگی ، اعانه‌ها ، خراج‌ها، دهک‌ها و سایر وجوه مالیاتی، پیشکش‌ها عطایا، نفقه‌ها، مظالم و احکام می‌شود و چندین شرط را مرسوم داشته که باید در اتابک وجود داشته باشد. از جمله این شروط تقوای الهی ، عدالت در بین مردم و نیکو رفتاری با آنها، اعتدال در رفتار بین مدارا و خشونت، مشورت در امور، مجازات سفها و اخلال‌گران و فاسدین، رعایت حقوق هر طبقه طبق قوانین سیاسی، حفاظت از مرزها، جهاد در راه خدا، تامین امنیت، قلع و قمع مفسدین، رفاه حال رعایا، حفظ اموال رعیت، دقت در انتخاب کارگزاران و والیان. همچنین منشور مذکور شامل تداوم عادت مرسوم که همان خطبه خواندن و ضرب سکه با نام پادشاه و اقرار به ولایت خلافت عباسی نیز می‌شود[۱].

۳- اقطاعات مخصوص به گروه‌های بیابانگرد ترکمنی ،کردی،عربی که متضمن اصل ولایت و تبعیت از دولت مرکزی و یا در مقابل خدمات آنها به دولت می‌باشد که نمونه-های آن عبارت است از : اقطاع حلوان و جبل از طرف ملکشاه در سال ۴۷۸ه/۱۰۸۵م به ارتق بن اکسب ترکمنی (سبط ابن الجوزی۱۹۵۱م، ص۲۳۵). سپس دوباره در سال

---

۱. متن کامل آن‌را نگاه کنید در:ابن القلانسی، ذیل تاریخ دمشق، صص۱۹۷-۱۹۳ و ر.ک به: متون مشابه در نامه-های نظام الملک که به دست عبدالهادی محبوبه منتشر شده‌اند، مجلة معهد المخطوطات العربية، جلد ۷، شماره۲ ،۱۹۶۱ ، صص۳۷-۲۰

۴۸۴ه/۱۰۹۱م بیت‌المقدس را به او اقطاع داد (ابن القلانسی۱۹۰۸، ص ۱۵۹ ،ابن جوزی،بی‌تا، جلد ۹، ص ۲۴۸) و اقطاع قلعه کیفا به موسی ترکمنی (ابن اثیر،بی‌تا، جلد۱۰،ص۲۴۱،۲۴۲،۲۵۸) و اقطاع خرتبرت به جقبق ترکمنی و اقطاع سرزمین حربی به ناصرالدوله منصور بن مروان کردی[1] و اقطاع حلب به سالم بن مالک عقیلی در سال ۴۷۹ه/۱۰۸۶م (الفارقی، ۱۹۵۹م، صص۲۱۱-۲۱۰)[2]. آنچه در این مقاله برای ما حائز اهمیت است اشاره به سیاست سکونت دادن قبائل ترکمنی است که دولت سلجوقی در زمان ملکشاه و با اشاره نظام‌الملک معتقد بودند که این گروه‌های ترکمنی به دلیل ویژگی‌های بیابانی آنها و آشوبی که برای دولت به همراه دارند قادر به ادامه زندگی متمدن شهرنشینی نیستند و عادت همیشگی آنها چپاول شهرها و زمین‌های زراعی و غارت آنها می‌باشد که در نتیجه به زانو درآوردن آنها در برابر دولت مرکزی وجود ندارد و دولت سلجوقی نیز از حالت قبیله‌ای جنگی محض به یک دولت مرکزی قوی تبدیل شده است که در برابر خلیفه عباسی و حفظ امنیت و آرامش برای مردم و برپایی عدالت طبق قوانین شرعی مد نظر مردم و سنت نبوی و خلیفه عباسی احساس مسئولیت می-کند.همچنین نادیده گرفتن این قبایل ترکمنی نیز دشوار می‌باشد چرا که از یک طرف خدمات ارزنده‌ای به دولت سلجوقی در ابتدای شکل‌گیری آن نمودند و از طرف دیگر از نظر قبیله‌ای به سلجوقیان منسوب می‌شدند (نظام الملک، ۱۹۸۷م، ص ۱۳۱).

نظام‌الملک برای حل این مشکل این قبایل و از بین بردن وحشت درونی آنها به خاطر تشکیل ارتش نظامی مبتنی بر غلامان برده راه حل ریشه‌ای پیشنهاد کرد که دارای دو رکن اساسی بود:

الف- اعطای اراضی اقطاعی زراعی به بزرگان این قبایل علی‌الخصوص روسای عشایر ترکمنی به منظور یکجانشین کردن آنها و استفاده از این اراضی به جای حقوق ماهیانه

---

۱. خرتبرت دژمعروف به دژ زیاد در دیاربکر در سرزمین روم. یاقوت حموی، معجم البلدان، جلد ۲، ص ۴۰۷؛ لسترنج، بلدان الخلافة الشرقیة، ص ۱۴۹؛ الفارقی، تاریخ الفارقی، صص۲۱۱-۲۱۰؛

۲. حربی سرزمینی میان بغداد و تکریت. یاقوت حموی، معجم البلدان، جلد ۲، ص ۲۷۴؛ لسترنج، بلدان الخلافة الشرقیة، ص ۷۳.

یا بخشی از آن و صاحب اقطاع وظیفه داشت در حد توان خود برای افزایش تولید و حفظ امنیت در قلمرو و اقطاع خود تلاش کند.

ب- جذب فرزندان روسای عشایر ترکمنی در دربار پادشاهی به منظور آموزش و آماده سازی آنها در رشته مدیریتی ،که این امر با جمع آوری هزاران نفر از جونان کوچک و به خدمت گرفتن آنها در گروه‌های غلامان دربار و تربیت آنها طبق الگوی زندگی مرفه صورت گرفت تا این تفکر در درون آنها ریشه بدواند که تداوم این زندگی مرفه منوط به تداوم حکومت پادشاه می‌باشد و هزاران هزار نفر غیر از آنها از این اصل پیروی کند و نتیجه نهایی این بود که نسلی از ترکمن‌ها ظهور پیدا کرد که به زندگی یکجا نشینی و شهر نشینی علاقه مند شدند (نظام الملک،۱۹۸۷م، صص۱۲۸،۱۸۹،۱۹۰؛ بارتولد،۱۹۸۱م، صص۴۵۷-۴۵۶؛ .Cahen1969, p. 158) واگر ضرورتی ایجاد شد می‌توان پنج هزار یا ده‌هزار از آنها را برای خدمتگذاری دائمی در دربار پادشاهی به سبک غلامان به کار گرفت که بدین ترتیب به نفع دولت باشد.

۴- اقطاع شخصی مانند اقطاع مخصوص خلیفه عباسی در عراق و اقطاعات مخصوص کارمندان در اداره مرکزی و ایالت‌های سلجوقی .ما شواهدی در دست داریم که نشان می‌دهد وزیر تقاضای اقطاعات شخصی خود و یا اقطاعات دستگاه اداری تابعه خود را برای درآمدهای ذخیره مرکزی می‌نماید (Lambton1953, p. 44). وزیر یک دهم درآمدهای اقطاعی خزانه را دریافت می‌کرد .همچنین اقطاعی شخصی نیز داشت.مثلاً ملکشاه شهر طوس را به نظام‌الملک اقطاع شخصی داد و سپس در ادامه نیز یکی از قلعه‌های خراسان را نیز بدان اضافه نمود (سبط ابن الجوزی، ۱۹۵۱م، ص ۱۶۲؛ ابن خلدون،بی‌تا، جلد ۳، ص ۴۷۲). البته ما اطلاعاتی درباره دیگر کارمندان مدیریتی سلجوقی که حقوقشان را به صورت ماهیانه نقدی و یا اقطاعات مشخص دریافت می-کردند در دست نداریم.

۵- اقطاع نظامی مخصوص سربازان، این نوع از اقطاع تقریباً قبل از زمان ملکشاه وجود نداشته است و شیوع و گسترش آن به نظام‌الملک بر می‌گردد (البنداری، بی‌تا، ص ۶۰؛

ابن العدیم۱۹۸۸م، جلد ۵، ص ۲۴۹۹)[1] و حتی در عصر بویه‌ای در سرزمین عراق و ایران مرسوم نبوده است.زیرا ما منبعی در دست نداریم که نشان دهد بویه‌ایان اقطاعاتی به دیگر سربازان اختصاص داده‌اند و اقطاعات آنها فقط به امرا و رهبران ارتش محدود می‌شد.در زمان ملکشاه اختصاص این نوع از اقطاع به سربازان در دیگر مناطق حکومت سلجوقی رونق گرفت و طبق گفته راوندی تعداد سربازان ثبت شده در دیوان ارتش که اقطاعاتی در دیگر مناطق کشور به آنها اختصاص داده شد حوالی چهل هزار سوارکار می‌رسید که برای تامین حقوق و علوفه چارپایان آنها محاسبه شده بود (راوندی، ۱۹۶۰م، صص۲۰۴-۲۰۳). میزان اقطاع درآمدی برای سربازان به هزار دینار می‌رسید (الحسینی، ۱۹۳۳م، ۲ص۱۶۸) و کاردانی نظام‌الملک اقتضاء می‌کرد که اقطاعات را در سرزمین‌های متعددی پراکنده نماید (البنداری، بی‌تا، ص ۶۰؛ الحسینی، ۱۹۳۳م، ص ۶۸؛ لمبتون، ۱۹۸۸م، ص ۲۷۸ به بعد؛.Lambton1968, pp. 232-243) که ضمانت مالی ارتش در مناطق جغرافیایی دور دست باشد تا به راحتی این ارتش به حرکت درآید و مایحتاج آن تامین شود و همچنین مانع وابسته شدن سربازان به اراضی و نتایج منفی که در روحیه جنگ‌آوری آنها و وفاداری به پادشاه و شورش‌های جدایی طلب از حکومت مرکزی می‌شد.

نتیجه گیری

عصر پادشاهان سلجوقی شاهد ظهور انواع مختلفی از اقطاع بود که قدیمی‌ترین آنها اقطاع اهدا شده به امرای خانواده سلجوقی بود.همچنین اقطاع اداری، اقطاعات اهدا شده به قبایل ترکمنی ،اقطاع شخصی و واقطاع نظامی که ریشه آن به عصر بویه‌ای برمی‌گردد ولی گسترش و تکمیل شکل و تعریف ابعاد آن به زمان ملکشاه و دقیق‌تر به تلاش‌های نظام‌الملک طوسی برمی‌گردد که آن را ابزار مناسبی برای پرداخت حقوق سربازان رو به افزایش می‌دید چرا که گسترش حکومت، منجر به افزایش بیش از حد درآمدهای نقدی خزانه نشد که این امر به دلیل کاهش درآمدهای مالیاتی حاصله از زمین‌های خراجی

۱. درباره چگونگی تربیت غلامان و سیستمی که نظام‌الملک پیشنهاد داد ر.ک به: ۱۹۸۷م، صص۱۴۵-۱۴۴

بود که ویران شده بودند و با توجه به اینکه عملاً امکان وضع مالیات‌های جدید یا افزایش میانگین مالیات‌های مقرر نبود بنابراین مصلحت خزانه ایجاب می‌کرد که اقطاع نظامی تا جایی گسترش یابد که بخش عمده‌ای از سربازان را شامل شود که در مقابل بخشی از درآمد، آن را به خزانه دولت پرداخت نمایند که نتیجه نهایی این موضوع افزایش انگیزه برای آبادانی اراضی بود (البندرای، بی‌تا، ص ۶۰؛ السبکی، ۱۹۶۸م، ص ۳۲۶ ؛ المقریزی، ۱۹۹۶م، ،صص۱۵۴-۱۵۳).

نظام‌الملک برای شکل دهی اقطاع نظامی تلاش نمود .اقطاع تنها وسیله‌ای برای پرداخت حقوق سربازان بود. فرد دریافت کننده اقطاع (مقطع) به عنوان بخشی از دولت و نماینده او در قلمرو سرزمین‌های اقطاعی دارای حقوق اداری گسترده‌ای بود ولی تنها بخشی از درآمدهای زمین به او اختصاص داشت ولی حق مالکیت زمین و بردگی کشاورزان و مالکیت بر جان و دارایی آنها را نداشت.وی تحت نظارت دولت مرکزی بود و نباید از اقطاع سوء استفاده می‌کرد. همچنین اگر به تعهدات خود عمل نمی‌کرد اقطاع از او پس گرفته می‌شد و طول مدت زمان اقطاع حداکثر سه سال بود (نظام الملک، ۱۹۸۷م، ص ۷۶ ؛ الدوری، بی‌تا، ص ۹۶؛الدوری۱۹۸۸م، ص ۲۳۶). نظام‌الملک گام مهم دیگری نیز در تعریف حقوق و تکالیف اقطاع کنندگان و تعهدات ناشی از آن برداشت که مهمترین آن تعهدات مالی بود به طوری که حاکم اقطاع کننده مبلغی را به صورت سالیانه به خزانه مرکزی پادشاه پرداخت می‌نمود .تعهدات نظامی در تعهد حاکم اقطاع کننده تبلور می‌یافت که امکانات نظامی خود را تحت اختیار پادشاه سلجوقی می‌گذاشت و تعدادی سرباز متناسب با مساحت زمین اقطاعی در هنگام جنگ به پادشاه ارائه می‌داد (البنداری، بی‌تا، ص ۶۰). همچنین تعهدات اداری وجود داشت که در حفظ حقوق جان و اموال رعیت، تامین امنیت و عدالت، مواظبت از دهقانان و کارگزاران، دریافت مالیات‌-ها، مدارا با کشاورزان در دریافت مالیات‌های مقرر، ممانعت از سنگینی مالیات و هزینه‌-های اضافی بر دوش آنها، عدم برده‌داری از آنها تبلور می‌یافت[1].

---

۱. نظام الملک، سیاست نامه، ص ۷۶؛ نگاه کنید به نامه نظام‌الملک به پسرش فخرالملک، عبد الهادی محبوبه، رسائل نظام الملک، مجلة معهد المخطوطات العربیة،جلد ۷،شماره۲، ۱۹۶۱م،صص۳۴-۲۹ و منشور آلپارسلان

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که تا چه میزان به این قوانینی که نظام-الملک وضع کرد عمل شد؟ روشن است که از زمان خود ملکشاه این نظام اقطاعی دچار نقص و عیب شد و این همان چیزی بود که خود نظام‌الملک نیز آن را احساس کرد و از جمله عوامل اولیه تالیف کتاب سیاست‌نامه شد، زیرا اقطاع شامل همه گروههای ارتش نشد (نظام الملک، ۱۹۸۷م، ص ۱۳۹) و حتی گروه‌های که شامل آن شدند به تکالیف خود در برابر اقطاع اهدا شده متعهد نشدند.از همین رو نظام‌الملک بر مسئولیت فرماندهان ارتش برای اتخاذ تدابیر کافی به منظور برخورد با کسانی که از وظایف نظامی خود کوتاهی می‌کردند اصرار می‌ورزید و بر ضرورت غرامت پردازی رهبران ارتش در برابر وظایف سربازان مختلف که تخلفات آنها را اطلاع رسانی نمی‌کنند تاکید نمود (نظام الملک، ۱۹۸۷م، ص ۱۳۹). واضح است که نظام اقطاعی به آن سمتی که نظام‌الملک آرزوی آن را داشت سیر ننمود.اقطاع سلجوقی به سوی میرایی نمودن اقطاعات حرکت کرد (لمبتون، ۱۹۸۸م، ص ۲۸۳) و اقطاع کنندگان با کشاورزان بدرفتاری نمودند و آزادی آنها را محدود کردند و اقطاع به سوی اقطاع زمین و نه اقطاع درآمد گام برداشت و با سیطره همه گیر بر طبقه کشاورزان موروثی شد چراکه آن‌ها را از رسیدن به قضات برای احقاق حقوق خود و انتقال از زمینی به زمین دیگر منع کردند و آنها را به بیگاری کشاندند و آنچنان سهمیه‌های اضافی از غلات اراضی از آنها اخذ شد و هزینه‌های اضافی بر آنان تحمیل شد که مالکین خرده‌پا را مجبور نمود اراضی خود را به مالکین بزرگ واگذار نمایند (نظام الملک، ۱۹۸۷م، ص ۶۷ ؛ سعد، ۱۹۷۹، ص ۳۷۴ ؛ آشتور، ۱۹۸۵م،صص ۲۷۶-۲۷۵؛ العرینی۱۹۵۷م، صص۱۴۱-۱۴۰؛ الدوری۱۹۸۸م، ص ۲۶۳؛ کاهین، ۱۹۸۸م، صص۲۲۱-۱۱۸)

نظام‌الملک با هوشیاری به مقابله با موروثی کردن اراضی پرداخت کما اینکه ابوالحسن ماوردی نیز (۱۰۵۸/ه۴۵۰م) در اواخر عصر بویه‌ایان به مقابله با این پدیده پرداخت (ماوردی، ۱۹۹۴م، صص۳۳۴-۳۳۱) که همه این مسائل نشان می‌دهد اقطاع سلجوقی

سلطان درباره اقطاع قهستان و توابع آن به امیر عمیدالملک،اسناد تاریخی دوره اول دولت سلجوقی، مجلهٔ معهد المخطوطات،جلد ۱۰،بخش اول،۱۹۶۴م،صص۱۷۴،۵۸-۱۷۳

دارای رنگ و بوی موروثی شد. از این رو ما نظام‌الملک را می‌بینیم که تاکید می‌کند که اقطاع داران هیچ سلطه‌ای نباید بر کشاورزان داشته باشند و مسئولیت آنها فقط در دریافت اموال با ملایمت محدود می‌شود و جان ،مال همسران و فرزندان کشاورزان باید در امان باشد و اقطاع داران باید مانند پادشاه با رعایا برخورد کنند تا پادشاه آنان را مورد تایید قرار داده و از مجازات او در امان باشند (نظام الملک، ۱۹۸۷م، ص ۶۷؛ سعد، ۱۹۷۹م، ص ۳۴۷).

نظام‌الملک بر ضرورت جایگزینی اقطاعات هر دو یا سه سال تاکید می‌کند تا اقطاع داران به صورت کنونی ادعای مالکیت اراضی را ننمایند و به آنها اجازه سکونت در اقطاعاتشان داده نشود (نظام الملک، ۱۹۸۷م، ص۷۶). نظام‌الملک مدام به ملکشاه در عصر خود با اصرار تذکر می‌داد که پادشاه وظیفه دارد که مواظب اقطاع‌داران و کارمندان باشد تا دچار فساد نشده و کشاورزان را مورد آزار و اذیت قرار ندهند ،زیرا زمین و ساکنان آن ملک پادشاه هستند اما امراء اقطاع دار فقط نگهبانی برای مردم هستند. نظام‌الملک مصرانه از پادشاه می‌خواهد که شبکه‌ای از جاسوسان و مخبرین به صورت ناشناخته در لباس تجار، گردش‌گر، صوفی و درویش (نظام الملک، ۱۹۸۷م، ۸۳،۹۹،۱۰۰،۱۰۱،۱۰۷) به کارگیرد تا اخبار کارمندان و اقطاع داران را به او اطلاع دهند که منجر به تحقق اندیشه نظارت دولت بر دستگاه اداری خود شود و ضمانتی برای تامین عدالت و عدم دست‌اندازی به جان و مال رعیت باشد.همچنین وی بر عدالت منشی پادشاه تاکید دارد و نمونه‌های بی‌شمار پندآموزی از میراث ساسانی و اسلامی در این باره ذکر می‌کند (نظام الملک، ۱۹۸۷م، صص ۴۸،۴۹،۵۱، ۵۷، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۷۶، ۷۹، ۸۵، ۹۵).

خلاصه تحولاتی که در اقطاع نظامی عصر پادشاه بزرگ سلجوقی رخ داد را می‌توان در نکات ذیل بیان نمود:

۱- تداوم میراث سلجوقی که آنها از سرزمین مادری خود به همراه آوردند که این موضوع به شکلی آشکار در تقسیم ولایت‌های تحت سیطره آنها بین خانواده سلجوقی نمایان است و این نوع تقسیم در طی سلطنت سه پادشاه بزرگ (طغرل‌بیگ،آلپ‌ارسلان،ملکشاه) تداوم یافت.

۲- سلجوقیان بعد از سکونت در خراسان و تاسیس حکومت مرکزی خود در آن، از رسوم اداری خراسانی که از غزنویان به ارث برده بودند بهره جستند که این موضوع بیش از پیش در اهمیت دادن به نقش وزیر برای نظارت بر دستگاه اداری روشن می-باشد.همچنین آنها با پیشروی در سمت مغرب از تجارب بویه‌ایان در نظام اقطاعی استفاده کردند و اقطاعاتی به فرماندهان لشکری، وزرا، مدیران و رهبران محلی هدیه دادند.

۳- اقطاع نظامی در این عصر گام مهمی در مقایسه با شکل قدیم خود در عصر بویه‌ای به پیش برداشت و این به خاطر نقشی بود که نظام‌الملک در این زمینه داشت و نظام-اقطاعی تا جایی توسعه یافت که سربازان کوچک را نیز شامل می‌شد و این ناشی از تشکیل ارتشی مرکب از غلامان برده و کنار گذاشتن تدریجی سیستم ارتش قبیله‌ای و حرکت به سوی نظام ارتش مرکزی بود که با تخصیص اقطاعات نظامی به آنها در مناطق پراکنده‌ای از کشور ،منابع مالی ثابتی برای تامین هزینه‌های آنان فراهم می-شد.پراکندگی اقطاعات و تاکید بر درآمدی بودن اقطاع که زمین اقطاعی را جزئی از اموال دولت می‌داشت باعث می‌شد هیچ حقوق مالکیتی برای اقطاع داران بر کشاورزان تحمیل نشود از همین رو ما می‌بینیم که نظام‌الملک بر ضرورت نظارت بر اقطاع داران و جایگزینی آنها هر دو سه سال تاکید ویژه می‌کند و این همان چیزی است که ما در الگوی اقطاع داری بویه‌ایان نمی‌یابیم.

۴- شاید از مهم‌ترین دستاوردهایی که به نظام‌الملک ربط داده می‌شود حل مشکل قبایل ترکمنی و اهدای اقطاعاتی به آنها و یکجانشین کردن و ادغام آنها در بدنه دولت مرکزی می‌باشد که به منظور مشارکت دادن آنها در مدیریت دولت سلجوقی و دست کشیدن آنها از عادات غارتگری و چپاول‌گری قدیم آنها و فرونشاندن خشم و کینه آنها به دولت بعد از تشکیل آنها مرکب از غلامان برده و ممانعت از شورش‌ها و نافرمانی‌هایی که علیه دولت مرکزی برپا می‌کردند صورت می‌گرفت. قابل ذکر است این دست-آوردهایی که در این زمینه به نظام‌الملک منسوب می‌شود باعث شده بسیاری از مورخین اندیشه تحکیم قوانین اقطاع نظامی را در این عصر متعلق به نظام‌الملک بدانند و آن را به عصر بویه‌ای ندانند.

۵- مطالعه عمیق متون مربوط به نظام اقطاع در کتاب سیاست نامه حکایت از پیاده-سازی ضعیف این نظام دارد که نتایج آن در اواخر حکومت ملکشاه ظهور پیدا کرد به طوری که اقطاع نظامی از آن هدفی که نظام‌الملک با گسترش آن دنبال می‌کرد خارج شد و نوعی رویکرد موروثی شدن اقطاعات و بدرفتاری با کشاورزان و تشدید در تحمیل مالیات‌ها و هزینه‌ها نمایان شد و این مسائل نظام‌الملک را بر آن داشت که بارها در کتاب خود بر ضرورت سختگیری پادشاه در نظارت بر اقطاع داران اصرار ورزد.

ترور نظام‌الملک در سال ۴۸۵ه/۱۰۹۲م و مرگ ملکشاه در سال ۴۸۶ه/۱۰۹۳م آغاز انحطاط دولت سلجوقی شمرده می‌شود و در دوره‌های بعدی جنگ بین حاکمان در حال رقابت برای تصاحب تخت خلافت سلجوقی بیش از پیش آشکار شد که این امر منجر به ظهور خانواده‌های مستقلی شد و امرای در حال رقابت با تقسیم اقطاعات و ولایت‌ها ،سعی در جذب پیروانی برای خود نمودند و خانواده‌های اتابکی پیدا شد که عملاً منجر به تشکیل سلسله‌های مستقلی شد و تنها از نظر ظاهری و اسمی تحت فرمان قدرت مرکزی بود (الحیاری، ۱۹۹۴م، ص۱۸۰؛کاهن۱۹۷۲م، ص ۳۵۷؛ آشتور، ۱۹۸۵م، ص ۲۷۴؛ Cahen, 1969, pp.158-159؛Bosworth, 1963, p. 167). این تحولات سیاسی باعث ظهور تغییراتی بنیادی در سیستم اقطاع نظامی‌شد به طوری که این نوع اقطاع در بطن خود طی گذشت زمان موروثی شد (کاهن،۱۹۸۸م، صص۲۲۹-۲۲۴؛ الدوری، ۱۹۸۸م، ص ۲۶۳؛ لمبتون۱۹۸۸م، صص۲۸۹-۲۸۳) که ابعادآن در طی دوران اتابک‌ها به شکلی واضح نمایان شد که بررسی این تحولات از موضوع این مقاله بیرون است.

منابع:

ابراهیم طرخان، النظم الإقطاعیۀ فی الشرق الأوسط فی العصور الوسطی، دارالکاتب العربی، قاهره، ۱۹۶۸م

ابراهیم طرخان، الإقطاع الإسلامی:أصوله وتطوره، المجلۀ التاریخیۀ المصریۀ، قاهره،۱۹۵۷م

ابن اثیر، الباهر فی الدولة الأتابکیة، تحقیق عبد القادرطلیمات،چاپ اول ، دار الکتب الحدیثة، قاهرة، مکتبة المثنی، بغداد،۱۹۶۳م
ابن العدیم، زبدة الحلب فی تاریخ حلب،2 جلد، تحقیق سامی الدهان، دمشق،۱۹۵۴م
ابن شمس الدین أحمد بن محمد خلکان، وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان، ۶جلد، تحقیق احسان عباس، بیروت، بی‌تا
ابن‌العبری، تاریخ الأزمنة، نقل به عربی إسحاق أرمله،چاپ اول، دارالمشرق، بیروت،۱۹۹۱م،
ابوالحسن علی بن حسین مسعودی،مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محی‌الدین عبدالحمید، ۴ جلد، بیروت، دارالمعرفه، بدون چاپ، ،۱۹۸۲م
ابوالحسن علی بن محمد ماوردی،(ت ۴۵۰ه/۱۰۵۸م) ،الاحکام السلطانیه والولایات الدینیه، درا الکتاب العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۹۴م
أبوالحسن علی بن ناصرالحسینی ،زبدة التواریخ :أخبار الدولة السلجوقیة، تصحیح محمد إقبال، چاپ اول، لاهور ، ۱۹۳۳م
ابوالعباس أحمد بن علی قلقشندی، صبح الأعشی فی صناعة الإنشا، وزارت فرهنگ و ارشاد ملی ، قاهره،۱۹۶۳
ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی ، تاریخ بیهقی، ترجمه از فارسی یحیی خشاب وصادق نشأت، دار الطباعة ال حدیثة، مصر، چاپ اول،۱۹۵۶
ابوالقاسم علی بن حسن بن عساکر،تبیین کذب المفتری فیما نسب إلی الإمام أبی الحسن الأشعری، دمشق،۱۳۴۷ه
أبوالمظفر یوسف بن قزاوغلی الترکی سبط ابن الجوزی، مرآة الزمان فی تاریخ الأعیان، (نسخه خطی) کتابخانه احمد الثالث،استانبول،جلد۱۲،مرکز اسناد و نسخه‌های خطی دانشگاه اردن
أبوبکر محمد بن ولید طرطوشی، سراج الملوک، المکتبة المحمودیة، مصر، ۱۹۳۵م
ابوریحان محمد بن احمد بیرونی، الآثار الباقیة المنبیء عن القرون الخالیة، تحقیق، ادوارد سخاو،لیبزیگ، ۱۹۲۳م

ابوعلی احمد بن یعقوب مسکویه ،تجارب‌الامم و تعاقب‌الهمم، نشر آمدروز،۲جلد، چاپ تمدن، قاهره، ۱۹۱۴م

أبویعلی حمزة بن أسد ابن القلانسی، ذیل تاریخ دمشق، نشر آمدروز، چاپخانه پدران مسیحی، بیروت،۱۹۰۸م

اتابکی جمال الدین یوسف بن تغری بردی ، النجوم الزاهرة فی أخبار ملوک مصر والقاهرة، دار الکتب المصریة، چاپ اول،۱۹۳۵م

أحمد بن یوسف بن علی ابن الفارقی، تاریخ الفارقی، تحقیق بدوی عبد اللطیف عوض، وزارت فرهنگ و ارشاد ملی، قاهرة،۱۹۵۹م

احمد صادق سعد .تاریخ مصر الاقتصادی والاجتماعی، دار ابن خلدون، چاپ اول، ۱۹۷۹م ،

آدم متز، الحضارة الإسلامیة فی القرن الرابع الهجری، ترجمه محمد عبدالهادی ابوریدة،2 جلد، دارالکتاب العربی، بیروت،چاپ ۴ ،۱۰۶۷م،

آرمینوس فامبری، تاریخ بخاری منذ أقدم العصور حتی الوقت الحاضر، ترجمه احمد محمود الساداتی، قاهره، ۱۹۶۵م

آشتور،آ، التاریخ الاقتصادی والاجتماعی للشرق الأوسط فی العصور الوسطی، ترجمه عبد الهادی عبلة، دار قتیبة، دمشق،چاپ اول ،۱۹۸۵م

آن لمبتون، نظرات فی الإقطاع، مجله الاجتهاد، شماره1، ۱۹۸۸م

بارتولد، تاریخ الترک فی آسیا الوسطی، ترجمه أحمد السعید سلیمان، قاهرة، مکتبة الأنجلو المصریة، ۱۹۵۸م،

بارتولد، ترکستان منذ الفتح الإسلامی وحتی الغزو المغولی، ترجمه صلاح الدین عثمان هاشم، چاپ اول ،کویت، ۱۹۸۱م

الباشا حسن، الألقاب الإسلامیة فی التاریخ والآثار، چاپ اول، مکتبة النهضة المصریة،۱۹۵۷م

پاسورث، ادموند، ارتش صفاریان، ترجمة، عبد الجبار ناجی، مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه بصره، سال پنجم، شماره ۷، ۱۹۷۲م

تاج الدین عبد الوهاب بن علی السبکی، طبقات الشافعیة الکبری، 10 جلد، قاهرة، ۱۹۶۸

تقی الدین أحمد بن علی المقریزی، المواعظ والاعتبار بذکر الخطط والآثار المعروف بالخطط المقریزیة،جلد ۲، مکتبة الآداب، القاهره،۱۹۹۶م

توماس أرنولد؛ الدعوة إلی الإسلام، ترجمه حسن إبراهیم حسن و دیگران، قاهره، چاپ اول، ۱۹۷۰م

حبیب الجنحانی، الإقطاع فی المجتمع العربی الإسلامی المفهوم والممارسة، مجلة عالم الفکر، کویت، جلد 31، شماره2 ، أکتبر و دسامبر ۲۰۰۲م

حسن منمیة، نشوء الإقطاع فی الإسلام، مجلة الاجتهاد، شماره۱، پاییز ۱۹۸۸م

حسین الداقوقی، الدولة القراخانیة، مجلة المؤرخ العربی،شماره ۴۲-۴۱، سال ۱۶، ۱۹۹۰م

حسین أمین، نظام الحکم فی العصر السلجوقی، مجلة سومر، بغداد، جلد20 ، ۱۹۶۴م

خضر الدوری، لمحات من حیاة طبقة الفلاحین فی العراق الوسیط، مجلة آداب الرافدین، دانشکده ادبیات دانشگاه موصل، شماره۲،۱۹۷۱م

الدوری، التکوین التاریخی للامه العربیه، مرکز دراسات الوحده العربیه ،چاپ اول ، بیروت، ۱۹۸۴م

الدوری، نشأة الإقطاع فی المجتمعات الإسلامیة، مجله الاجتهاد، بیروت، شماره۱،۱۹۸۸م

سالم بن حمیش، الغزالی بین فکر القطعیات وسیاسة الإقطاع، مجلة الفکر العربی المعاصر،شماره ۵۷-۵۶، شهریور۱۹۸۸م

سعد زغلول، سیاست نامه لنظام الملک الطوسی، مجلة تراث الإنسانیة،جلد ۹،شماره ۲،بی‌تا

سلیمان خرابشة، الإقطاع السلجوقی فی بلاد الشام، مجلة دراسات دانشگاه اردن، جلد 22(الف) ک ۱ ،۱۹۹۵م

السید الباز العرینی، الإقطاع فی الشرق الأوسط منذ القرن السابع حتی القرن الثالث عشر المیلادی، دراسة مقارنة، سالنامه دانشکده عین شمس ،جلد ۴، ۱۹۵۷م

شمس الدین الذهبی،دول الإسلام، تحقیق فهمی محمد شلتوت و محمد مصطفی إبراهیم، الهیئة المصریة للکتاب، قاهره،۱۹۷۴م
شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان ذهبی،سیر أعلام النبلاء، 23 جلد، تحقیق إبراهیم الزیبق ودیگران، مؤسسة الرسالة، بیروت،۱۹۹۰م
شهاب الدین أبی عبد الله یاقوت حموی، معجم البلدان، پنج جلد، تحقیق فرید جندی، دار الکتب العلمیة، بیروت، بدون چاپ، جلد۲،
عباس إقبال، الوزارة فی عهد السلاجقة، ترجمه أحمد کمال حلمی، انتشارات دانشگاه کویت،۱۹۸۴م،
عبد الجبار ناجی، دراسات فی التنظیمات العسکریة لجیش التسلط البویهی علی الخلافة العباسیة، مجله المؤرخ العربی، سال ۱۳، شماره ۳۳، ۱۹۸۷م
عبد العزیز الدوری، تاریخ العراق الاقتصادی فی القرن الرابع الهجری، مرکز دراسات الوحدة العربیة، بیروت، چاپ سوم،۱۹۹۵م
عبد العزیز الدوری، مقدمة فی التاریخ الاقتصادی، دار الطلیعة، بیروت، بدون چاپ،بی‌تا
عبد الهادی محبوبه، رسائل نظام الملک، مجلة معهد المخطوطات العربیة،جلد ۷،شماره۲، ۱۹۶۱م
عبدالعزیز الدوری، دراسات فی العصور العباسیه المتاخره، چاپخانه سریان، بغداد، ۱۹۴۵م
عبدالمجید أبوالفتوح بدوی، التاریخ السیاسی والفکری للمذهب السنی فی المشرق الإسلامی، دارالوفاء للطباعة والنشر، المنصورة، مصر،چاپ دوم،۱۹۸۸
علیان الجالودی، تطور مفهوم السلطنة وعلاقتها بالخلافة خلال العصر السلجوقی، رساله دکتری چاپ نشده، دانشگاه اردن،۱۹۹۷م
غریغورس أبی الفرج بن آهرون ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، تصحیح وتعلیق انطون صالحانی، بیروت، دارالرائد اللبنانی،۱۹۳۳م
غیاث الدین خواندمیر، دستور الوزراء، ترجمه از فارسی حربی سلیمان، الهیئة المصریة العامة للکتاب، چاپ اول،۱۹۸۰م
غیداءخزنة کاتبی، الخراج منذ الفتح الإسلامی حتی أواسط القرن الثالث الهجری، مرکز دراسات الوحده العربیه، چاپ اول، ۱۹۴۴م

فؤاد خلیل، الإقطاع الشرقی بین علاقات الملکیهٔ ونظام التوزیع، دار المنتخب،چاپ اول ۱۹۹۶م،
کلود کاهن، تاریخ العرب و الشعوب الاسلامیه، ترجمه بدرالدین القاسم، چاپ اول، انتشارات دارالحقیقه، بیروت، ۱۹۷۲م
کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الإسلامیهٔ، ترجمه نبیه امین فارس ومنیر البعلبکی، چاپ سوم، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۶۱م،
کلود کاهن، تطور الإقطاع الإسلامی ما بین القرنین التاسع والثالث عشر، مجله الاجتهاد، شماره ۱، ۱۹۸۸م
کمال الدین عمر بن احمد بن جرادهٔ ابن العدیم، بغیهٔ الطلب فی تاریخ حلب،۱۱جلد، تحقیق سهیل زکار، دمشق،۱۹۸۸م
گولد زیهر ، العقیدهٔ والشریعهٔ فی الإسلام، ترجمه محمد یوسف موسی، دار الکتاب العربی، قاهره،۱۹۵۱م
مجلهٔ معهد المخطوطات،جلد ۱۰،بخش اول،۱۹۶۴م،صص ۱۷۴،۵۸-۱۷۳
محمد بن سلیمان راوندی، راحهٔ الصدور و آیهٔ السرور فی تاریخ الدولهٔ السلجوقیهٔ، ترجمه ابراهیم شورابی و دیگران، چاپ اول، دارالقلم، قاهره، ۱۹۶۰م،
محمد بن عبدالملک همدانی، تکلمه تاریخ طبری، تحقیق آلبرت کنعان، چاپ دوم، چاپخانه کاتولیک، بیروت، ۱۹۶۱م
محمد بن علی العمرانی،الانباء فی تاریخ الخلفاء، تحقیق قاسم السامرائی، المعهد الهولندی للآثار المصریه و البحوث العربیه، لیدن، ۱۹۷۳م
محمد بن محمد بن عبد الله یزدی، العراضهٔ فی الحکایهٔ السلجوقیهٔ، ترجمه از فارسی عبد المنعم حسنین وحسین امین، چاپ دانشگاه بغداد، بدون چاپ، ۱۹۷۹م
مصطفی الحیاری، صلاح الدین القائد وعصره،دار الغرب الإسلامی، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۴م
نظام الملک الطوسی، سیاست نامه(سیر الملوک)، ترجمه از فارسی یوسف بکار، چاپ2، دار الثقافهٔ، دوحهٔ، قطر،۱۹۸۷م



هاملتون گپ، تفسیر جدید للتاریخ الإسلامی، درکتاب دراسات فی حضارة الإسلام، ترجمه إحسان عباس و دیگران،چاپ دوم،دارالعلم للملایین، بیروت،۱۹۷۴م

هندوشاه بن صخر النخجوانی ، تجارب السلف، مخصوص نظام الملک طوسی،ترجمه از فارسی أحمد ناجی قیسی، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه بغداد،شماره۴،۱۹۶۱م،

یعقوب بن ابراهیم ابو یوسف، کتاب الخراج، تحقیق محمد ابراهیم البنا، دارالاعتصام، مصر، بدون چاپ، بی‌تا،

یوسف بن قزاوغلی سبط ابن جوزی،مرآة الزمان فی تاریخ الأعیان،جلد ۱،بخش ۱و۲،چاپ دارالمعارف عثمانی،هند،۱۹۵۲-۱۹۵۱م

Barthold, V., Caliph and Sultan, Islamic Quarterly, vol. 7, 1963

Bosworth, C.E. The Coming of the Turks in the Islamic World: the Islamic Civilization 950-1150 Edit, S. Richards,vol.3

Bosworth, C.E., The Political and Dynastic History of the Iranian world (A.D 1000-1217) in Cambridge History of Iran editedby J.A.Boyle, London, vol.5, 1968

Bosworth, E., The Political and Dynastic History of the Iranian World, The Cambridge History of Iran.

Cahen, The Turkish Invasion: The Selchökids: Kenneth M. Setton, A History of the Crusades, London, 1969

Lambton, A. K.S., Landlord and Peasant in Persia, London, Oxford University Press, 1953

Lambton, A.K.S, The Administration of the Sanjar's Empire, B.S.O.A.S. vol. XX,1957

Lambton, A.K.S., The Internal Structure of the Saljug Empire, in The Cambridge History of Iran, vol.5, edited by J.A.Boyle,Cambridge University Press, 1968

Siddiqi, A.H. Caliphate and Kingship in MedievalPersia, Porcupine Press, Philadelphia, 1977

Watt, M., Islamic Political Thought, Edinburgh University Press, 1968